

کتابخانه مجلس شورای اسلامی



جمهوری اسلامی ایران

شماره ثبت کتاب

کتاب

مؤلف

موضوع

شماره اختصاصی (۱۴۴) از کتب اهدائی : معز

۲۱۱۸۶۷

۴۴/مغزی

۲۱۱۸۶۷

کتابخانه
مجلس شورای
اسلامی

خطی اهدائی

۱۴۴

کتابخانه مجلس شورای اسلامی



جمهوری اسلامی ایران

کتاب

تفسیر
۱۴۴

مؤلف

موضوع

شماره ثبت کتاب

۲۱۱۸۶۷

شماره اختصاصی (۱۴۴) از کتب اهدائی : معنری

۴۴/معنری

۲۱۱۸۶۷

کتابخانه
مجلس شورای
اسلامی

خطی اهدائی

۱۴۴

خبر الکلام است ذکر خواهد یافت و بعضی از احسان ارباب تحقیق در مجلس صورت لایق خواهد پذیرفت و از هر آن
 معتبر و و این سعه ارحام رحمتها الله که درین دنیا رحمت است و رحمت اعتبار و در مشیت می کرد و
 کلمات که بعضی را با او مخالفت و معنی سخن که بیان خلاف نفسی کلی حیال است و می بدید و الله اعلم
 و علی که صاعدا دی عود بالله پناه می کرم و الخیامی نماید معبود بحق و خداوند مطلق من الشیطان الرجیم
 از هر دو سوره دو فریده سرکش باد و می تواند از رحمت فی نفس مانده از این جهان بار می و مکتب از صفات شایسته
 و مکتب این کلمات از شرافت و محظوظ باشند بسم الله الرحمن الرحیم یا جمادی شرای پیش الرحمن ملک مقرب و خلق
 الرحمن یغنی بربان یقینا و محافط از اوقات الحمد و ثناء و آفرین که در ازل تا ابد و عید و معلوم
 و هست و خواهد بود جمله آن تمام و کمال لله سر خدا راست که مسمی و موجود است هر جا و صفات کامل
 جمالیه رسله اعلیٰ من اگر بنیند و پر بریند و دارند
 و طوبی و سبوح و معجزات و مبرکات الرحمن بخش
 بار افروخت و رحمت بر مومنان و دلاوردن ایشان
 مشرف و تبار و زهر چمنی اهدا حافظ اعمال
 که میان بندگان بحق حکم کند از جدا دهند در و جزای الهی بعد شرای پرستم و پس که بدین مستحق عبادت است
 شعیب و خاص از عبادت می خواهم در پرستش تو و انجاس سنان و جوی و بهر مات اهدا شرافت و عاف
 الشیقم بر اهی راست در احوال و احوال و اخلاق که آن راه مستقیم و بیان افراط و تفریط و غلو و تقصیر
 دار ما را راه مستقیم که در سلیم است و سنت سید نام علیه الصلوة و السّلم و حق و قبل اعراض و غمنا الواسع
 ناصر الحق و الدین خواججه عبدالله قدس الله سره العزیز و بدین معنی بگوید و کلام از حد متفرع و در آن نیست
 بنمای ما را راه راست یعنی هر یک که فانی جز در مشرف دار تا از انکسای بغیر تو آزاد کند و جملی کرم
 که در هر حق فانی و جز بقینیم و جز بقینیم و یا آنکه بنمای ما را راه راست یعنی آن راهی که خیر
 نسبت هر چه دردی که می آید فانی ندارد و بغایه که از خود بی آن غیر صد تا در هر چه بدینیم و از خود
 آزاد کند نه مبرا از الدین یعنی بنمای ما را راه انا کوب فضل جزو انعام که در بر ایشان سمعت و مال
 را و در صلاحت آنها که اهل و فیه و کمال به ظاهر که مقبول است و سمیت و محال و باطن که کمال

A circular library stamp from the University of Michigan Library, dated 1911. The text "UNIVERSITY OF MICHIGAN LIBRARY" is arranged in a circle around the year "1911".

2

قوم خود آيا ايمان آر که يعني نياد به همچنانکه ايمان آورده اند جاهلان و سخران اهل نفاق بالک
می دانند که مؤمنان عقلاي زماستند ايشان از اسفيه گفتند بجهت آنکه خود را عقل و احق
اعتقاد کرده بودند پس حق نعم سفاقت ايشان را با ايشان رد کرد و فرمود الا انتم هم السفاها
بدانند ايمان مؤمنان بدیستی که منافقان ايشانند سخران و نادانان که نظر بر عاقبت ندارند
و فکر آخره فراموش دارند و لکن لا تعلمون و لیکن نمیدانند که هیچ ضعیف است و ادا القوا الذین
مکوا و چون بپیدا اهل نفاق و روی بروی مافات کنند آنکسانی را که ايمان آورده اند از
صحابه قوا انما کونید ما نیز ايمان دارید هم چون ايمان شما در اسباب نزول آمد که عبد الله
ای و مشاجان و بی روزی صدق و فاروق و مرتضی علیه دیدند و از روی خوش آمد هر یک از آنها
گفتند مرتضی فرمود یا ابن ابی رضاء بیس و نفاق مؤمنان ای گفت یا ابوالحسن نفاق را با
نست مفرهای که ما هم چون شما مؤمنان حق نعم خبر داد که ايشان چون مؤمنان
مکوا الی شیطانیتم و چون باز کردند بسوی
هم دعوی پیشوایان و یاران که در رسوب و فساد ايشان که شیطانی الا کینند مغرور می شوند
نیک گویند از روی صدق که ما با شما ایم و دین و این شما ایم ايمان حق مستحق و
ست که ما افسوس و استهزا کنندگان با مؤمنان ایم الله کینست شما هم خداوند
بر دهند جزا و سخره و استهزا ايشان بد ايشان رساند تحیه باسم فعل رسیل من ارجع
خدا را مستهزای توان گفت پس معنی آیه آنست که خدای تعالی مکافات کند ايشان را
و مهلت دهد و فرزند زمانی در از ايشان را یا مدد فرستد ايشان را در راه محاور
لذل کفر و ضلال فی طغیانهم یعنی کفر و در کراف و اسراف و سرکشی و جهل کبر
سادگان حالتها سخری می باشند اولئك انهم که متصف با این صفاتند الذین استهزوا الصلوة
ایستایی که از روی نادانی بخوبی و بدلی کردند و اختیار نمودند که ای را با طهری بر راه با فکی
را به ايمان و شک را سبقین و جهل را بعلم و نفاق را با اخلاص و هلاک را ب نجات و دوزخ
را به بهشت و بدعت را به سنت قمار بحث تجار انهم پس سود نکردند و نفع نرسانیدند بزرگان

ایشان ايشان را و ما کافران و سخران و این گروه نیستند راه یافتگان بجان حقیقی و سود
کردن در آن مثلهم مانند ايشان یا صفت ايشان کمثل الذی استوفدنا را مانند وصفی
الکسی است که شب تار بیک برزاک بر او وزد افسس بجهت آنکه راه بیند با جای فراموشی کند باز در آن و دوا
و دشمنان ائمن شود فلما اضاءت لیس آن حکام که روشن کردند ما حوله کرد که اگر افسس و وزند را
ذهب الله بفرهم بر خدای تعالی نور افسس ايشان را و فر و کبر و ايشان را فی ظلمات لا یبصر
در تاریکیها یعنی آن تاریکی شب و ظلمت ابره بیند که در آن خود را صبح بکیم یعنی ايشان که اندک وقت
حق هم یعنی قبول حق غیبت کند نکند از آن که حق چه زبان ايشان در او را بایمان بادل موا
ندارد پس گویند که حق غیبت کند کور است با بصیرت از دیدن حق نعم قلم لا یجوع
در ايشان باز نکردند ازین صفتها و بره
عسای و کما و صما مثل منافقانست که
بر او و خشت و بدان مقدار روشنی از نور
ایشان مصطفی کشته در ظلمات حسرت و اندام
ایشان مانند محاب باران بزرگ قطره است که نهیب تمام بر بیکد از آسمان یا از آن
دیان باران یعنی در انشای باران با در آن ابرها یکمها باشند از آنکه او و نیز کی مشب و رعد هم
و آواز صعب که از آن ابر سقوده شود روشنی که از ولا مع کرد و محمولون اصابعهم در بی اید اهل
این باران از ایم آن انگشتان خود را فی اذانهم در گویند ايشان من الصواعق انهم صاعقه که
ببیشان نرسد و صاعقه آواز است هایل که به آن کسی باشد بی دود زبان که هر جا که رسد جسد ابر آن
انگشتان در گوش کند و حذر الموت برای بر هر که داشت خود از خوف هلاک و بیم مرگ
و جدای نعم بعلم احاطه کند است بالمکافرت بنا کردید کان و افعال و افعال ایشان بر او پوشید
و محازات و مکافات ايشان بر وجهی که باید و شاید بدیشان خواهد رسانید بکاذ البرق نزدیک باشند
که روشنائی برف بچشم انصار هم بر باید بدینا ايشان را کما اضاء لهم مشوا فیه هر که که
برق توان درخشیدن او روشن کرد راه برای ايشان هر و ايشان در آن روشنی قوا الاظم علمهم

فاما و چون براه ایشان بواسطه خفا نور برق تاریک شود هم انجا باشد و مختصر کردند و نوشت
الله و اگر خواستی جزای بهم ده اب جمع و بصیر ایشان گدازد کتب جمع و هر آینه بر دی شوالی
ایشان را باور زرد و انصاف هم و بر دی دیهای ایشان را بدر خلسیدن برق ان الله علی کل
شیء قدير بدرستی که حقایق هم بر هر چیز نواست حق هم درین تمیل قسم میکند من افاقا ان الله
کروه که در شب تاریک میان سیاهان مهربان باشند و بارانی سخت و ابری مزار که ایشان را فرود کرد و درین
رعد و درخشیدن برق ایشان را سر اسیم ساخته از هول و از صلعه انگشت بر گوش نهادند
و در آن ظلمت از اجاده ایشان پوشیده شود و هرگاه که برق بدرخشد و راه پیدا شود قدح چند
برونید و باز که نور برق در گذشته شود تاریکی روی نماید موقوف و سرگردان میماند انجا اسلام را
بیار استیبر کرده که سبب جوق قلوب است و ظلمات آن چیزهایی است که برار باب نقاشا باشد
ان تکالیف شرعی و تلبی و ریاست وجهها
و در حدیثی که پیش از
اهل کفر و فقا در منافقان که بصیر اسلام قبول کرده بودند چون احکام جهاد و قتل
ال آن نازل می شد خوف بر ایشان استیلا می یافت که مباد که حکم الهی جلای ایشان
بدی خواستند که گوش از اسماع قرآن بپندند و هرگاه که برق کمر تمام و حصول غنا و
بر ایشان درخشان شدی دین اسلام پسندیدند و چون تاریکی مجاهدات و ریاضات بحال
نشان رسیدی در سلوک جاده دین متوقف شدند و حاصل که به امید دفع دست مدح کوی
و نیک و ازیم محبت دشمن عیب خوبی و احوال منافقان در هر بهمن موالست **بیت** بهنکام
شامع شوند بوقت مشقت منازع شوند جو دولت در آبرو چاکر اند ز کت زهر
ببر آید یا نه اناس ای مردمان اعتقاد از یکم بهر پسند و بندگی کنید و پروردگار خود را
مستحق پرستش است الذي خلقکم آن پروردگار که بقدر کامل سیافید شما را و از نیست هست گردانید
نیز من قتلکم و میافزید آن که بودند پیش از شما و تنیها انرا گشت که شمار اعباده فرمود
لکم تنقون تا باشد که بهر هیز از خشم و عذاب و الذي جعلکم الارض فراشا آن خداوند

و کردن کسی که دوکان من انکارین و بود در علم خدای بعد از جمله ناکر و ندکان و قلنا یا اقم اسکن
انت و روحك الجنة و گفتم انکس کم ای آدم ساکن شوق و جفت تو یعنی خود در بهشت و کلا
منها بعد حيث شئت و بجورید از بهشت یعنی میوهها و خوردن تمام از هر کجا که خواهی و لا فقر
هذه الشجرة و در بیک مکدیان درخت یعنی شجره انور را با انجیر و اشهر کردم است قنوا من
الطالمین پس بایشید شما اگر بدین شجره نزدیک شوید از شما را در بقسمهای خود به از کاب
نافرمانی قاز لهما الشيطان عنهما پس لعنید و از جای بر د آدم و حوا را آن سرکش از بهشت بعد
از آنکه بدست یاریط او رس و ماریه بهشت آمده بود و حوا و آدم را و سوس که فاجر جهنما گما ان آدم
پس بیعت کرد ایشان را با داخل شیطان همان است چه حق به بیرون کرد آدم و حوا را از انجا بودند
در انجیر از که است و بعت قلنا اهبطوا و کفتم ما طاموس و مار و آدم و حوا و ابلیس را که هر فرد و در و از
بهشت بدینا بعضی بعضی عدو در جانی کرد
که دشمن آدم و حوا و اولاد آدم اند و لکم فی الارض مستقروا و شما را و در زیر شما راست در زمین وضع
قرار و متلع الی جن و بر خورداری متعلق الی حیوان و رسیدن آجال و پس آمدن انحراف قلمی
آدم من یکلمات کس را بگفت آدم از پروردگار خود یعنی چند کمان بقول شهر نیست که زینا
ظلمنا انفسنا وان که تفرقتا و زینا انکون من الخاسرین و این تلفی و قی بود که آدم بعد از هبوط
بر کوه مسر اندید و دویست سال که هست حق بعد این کلمات و بر انفقین نمود و چون آدم از ضایعات
کردن اسب کلیه پس جزای هم بقول فرمود و بهر پذیرفت نوبت اول الله هو التواب الرحیم بدین
که حق هم اوست توبه دهند بندگان مهربان زینا بان قلنا اهبطوا منها جعلا کفتم ما حکر
بار و فرودید از بهشت یا از حقوات بر زمین همتما فاما یا ایتکم منی هدی پس اگر بایست شما
از نزد من دلالتی و بیانی یا ارسال و ارسال کتب من تبع هدی پس هر که متابعت کند و از
بی و دلالت و بیان من فلا خوف علیکم پس هیچ تر تحمل فرود آمدن حلول مکار و نیست
بر ایشان که متابعت کردند هم ایشان از اوقات امن باشند و لا هم من یخون و یبغض ایشان که اندوهنا
شوند زیرا بیل مرادات و از کردن یعنی یافتن و الذین کفروا و انکسانی که پوشیدند حورا و کذبوا بالایاتنا

ویندوخ داشتند لکن وحدایت ما را با او برنگزیدند و آنرا با هر چه آنرا دلیل ساختیم اول آنکه
اصحاب النار هم فيها خالون ان کروه اهل آتش اند و ایشان در آتش جاودان ماندگانند
یا بنی اسرائیل اذ کرموا لعلی انکم علی عینکم ای فرزندان یعقوب یاد کنید بجهنم با هر لفظی که
و معنی ای جمع آن نعمتهای که از فضل خود انعام کرده بر پدران و گذشتگان شما و نیکویی بجای
آبا گران نیکو نیست بجای اولاد که فخر به باهاه بدان دزیر را نیز حاصلست و او فوایعه می بود
یعنی که و فاکندیم بهمان من که در ایشان پیغمبر احمی باشم ایستام در توبه تا وفا کنم بعهده شما یعنی
جزای وفاداری شما را بمانم و ابای فارهبون و خاص این بن سید در تقصیر عهده و شکستن
و بهمان و اقواما انزلت و برگزیده بجهنم فرستاد از قرآن مصله قالما معکم در حالتی که آن
فر فرستاده موافق و مطابق است در اصول از توحید و وعد و وعید مران چنین بر آنکه با شماست
یعنی توبه و لا تکتون اولی کافیه و میبایستید اول گروه ناکر و نیکان از اهل کتاب بقرآن
لا تشر و اینها قلیل و بدید بکند با کتاب من که توبه است بهما اندک را مخاطب علماء
شدند که بهندایا و صلات کعب بن اسیرت و امثال و آیات توبه را تحریف میکردند و امر محمد
می پوشیدند و ابای فاقون و از من خصوص بن سید در فروختن کتاب و باقی بحکام
دنیا فانی و لا تلبسوا الحق بالباطل و میبایستید سخن راست و درست را که در توبه است از
صفات محمد ص با حق که شما بدست خود می پوشید و تلبسوا الحق و انتم تعلمون و می پوشید حق را
که صفت مصطفی است صله و شما میدانید که این آن پیغمبر حق است که شما گفت اوی پوشید
و اقموا الصلوة و برای دارید نماز با مسلمانان از آن وجه که ایشان می گزیند و انما الزکوة
و بدید زکوة مال را بطریق مسلمانان و از کفو اضع الزکوة و نماز گزیند نماز که از نیکان بعضی جماعه
مسلمانان انا امرت الناس بالناس اما مفر ما ندریم بیکوی و نکشون أنفسکم و فراموش
مکنید نفسهای خود را و انهم یثبون الکتاب افلا تعقلون و حال آنکه شما می خواستید توبه را یا
چرا بدانش خود کار نمیکند آیه بعضی در شان یهود مدینه است که از آن خود را که در توبه اسلام آمده
بودند بر ایجاد احکام شرع مجری ترتیب می کردند و خود را از سلوک سبیل مسلمانان می پندردند

استعدا

و استعصوا بالصبر و الصلوة و برای خواهید از جانی بتم بشکایتی کردن در ادای طاعت یا برون
داشتن و بگذشتن و اینها یاد دعا و انما الکبیره الاعلی الخاضعین و بدرستی که هزار طریق
مسلمانان بزرگ و دشوار و گزشتن مکر بر سر سگاران و متخاضعان و آرام گرفتن با طاعة
که مؤمنان محاصل اند و عبادت بر ایشان کران نیست زیرا که نفسهای ایشان بهر دست مرتاض شد
و در مقابلت ریاضات نفس عطاها از افاضات حق نعم با ایشان رسید پس در صفت خاشعان
می فرماید الذین یطون انهم ملا فوارهم انما یکسبون میدانند که ایشان رسیده اند بحکام
پروردگار خویش و انهم الله را حقون و بدرستی که این نیز میداند که ایشان رسیده اند بسوی
پروردگار خود حجه جل گرفتن باز گردند که یا بنی اسرائیل اذ کرموا لعلی انکم علی عینکم ای
بنی اسرائیل یاد کنید بیکوی بهر آنکه من انعام کردم بر شما و لانی فضلکم علی العالمین و آنرا یاد کنید
که من تفضل کردم اجداد شما و فضل نهادم بر عالمیان که در روزگار ایشان بودند و انما یومئذ
تجری نفس عن نفس شتبا و بن سید از عذاب و روزی که در آن روز حق گزاری نکند هیچ
مؤمن از نفس کافرانند چنین از مکافات با کفایت نکند هیچ کس از هیچ کس چیز را از عهده
ولا یقبل منها شفاعه و بدید رفته شود از نفس کافران که عوض خود دهد برای کشیدن عذاب
ولا هم یخسرون و نباشند کافران که در آن روز باری داده شوند یعنی محکم ایشان را باری نکند
و نتواند کرد در دفع عذاب و اذ الحیثا کرم من آل فرعون یسومونکم سوء العذاب و یاد
کنید ای بنی اسرائیل چون برهاندیم شما را از این اجداد ایشانست منت بر فرزندان نهادن زیرا که
حصول اولاد بسبب آبا و اجداد باشند و همانند ایشان از که بود از اتباع و متعلقان فرعون که
عذاب می کردند ای چنانند شما را عذاب عذاب بنی فرعون ابناء که میکشد پس این شما را
طفولیت بسبب شوای که فرعون دید بود که در میان بنی اسرائیل سیری مقلد شود فقط و خرابی
ملک نیست او بود و شیخون شما که و باقی میداشتند دختران شما را برای خدمت
و فی ذلکم بلاه من ریکم عظیم و درین کشتن دیران و خدمت نمودن دختران محنتی و آزمایشتی

بود شمار از در روزگار شما بزرگ و نه نهایت و از قنایم البحر فافجیاکم و یاد کنید از این که بشکافتم
در بابش بهمانند شمار از صفر آن لشکر و آخر قنایم ال فرعون و اسم سطر و و آب و موسی و بر سر
کسان فرعون را و حال آنکه شما می بگردید بشکافتم بشکافتم بشکافتم بشکافتم بشکافتم بشکافتم بشکافتم بشکافتم
که چگونه عرق می کشید و از واعدای موسی و یاد کنید از آن که وعده دادیم موسی را از بهر دادن توبه رعد
دادم لا موسی آمدن بحاجت طور از بعضی لیل که چهل شب از روز قمر اخذ قمر الخجل من بعد پس
فرار کنید کوه ساله بخدای بعد از رفتن موسی بطور و آنم ظالمون و شما ستمکارانید بوضع عبادت
چون غیر موضع آن قمر عفو نامتکم که عفو کردیم و در گذاریدیم ما کما لایزال من بعد لکن لعنکم
فشکرون پس از نوزده شما و هلاک نکردیم شمار از پس آنکه چنین عمل میکرد از شما صادر شد عفو برای آن
بود که مکر شما بشکری کنید خدا را بعت عفو و اد این موسی الکتاب و یاد کنید از این که اید موسی
را توبه و الفرقان لعنکم تشکون و چندی پیدا کنند میان حق و باطل تا مکر شما را راه راست را پس
پس آن کتاب و حجت و ادق اموسى قومیه و یاد آورید آنرا که گفت موسی علیه مرقوم خود را یعنی من را که
عباده عجل کرده بودند یا قوم که ظلمتم انفسکم با اتخاذ که الخجل ای که و من بدستی که شما ستم کردید
بر نفسهای خویش بفرار کنید شما کوه ساله را بخدای قنوی الخ بار که در گذارید بتضرع و زاری بوسی
آفرید که خود فاقوا انفسکم پس یکصد نفسهای خود را یعنی کسانی که کوه ساله پرستیدند اید بشکند
کسان خود را از کوه ساله پرستان دیگر خیر که عیند بار که این کشته شدن بهتر است شمار از این که کانی
دنیا نزد آفریننده شما بعد از این حکم عده عجل صحرارفتند و زانو در آمدند و سرها در پیش افکندند و
باد از دهان مرد شمشیرها کشند و میامند و از اول روز تا وقت استوا هفتاد هزار تن از ایشان کشته شدند
پس رب العزة صفر نماید که چون حکم ما قبول کردید قاتل علیکم انه هو التواب الرحیم پس توبه
شما پذیرفت بدستی که اوست نه غیر او پذیرد توبه از عاصیان مهربان بر توبه کاران در لطافت صبر
فرموده که توبه بقتل نفس حق و متوحشت اما توبه بی اسرار آن بود که قتل کنید با شکار و توبه خواص این
قتل نفس است در نهایت آن ریاضات صاحب بحر الحقایق آورده که قتل نفس در ظاهر هم مؤمن قرار دارد

کاف را قتل در باطن جز مؤمن خالص را میسر نشود و آن بقطع آرزوها و مرادها باشد و ادق قلم با
موسى لن تؤمن لک و یاد کنید آنرا که گفتند یعنی هفتاد تن از اخبار قوم شما که به موسی بطور رفته بودند
تا کلام حق نعم نشنوند بعد از شنیدن آن گفتند ای موسی تصدیق کنیم مرزاد این کلام که از ورا حجاب
شنیدیم که سخن حقیقت حق تری الله جهمه تا وقتی که بدین سر بر بینم خدا را آشکارا و روی روی
فاخذتکم الصاعقه پس فرار گرفت اخبار شما را بدین کساحی که کردند آنکه از آسمان فرود آمد
و اسطر نظرون و شما یعنی اخبار شما میسر کشیدند آن آتش و گویند صاعقه آوازی میسپ بود که
از آسمان سیامد و چون آن قوم شنیدند سیکار بر چند و موسی میسر در ایشان می نگرست و می کف خدا را
پس بانی اسرار حکمیه که بزرگان قوم ایشان گواهندند حق نعم ایشان را زنده کرد انداخته فرمود
قمر عینا که پس را بختیم و زنده کرد اینده اخبار شما را من بعد مؤمن که پس از آنکه اخبار شما یعنی بعد از آنکه
نیکان آتش میسپانید بود به صاعقه لعنکم تشکرون تا باشد که شما ستم کاری کنید خدا را و زنده
کرد اینده شما از اصول نعمت است و ظلمنا علیکم الغم و سایه بان ساقیم بر شما ابر را از خود و بر
آفتاب سفر نشوید و این وقتی بود که بنی اسرائیل در رتبه سانه بودند و ایشان خد و سایه بان نبود و
علیکم المن والسلوی و زور فرستادم بر شما در تبه و نجس و مرغی بر شکل سمائی و آن ظاهر است درین
از بختند بزرگس و از کوه زجر در و در نفسش خبر که بد آن مرغان بر شاخها و گیاه نشسته اند و انواع
نعمات حق و اصوات دلکش از ایشان بظهور رسیدی پس بادی بر ایشان وزیدی و برهای ایشان
بر بختی مرغی بودی پاکیزه و مهربان بی زلف و استخوان بنی اسرائیل را می داشتند و با بر این می آید
کلو من طلیات ما و زنا که و گفتم که بخورید آن کبریا آنچه می کرد و زجر کرد و شما را یعنی هر چه
روزی رسد بخورید و برای فرار داجنه منهدید بر ایشان خلاف کرد و جبر می می یازند و هر نفس
و مستقر میشد و مظلومان و ستم کردند بر ساندن نافرمانی و لکن کافوا انفسهم بظلمون و لیکن بود
و ادق قلم اهلن القرية و یاد آورید چون گفتیم شما را در آید در این دیدار الیایا از آنجا که
جبار است فکلو من حیث شئتم رغدا پس بخورید از آن دیه یعنی میوهها و طعامها آن هر جا

که خواستید که وارد شوید و داخلوا الباب سجدا و در آید از درها این دیو سجده کنان شکر از خدا
یا قن از بنده و قول احطه تغفرکم خطایا که و بگویند در خواست ماحطه است این لفظ کلمه استغفار
انسان بگوید یعنی آنکه بگویند گناهان ما را تا یا مرییم و ما را که گناهان شما را بگوید و دعا و
سکن بد است و بگوید و زود باشد که زاید کنیم نیکو کاران را در ثواب ایشان فذل الذین ظلموا انرا
در یک داندند از روی استغفار آنکه ایشان ستم کردند جز آن سخن را که ما سوره بودید گفتن آن
غیر الذین قبلهم بجز آنکه گفته شده بود در ایشان از حق نعم فرموده بود که بگویند خطبه ایشان
گفتند هر طاعتی که میسر آید را بکند و بگوید خود را از خود دینی قائل لنا علی الذین
ظلموا از چرخ کاس السماء تا کافوا فیسئلون پس فرو فرستادیم بر آنکه ستم کاری کردند بفرمود
خدای و عفوئی از آسمان بدان چیزی که بودند که بدان بیرون می رفتند از حد فرمان و آن عدا
آتش بود که فرو آمد و همه را سوخت بطاعتون بر ایشان کاشته میگردید و چپا را هر
نفر میداد و بقیه بقدر هر اراده استغفار میفرمود و یاد کنید آنکه چون موسی آب خواست
از مایه ای که خود که بعد از هر ردن من و سلوی کشیده شدند و قتلنا الضرب بجماع الحی کبر کفتم
ما را و را که ای موسی از عصای خود که از شعب بتور رسیده است سستی معین و آن سستی بود
مربع به بر یک سر آدمی که حق نعم از بهشت فرستاده بود موسی و گویند سستی معین نبود پس موسی
بفرمان موسی عصی بر سنگ زد و فاجرت سنة اثنا عشر عینا من شکا فة شد از آن سنگ
دوازده چشمه بعد از اسباط بنی اسرائیل فذل اناس مشرکیم بدستی که دانستی هر یک از آدمیان
یعنی از اسباط خورش خود را کلاوا و اشتریوا من رزق الله بخورید از من و سلوی و بیایا میداد
روزی که خدای تعالی بخواهد بفرستاده و لا تعوا فی الارض مفسدین و از حد در مکه زیدیدین
در حالی که شما شاه کارانید و از قلم شما موسی بن نصیر علی طعام واحد و یاد آورید آنکه گفتند ای
موسی ما هر که صبر توانیم که در میان طعام یعنی من و سلوی هر چند طعام دود بود اما هر روز در هم
سرسشته بکی میساختند فاذع لنا ربک یخرج لنا مما نشت الارض فی بخوان از برای ما پروردگار خود را
و از وی درخواست بفرستاده بیرون آرد برای ما از آن چیزی که آنرا میرواند زمین نسبت ابناء زمین

مجا

مجا است چه بحقیقت حق نعم میرواند من بقیه اهلها و قنایا و فرمود ما وعدتها و بصلوا
از سبزه ها زمین و از خیار و باد رنگ او و از کدام با سیر و و بنوی و بیاز و قال استبدلوا
الذین هو ادنی بالذین هو خیر گفت خدای بعد با آنکه موسی فرمود که آیا بدست میکند آنچه را که بخواهد
واقع او فرمود خدای است چون سیر و پیاده آن چیزی که فی نفس الامر او بهتر است و نیکوتر است و چون
از زمین و کوه است سرع و اکنون که چنین میکند افسطوا مضرا فان لکم ماسا و لکم فرود و بیدر
شهری از شهرهای ارض بدستی که در آن شهر شما را است آنچه بخواهید آن و بقبول ضربت
علیهم الذین مورد شده یعنی که از ایشان بخاری کفران نغمت و عدل رضایت بخاری
و فرمودند که به چیزی دادن و نماندند و دیگر بر ایشان وضع کرده شد در روی و بخاری که هر چند توان
باشد خود را در روی بخاری و بدوئی بخاری نماید و با و ایضا من الله و با و کشید از خضری از
خدای بعد یعنی بر او و رستم خدای بقل شدند دلک با آنهم که انا کفر و ان با اب الله آن خدای
و بخاری و رستم خدای تمام مرا ایشان را آن بود که کافر میشدند با آنها اقموا و قیلون النبیین و می
کشید بغیر آن چون زکرا و یحیی و شعیب با واجب یعنی بنیم ایشان چیزی که موجب قتل
از انبیاء در شده ذلک بما عصوا و کانا نعذون آن که و قتل ایشان بدان بود که عاصی
شده در فرمان خدای بعد و بودند که از حد در می گذشتند و بخار از حد و زمان موسی میشدند
بکشتن قصصیان یعنی هر چند معصیت بیشتر کنند از آنکه بر آنکه دل بیش کشیدند هر که زکریا
هر سوره دل دل شود برین زکریا بخار و محل چون زاید کشید دل را برتری نفس دون را
پیش کرد و خدای آن الذین آمنوا بعد سستی که آن کسانی که از روی بفاق کرده اند یعنی همین زبان
افرا کردند و الذین هادوا و انا آنکه هر دو در آمدند و انصار و الصابین و سبایان و آنها را که
از بنی مدینه که این که است یعنی از هر دوی چیزی از خدمت کردند و ما را که می پرسیدند و زور می نمودند
و روی بکفر می کردند و گفته اند تا ایشان زیادند استاره برستان من آمن بالله و انتم
الاخر و هر که ایمان آورد با خلاص تمام این ضلوف خدای و صفت سلبی و نبوی و بر قیامت
و متعلقات آن و عمل صالحا و کند کار نیکو فلهنم اجرهم پس مرا ایشان است سر کار ایشان

عند ربههم ولا خوف عليهم ولا هم يحزنون تردید در کار ایشان و ترسی نباشد بر ایشان
روز محشر و نباشد که اندوهگن شوند در وقت مجازات و از اخذنا میثاق و یاد کنید که فی
کریم از شما ایمان شما را عبت موسی و عمل با احکام مقرر و دفعنا فوقکم الظور و در
برای آنکه شما را ایمان بستمیدای بی اسرائیل بعد از نزول تورات آغاز فرمود کردید و گفتید
ای حکام این کلام بخوانید و تورات ما کردن نه می فهم حق هم کوهی از کوهها و فلسطین که اورا
طور گفتند و در تفسیر قرطی آورده که منسوب بطور بن اسمعیل و زمان داد تا بر سر ایشان
به اسباده و در پیش روی ایشان آگهی افروخته و در عقب دریایی بخار پدید آمد و چون گریه
ندیدند بر روی دروازه افتاد و منجیر شدند حق هم فرمود خذوا انفسکم بقیوم و کرم بدیحه
عطا دادیم شما را از احکام شرع بحدی تمام و جهدی غری و از ذکر امانه که بقیوم
و یاد کنید یا یسویست باید گفت ای خدا و است از ثواب و عقاب باشد که شما نیز همین کارها را بکنید
ثم یولیهم من بعد ذلك من ربي که در انداز زمان من از پس عهدی که کردید قلوا فضل الله عليكم
و رحته انکم من اناس سیرین پس اگر فضل و بخشایش خدای بعد بودی بر شما و بخشش و رحمت او
آید می بود شما از جمله زبان ردگان و لقد علمتم الذین عنقوا عنکم فی السبت و هر گاه
و هر آینه نگو دانستم ای شما انما انکم در زمان داود از حد فرما که در گذشتند از قوم شما در شهر
حبه المید در حکم روزی نه که منع کرده بود بر ایشان از رسیدن ماهی و ایشان مخالفت نموده در آن
روز بجای ماهی گرفتند و گفتند انهم کونوا فرده خاسرین پس بقتیم ما را ایشان را که چون خلاف امر
کردید بد باشد بوزنیکان خواری شدند کان و تمامی این قصه در سوره اعراف مذکور خواهد شد
انما الله ونعم فاعلنا هانکالا لما بین یدینا پس گردانید بر آن عقوبت را عذابی و عرقی که بنده
دهنده باشد مرا آنسانی را که پیش از ایشان حاضر بودند و می دیدند و ما خلفها و مؤعظه
المؤمنین و انما را که از پس ایشان آیند و قصه ایشان شنوند و گردانید بر آن پندی از برای هر یک از
از قوم ایشان را از امت محمد و اذ قل موسی لقومیه و یاد کنید که آنکه گفت موسی مکرره خود را بوقتی
کرد میان خود گفت راقه بودند عاقل نام و میخواستند که قاتل او معلوم کردد ان الله یأمرکم ان

تدبیر بقره بدرستی که خدای بعد میفرماید شما را انکه سبیل کنید و بر انا بعضی از و بر مرده زیم و زند
شد که بدید که قاتل او کست قالوا اتخذنا ههنا و اکتند قوم موسی را با او میگردید ما را اهل افسوس
یعنی یا ما مسیحی میکنی یا میگوئیم که علیل را که کشته است و تو میگوئی که او می بکشد قال
انکون بالله ان اکنون من الجاهلین موسی فرمود بنیاد میکنم بر خدای بعد از آنکه با شما از ادا
و افسوس کنندگان قالوا ادع لنا ربک بین لنا ما هی که شد بخوان و سؤال کن برای ما
پروردگار خود را تا بیان کند برای ما که آن کار و رصفت چیست و سال و حدیست و سؤال
بما هیست چیست آن بود که هر که چنین چیزی ندیده و نشنیده بودند که از نوع بقران صورت
صادق تواند شد پس او را جاری مجرای چیزی داشتند که کونیا حقیقه آن ایشان را معلوم
نیست و فی نفس الامر این سؤال از ماهیت نبود بلکه از سن و سال و صفات او می پرسیدند
لاجر مرد جواب ایشان بقیوم قال انهم یقول انهم بقره لا قارض ولا لکرعوان بین ذلك
گفت موسی بدرستی که میگوید خدای بعد که آن کار و هیست نه بیروان کار او داده و نه جوان و نارسیده
میانانیت میان این مذکور شد از برای و جوانی قافعلوا ما انکون مرون پس بکنید بشار
فرموده اند قالوا ادع لنا ربک بین لنا ما لو انما لو انما گفت باری دیگر بخوان از برای پروردگار
خود تا روشن سازد برای ما که چیست که رنگ آن بقره قال انهم یقول انهم بقره صفت
واقع لو انما انکون انهم بقره گفت موسی که خدای بعد میفرماید که آن کار و هیست زرد در غایه
زردی که رنگ او بشاد گرداند و مسرور سازد نظر کنندگان قالوا ادع لنا ربک بین لنا
ما هیست دیگر باره گفت بخوان برای ما بجزا و بدخود را تا آشکارا کند برای ما که آن چه کار و هیست
کارکننده است یا در صحرای عرب ان البقر کشایه علینا و انا انما الله لم یهتدون بدرستی که
کارکنان متشابه شده اند بر ما چه میانه سال و زرد رنگ بسیارند و بدرستی که ما اگر خواهد
خدای نعم که از جمله راه یافتگان باشیم بدین کار و ما مور بالذبح و ان حضرت رسالت برای ما
مستقوست که اگر کسی اسیر الله کشایه هرگز آن کار و نباشد خدای قال انهم یقول انهم
بقره لا دلول سیرا لارض ولا تشقی الحرت مسلمه لاسیما فیها گفت موسی که میگوید خدای

آن کا و است در رام کرده و نیرام شد که کجاست از پیشور اندر من یا و نه کا و است که آب هد کشت
بعضی آب کند برای راحت دست باز داشت شد است از همه کارها و غیر خود جرمی کند با بی
عیب و تمام خلقت نیست هیچ یکی مخالف زردی در او چون بنی اسرائیل این نشانها شنیدند
قالوا الان حجت الحق کشفنا کون کاین صفتهایان کردی آوردی و اسحق را و دست تمام زوینا
باز گفتی و آن حجت کاین کا و مدینه نام داشت و بدست جوی بود پر کجاست که خدمت مادر کردی
قصه بنی اسرائیل بنیدند آفران که پوست آفرید ز رکت کجاست که این نشانها شنیدند آن کا و و نیکه
در کشتن آن سر زدن کوساله پستان بود بدیشان نمود که از این نوع آنچه شما پرسیدند ایضا قابل
ذبح است نه لایحه ایضا و از آنجی کردند و نما کا و از این معلون و بی خواستند که کشتند از کجاست
را بسبب کاین بهای و از قلم نفیسا فاذا را از انچه اول قصه مدینه بیاید که کشتند که اگر کشتند
یکی که آن عانیل بود نیز از خلاف کردید در کاره قول یعنی آنکه کشتند و الله حجت حق است
نکمون و خدای نعم بیرون آوردند است و ظاهر کشتن آن جیست که کشتند شما که اگر کشتند از
قتل با حق قتلنا اضر بقریب بعضی باین گفتیم ما که کشتند شما که اگر کشتند از
که بیخ در او بود باز آن با کوش و بهر تقدیر چون بروی روند زدن شد و خون از کشتن او میریزد
و نام قاتل خود بکشت و آن بعد از زاده او بودند که بواسطه سبیل او را بجزیره بقتل رسانیدند
و بعد از قصه ایشان در حال بقتلاد و بعد کذا لک بحی الله المومنین هم چنانکه این سر و دانه
کردانید زده می گرداند خدای تعالی همه مردگان را و بزرگ آفرید که معلون و بی غایت با خطا
با آن جماعت کشت که در مجلس احیاء امیل حاضر بودند و میشا بدید که با منکران زمان حضرت سالت
صلی الله علیه و آله که انکار حضرت میکند که آخر خدای بعد شما نماید و لاف قدرت خود را حیا تا شاید
شما فکر کنید و در بیاید کسی قدرت دارد برین کردن نفسی هر آنکه بر احیاء حق و تقوی قادر خواهد
بود نه قوت قاتل که من بعد ذلک سر سخت کشت طهای خدای می بود پس از آنکه شدند عانیل
نهی کا و حازه او اندر نسویم کجاست آن دله که شما را است هم چون بسبب کشت در سختی و در شستی کجاست
نکست در فساد و غلطی از سنک و آن من الحی از دنیا بجز مینه الاله ها رویدستی

بعضی

بعضی از سنگها است که هر آنکه روان میکرد آن جرمها بزرگ و آن منها لما یسوق فخرج
سنگها الماء و بعضی دیگر هست از لجه هر آنکه شکافت پس بیرون آید و آب چون چشمها
و آن منها لما یسوق من خشب الله و تحقیق که هست از اجزاء و انچه و در از ایندی
کرایه از نیر خدای هم و ما الله یعاقب عیسا فاعلمون و بدست خدای هم عاقب از این خدای بود
میکنند از طهر کون آن نویسوا لکم آیا طمع در بسته ای بی مؤمنان آنکه خدا تو کشت
دارند چه و آن سر شما را در آنچه میگویند از رفت غیر و تحقیق که در اسلام و فزکان
فرقی شما سمعون کلام الله و حال آنکه بودند که و بی از اسلاف ایشان که بواسطه می
شنیدند سخن خدای را بگویند طوری که بجز حق من بعد ما علقون و هم یعلمون پس کجاست
آن سخن را که دانست بودند و در باق سخن میان در آمدند گفتند سخن حق و مروی
او شنیدیم و لیکن در آخر گفت که اگر اینها که فرموده توانید بکشید و اگر قادر نباشید بر ادای
آن بکشید و مال صدمه دید و ایشان می دانستند که اقوامی نمایند و در بیایع آورده که روزی حضرت
غیر ما هم فرمود که چه و آن بعد از این در مدینه نیاید که از در آمدن ایشان در مدینه
فنه ظاهری شود بعضی از منافقان هم بود از در مدینه می آمدند که ما سلسله این چون شما و
روز بار کشته بیارک خود می میسوزند کما قال الله تع و اذا القوا الذین یسوقوا قالوا امشوا
ملاقات کنند هر دو ترا که ایمان آورده اند از اصحاب رسول الله گویند ما نیز کرد و ایرواد
خلاصه هم الی بعض و چون خلوت کنند بعضی از اکابر ایشان چون کعب بن اشرف با بعضی
از اصحاب ایشان قالوا اتخذوا هم بما فتح الله علیکم گویند آن اکابر که با آنها حدیث میکند
و خبر میدهند اصحاب محمد را آنچه کشته است خدای تعالی ابواب دانی بر شما در کتا شما
مولا آنست که بعضی از پیرو مدینه در اول روز ول حضرت صلوات الله علیه و سلام علیه اصحاب
را از رفت و رفت از مدینه که در روزی که مذکور بود خبر دادند و در و سوا ایشان از آن خبر یافته
یاف بخیر از آن سر زدن نمودند که شما ایشان را از صفت خود خبر میدهند لیکن خبر کشته
عند ربکم ناخاصه کنند و حجت کجاست که بداند که باشد نزد پروردگار شما روز قیامت و کجاست

نکند کسان خود را به اسم من دینار که از خاک و مان خفته و عهدی دیگر آن بود که اسیران
خیال را از خریدن و فروش از آن که بدید یعنی قبول نمودند و آنهم نشاندن و شما ای یهود و نصاری
که اهد که آبا شما این عهد نمودند که اگر شما آن که و همد که ما را شکست بقلون
انفسکم می کشید کسان خود را و بخرجون و بقیان و بیرون می کشید که می بایست که از هم خود من دینار
از سر اها و دست بیا و ایشان نظاره فون علم هم نیست شدند بر آن خرم مغلوب شد از شما آلا
والعدوان و بزرگاری و ازین طلبی و سبادی در مدینه و قبیله بودند از یهودی که بر بنی اسرائیل نظر
که باصل مقابل کردند و قبل از هجرت در قبیله مشرق نیز بودند یکی او و دیگری خرج بن و بنی
او هر یکی شدند و بی نظیر با حجاج اتفاق نمودند و هر دو قبیله معا و تخلف خود با آن که کفر قال کردند
و بعد از غلبه در خرابی مشارالیه ایشان که شنیدند که نامهم قوم مغلوب بجا از انجاسیدی و چون
کسی اسیر شدی بر اتفاق قذا دادندی چنانکه می نمایند و آن را که اسیر و اگر کما آید اسیر
بی اسیران قذا دو هم اختیار از می دهید یعنی بگردیدار می کنید و هو محرم علم که اگر از حرم تعلی
با قبل دارد یعنی قوم خود را از دین ایشان بیرون کردند و حال آنست که حرام کرده شده است
شمار چکر مشاق و عهد بیرون کردن ایشان افوا مؤمن آما می کردید شما بعضی کتاب بسیار
از احکام قوم که فتنه اسیرانست و کفر و فتنه بعضی و کافر و مشرک و بعضی دیگر که قبل و بعد
که اجزا من یفعل فلان منکم بر حسب جزا مکافات دیگر که بکند بخیر عیهد و او مانی را
که بودید الا خبری مکر خوری و بیوایی فی الحقیق الدنای در بارگاه آن سیرای که آن قبل می
و بنی اسرائیل و اجالی بی نظر و یوم العید و روز سحر و چون الی انشا العذاب باز کرده اند
شوند از حشاکه بسوی سخت تر عذابی که عذاب درخ است و یکی از آلام است شده قوام او
و ما الله بغافل عما تعملون و خدای بعم غافل نیست از آنچه می کنید و بعضی خطاب
خواند و خطاب هم بودند از خطاب عامست اولیک الذین استمروا الحق الذی ابی
آنانند که از بی حردی و بی اندیشه دل کرده اند و تکانی محو دنیا را بالآخره بهمت جاودان سزای دیگر
فلا یخفف عنهم العذاب قط سلب کرده نشود از ایشان عذاب نه در دنیا بقصان جزا

و نه در آخرت بخرج از آتش و لا لهم فیصرون و بنی اسرائیل کرباری داده شوند در دنیا دفع
از ایشان و نه در محشر تخلف عقیبات و لقد آتینا موسی الکتاب و بدین کتاب
کردیم موسی را توبه و فتنان من بعد بالرسول و از بی دریا و دره ازین موسی بفرستاده
حون یوشع و داود و سلیمان و الیاس و زکریا و یحیی علیه و آتینا عیسی بن مریم الیه
و خطا کردیم عیسی را که سر بر بر بود نشانها روشن و معات هوید الحون اخبار از حبیب
و ایضا عیسی و غیران و آتینا روح القدس و نیرومند گردید و قوی گردید و ایحان
یا حیران که در هر وقت قرین عیسی بودی با اسم اعظم که هر که آن سرده زندگرددی بالغیل که از بی
دل فتنان از یافندی دل تاریک از صحر کرامت دارد جان تاریک از صحر کرامت دارد
هر جای دلی واقف اسرار بود او یوسف غنی زیبات دارد افضل احب که رسول آگاه که
از دین مانیان دینا فرستاده می آید و بی نفسکم با نیت دوست ندارد نفس با شما از این و
و حق مدعیان شما نباشد است کبره و تعظیم گردید و گردن نهاده و فریاد از سر کس
که می از ایشان بدو رخ داشتند چون عیسی و محمد علیهما السلام و بقیان بقلون و
که می را کشید چون زکریا و یحیی و قالوا فلو یألف و کشید بود دینا ماد غلامان
و من سبب فهم سخن بقیانکم و بران سخن نا امید میکردانند حضرت رسول الله ص
خود بفران و از متابعت آنحضرت حق بعد از ایشان می فرماید که نجاست که ایشان میکنند
بل لعنهم الله بکفرهم بکفر خدای بعد از ایشان راند است و مدد لطف از ایشان باز که ماست
سبب ناکر و بدین آسان فضلا کما فی مؤمن فی انک از ایشان ایمان می آورید چون
سلام و صحابه و رضی الله عنهم و ما احب انکم کتاب من عند الله و به کما که بعد از ایشان
از حق بعد آن و آنست مصدق لما منهم کوا و موافق مرآن کتاب که با ایشانست در حق
و من واحد از اصول دین باشد قبول کردند و بیان بکردید و کافران و قبل و حال آنکه بودند
بشاید که ولایت کتاب در هر وقت فرماید که استحقاق طلب و بنی اسرائیل و یهود
کتاب و یکی که و زاید هر که که کفار عرب قصد بود کردند کار کفر انسان شک شدی صبا

برداشت گفتی باز خدا با فضل می خواهد از تو و محمد که رسول آخر الزما هست علی الذین کفروا
ایمانان که بگردند از مشرکان عرب فلما آتاهم فی آن وقت که آمدند ایشان ما عرفوا کفر و ایمان
آنکه کشتاخته بودند کافر شدند با وجه ایشان از آن بود که آن معبد از بنی اسرائیل خواهد
بود چون از بنی اسرائیل بود کافر شدند بر او قلعت الله علی الکافرین لیرفعه خدای بزرگوار
که بداند خود کار کردند و عذاب و رزیدند و وضع ظاهر در موضع خیمه لیسع کل کافر انما است
بسم الله و بسم الله و بسم الله که ایشان و خنده آن خیمه بسم الله و بسم الله و بسم الله
چیز که است ان بکروا انما انزل الله انکه کافر می شوید با حق و فرستاده خدای بعد که فرست
بعثنا ان بسم الله من فضل الله از حق حصد یعنی رشک بردند بر آنکه و فرستاده خدای بعد فصل
خود که کتاب و حق علی من یشاء من عباده بر آنکه که خواهد از بدکاران خود که سر او باشد
قیام و العقب علی غضب پس از کند در جهنم دان بخشی از خدای بعد با لای خشی و کشتی
بر آنکه عیب و تحیل و خشی بر آنکه محمد و آن و لکافرین عذاب مهین و مکاران است
عذابی جوار کنند و اذ اقل هم اسماء انما انزل الله و چون که بنیدم بر بود بر کوفه با خیمه
خدای و فرستاده از آن عمل و قرآن فالو انما انزل علینا کونید ما میکریم به آنچه ما
فرستاده یعنی بفرستد و کفر و نماز و راه و کافر می شوند با حق کتاب ساد است و حق
الحق صدق ما معهم و آن ما و انجیل و قرآن و درست و راست است در حالی که آن حق
باور دارند است و آن کتاب را که با ایشان است و از آنجا کفر ایشان سوره لازم می آید حمد کفر به آنچه
مواقع خیر است که باشد به آن خیر قل قل یقولون انبیاء الله من قبل یکلون و حجاب
انکه میگویند بقرآن ایمان دارند پس چرا میکشند به غیر از خدا را حق ازین ان کتم مؤمنین
اگر بودید شما که دیدگان بتو و کفر حجاب که سستی بالکلمات و هر آنکه که آمدند شما مومنی باشند
درست و بیایم با راست که احکام الواح است ثم انزلنا فی النحل فی کفر و کفر کوسا لخدای
من بعد و انما ظالمون باز پس از حق مومنی بطور و شما پیدا دادید به نفسهای خود و ان
انکم ما فکروا و اذین چون فر اگر قسم بهمان شما و رقص و فک الطور و راستیم

بغیر از این میخواست که بداند حال بد و مادی خود را که چیست و همان آمد که
سپهر کسکس شوی اگر بهائی روزی بزبان حضرت پیغمبر صلوات جاری شد که اگر
بر بود و عذاب بکشاید و اثر غضب خود بدیشان نماید غالب است که آن
الیم مناجاست مستقیم باز آید حق هم این آیه و میستاد که ایشان اصحاب الحییم اند و معاصی
پس که همان شما آوردند بر قادی رسالت و بر ما حساب اهل ضلالت و این
بر حق است و الا انصاری هر که خشنود نشود از توبه چهره دان و نه بر سایر آن حق
تبع مسلمتم تا آنکه که پیروی کنی کشت ایشان را قل ان هدی الله هو الهدی بکرم و حق که هر یک
از ایشان است در راستا فرستاده بدستی که ماله نمود خدای بعد است راه نمودن حق و تمام
به بود به و فضل پیغمبر و او را بر این راه می نمایند و کشت انما است حق و کرم و کرم و کرم
محمد از نوه های ایشان در این بعد از آنکه خدایان من الهی که از آن جبری که بر این آمده است
از دانش که حق است در حقیقت سلام و بطلان ماله ایشان مالک من الله من ولی ولا نصیر نیست تا
از عذاب خدای بعد در سستی بهانند و کسی باری دهند صر خطاب بصغر رسالت و معنی
است انما انما الکتاب انکه خطا کرده ایم ایشان را بر توبه بفرمودی که در شان سلام
و احباب باشد با انجیل بفرمودی که در شان احباب سفینه بود از ملازمان قیامی که با حق حساب
و حق در این حقیقت مدینه آمدند با آن توبه که در شان مسلمانان فرود آمد و باشد و هر
تقدیر توبه که توبه سحر است آن کتاب را متابعت می کنند حجاب حق و حق ازین استا بعد
که دست اولی که آن گروه مؤمنان ایمان دارند بکتاب نه آنها که خیر و کرم و من بکرم
و هر که که در کتاب و احکام و اگر اقمیه دهد فاللک هم انما من در آن کرده ایشانند و این
نشان است از این که ای فرزندان یعقوب ذکر فی تعقی الی ایت علیکم یاد کند معنیهای آن
نصیبهای که انعام کرده بر شما و اسلاف شما و ان فی فضلکم علی العالمین و بدستی که بداند تمام تحیل
کرده عالمین در شان ایشان مکر را بر این پیغمبر بفرمود که بسم الله است و انما انما و توبه
ان عذاب بفرمودی که از همت آن لا شوی نفس حق نفس شما کتاب نکند کسی چیزی را از عذاب و لا

ولاد ابراهيم ويعقوب هيج کتانی فرزند نامه اما متعبد بر احکام صحف بودندگان که
باشان منزلت و ما اوئی موسی و عیسی سرانجام داد بیده انچه موسی و عیسی یعنی
تعالیجیل و سائر دلایل نبوة و ما اوئی النبوت من ربهم و به انچه اعطا داده شده اند پیغمبران
از کتب و معجزات از نزد خداوند خود لا ینفک هجج عبادی نمی آیدیم بین احدی منهم میان کسی
از ایشان بلکه همه ایمان داریم و نحن له مسلمون و ما بر سر خدای معبودان نهاد ما ایمان فأن اعتقوا
بمجل ما آمنتم به اگر ایمان آوردند پیغمبر و نصاری عباد الله شما ایمان می آورید بدان معنی همه
کتب و رسول و خداوند را این هر آینه راه راست بافتند و آن تفرق و اگر بگردند و اعراض کردند
فاقتلهم فی شقاق پس جز این نیست که ایشان در مقام خلاف و عداوتند با محمد و از دشمنی
ایشان اندیشه مکن فستکفکم الله پس زود باشد که خدای تعالی کفایت کند و از تو باز دارد
شر پیغمبر و نصاری را و هو الشیخ العظیم و اوست شنوای مقال و موجدان و کافران را فاعتراف
و انکار دانا با اعتقاد هر دو گروه تعذر از اول این پیغمبر و دان یکی از سباحت پیغمبر اعراض کردند
و بر سایران نیز طرح مخالفت افکندند با مسلمانان مفاخرت آغاز نهادند که ما را صیغه هست
و صیغه ایشان آن بود که مولود خود را بعد از هفت روز در آب معبود و غوطه دادند و اعتقاد
نکردند که مولود است از غیر دین مسیح و آنرا قائم مقام خشنود دانستند و گفتند که صیغه
با انصرا نیت حق بود و صیغه الله بگویندای مسلمانان که ما با جمیع صیغه الله که آن
خداست و گویند مرا خداست و آن ظاهر مسلمانان باشد و من لخص من الله صیغه و
نیکو تر از خدای تعالی از جهة دین و لفظ و ظاهر مؤمنان از ادناس بلون و نحن له قائلین و ما
حق را با جمیع صیغه الله بر نفس کنیم و گفته اند صیغه الله ربیت و لا بد و در حقیقت است هر که را
بزرگ دوستی بر آورد از همه عالم بر سر آوردند در محققان صیغه الله ربکم ربکم و انکی
از بزرگترین بی بال نبود ربکم صیغه الله بگوید و خواهد رسول و خدایان و تقوا و اشارات و اشارات
ایشان میان معنی این صیغه است و تحقیق آن رب ربی صاحب لوح خلدت طلال حقایق
بقلم که هر الواح مستفیدان ثبت فرموده بی عنوان مرد مولانا عبد الرحمن جامی قمر فرموده

پس بی رنگت یارده بخواه ایدیل فافع دشواری بزرگ ناکاه ایدیل اصل هر رنگ
از آن بی رنگست من احسن صیغه من الله ایدیل پیغمبر و نصاری از تقویات و آن بی رنگی
در ورطه تعصب افتاده گفتند نحن انباء الله و احبوا به ما نکه شرف و عزت و زینتی حق تعالی
نابست باشند بی سر و آری هر از مسلمانان خدای تعالی پیغمبر خود را فرمود که قل انما جوسافی
بگوید و حیوان ایشان که آیا محبت حکمید یا ما در دین خدای تعالی و دعوی اولی در انساب
یعنی و هو ربنا و ربکم و حال انکه او برورد کار صاست و آفرید کار شما و چون ربوبیت همه را
پس عترت را و همه واجب باشد و لنا علینا و ما را است جزا که درها ما و لکم انما لکم و
شمار است مگافاه عملها شما و نحن که مخلوق و ما را در خلاصانیم در اعتقاد و عمل
تقویون میگردید پیغمبر و نصاری و بعضی خطاب خوانند یعنی شما میگویندای چه مردان و بر ما
این ابراهیم و اسمعیل و اسحق و یعقوب و الا سبط که همه پیغمبران و پیغمبر زاده ها کا فواهد او
نصاری بودند دین چهودی و این قول چهودانست یا یکیش نصاریت و این حق را صاست قل
انتم اعلم ام الله آیا شما دانایید یا ایدان انبیا یا خدای تعالی که ایشان را بدان دین معبر گردانید
و من اعلم منکم شهادة عنده من الله و کیست ستمکار تر بر خود از انکس که بوشد کوشی که
او ثابت باشد از خدای تعالی یعنی بواسطه کتاب الکریم دانسته بود و بعضی اصل کتابت بکنایه
شهادت در باب نبوة حضرت رسول الله صلیه و ما الله بغافل عما تعملون و نیست خدای تعالی
از انچه شما میکنید از ایمان حق و تکذیب قرآن و انکار محمد صلیه ذلك امه و دخلت شما کتابت
آن قوم مذکور که می بودند که رفتند و در گذشتند مرا شایسته است انچه کس کرده اند و لکم ما
کسبتم و شما نیز همان جزا رسید که کرده اید و لا تستلون عمنی کا فواهد بلون و مسئول غشود
التعیری که دیگران بودند که میگردید تکرار آیه برای تاکید و تفریع بالقیه تکرار و تکرار است
حضرت رسالین صلی الله علیه و آله در مکة نبوت نماز توجه بکعبه و فرمودی بعد از جهت بی بدنه
و زمان رسید گدوی بیت المقدس نماز باید کرد پیغمبر از این منتهی شده میکنند که پیغمبر
مانند باری قبله ما نماز میگردید یا میکنند که این مرد و صاحب او را قبله غیر بدنا

قبله بعضی را چه قبله نصاری شریقی است و از آن یهودی و جمیع میان هرد و مستغیر
 و این اشعوت اهواز هم و اگر بروی کنی و سیل و قرض از دوزیهای ایشان در قبله من
 بعد ما خاکن من العلم ازین آنکه آمد بنوا دانستن آنکه قبله امر هم حقست آنک
 اذ المن الظالمین بدستی که باشی آنکه کام که مابعت ایشان نمائی از جمله لشکریان ظاهر
 خطاب راجع پیغمبر است اما معنی آن راجع با امتان الذین انشاهم الکتاب انا مکده
 امر ایشان را توبه توبه می شناسد و قرآن را واجب آنست که پیغمبر بجهت رسالت او که توبه
 انباء هم چنانکه می شناسند پس از خود را در میان خود کان یعنی شناختی روشن دارند
 در باب پیغمبر و آن فرقی است هم بدستی که و هی از ایشان لیکنون الحق هم آب می
 پوشند خود را از عوام و قبله و هم تعلیم و ایشان می دانند که می پوشند الحق آنچه
 درست و راست من بزرگ از پروردگار تو فلا نکون من ساش خطاب با آنحضرت
 است و مراد آمده است یعنی مابعد من الممتزین ازین آنکه کاندست در امر آنکه امر
 قبله من عند الله است بلکه من عند الله است و لکل وجهه هو من لکها هر که و هی را از خدا
 برستان یا از انبیا که ارباب شریعت اند با هر متوجهی که اچھی و قبله است از روی بیان دارد
 با خدای و بندگان سویی که دانند و استسقا الخیرات در تمام ای مسلمانان پیش گیرند و بیک
 دیگر که بیک از آن توجیه بیک است محققان میمان حرم بخند و میمان حرم نفقه
 که از قبله فتم و جباله روی میگرداند قبله شاهان بود تاج و کمر قبله ارباب دنیا
 سیم و در قبله صورت برستان آب و کل قبله معنی شناسان جهان و دل قبله رها
 محراب قبول قبله بدست بران کار فضول و قبله من برون خواب و خوش قبله انسا
 بدانش و پیش قبله عاشق وصال بزرگ و ال قبله عارف جمال دی الحلال اینها بگویند
 یا آنکه الله جبار که باید بسیار دجنای بعد هم شمارا جمع کند روز قیامت برای
 امتیاز حق از باطل ان الله علی کل شیء قدیر بدستی که خدای نعم بر هر چیزها از احسان
 و عزیز توانست و من هم حجت و از هر جا که بر و ندهی برا سفر قول و رجعت

منظر

و انما انزلنا الشیاطین علی ملک شیطان و بر روی کردند بود تجسیر را که می خوانند و در
 بزرگ سلمان در زمان پادشاهی آن چنان بود که دیوان در عهد سلیمان شعبدها
 صد رنگ با این که کما کما است بر آنکه نیست بودند و میان اراذل و حمال ساج شده بود
 سلمان بر آن اطلاع را و به هر مودت آن نوشته را با یار و بند و در صد و فی نهاده و عقل
 ساخته و در بخت خود دهن کرد و بعد از وفات سلمان دیوان امر را در بخت او بود
 آورده چنان نمودند که سلمان بر آن سحرها و شعبدها پادشاهی میکرد و بعد از آن بود
 سلمان را بهیچ نیست می دادند حتی بعد از بزمه وی را فرمود و ما کفر سلیمان و هر که کافر
 داشت سلمان یعنی جاد و شی نکر و لکن الشیاطین کفر و لکن دیوان زمان او کافر شدند
 و کفر از الناس الخیر و در می آمدند مردمان را جاد و شی و ما انزل علی الملکین و دیگر بود
 مسکنت کردند و تجسیر را که فرو فرستاده شدن از سحر برده و سحره سایل هزار و ت و سحره
 در شهر سایل هزار و ت و سحره نام آن دو فرستادست و ایشان بر آید آن داده که طعنه
 میرد ان بسته نفس و هو الله و اگر شما را نیز همان حالت که انبیا را
 صد و عملهای بد را افعال ایشان از شما امکان داشتی ایشان استبعاد نمودند و حق هم قسیر
 قسری را ایشان داد و برای حکومت خلق بر زمین آمده بر بی زهره نام عاشق شدند و سبب
 حشر و قتل را حق و سحره ضحاک نام نمودند و حق بعد ایشان را از صعود بر آسمان منع کرد و خطاب
 ایشان در جهان مقرر شد و حالی در جهاد با انبوی سر او پیچیده معذبند و امثال سحره ایشان
 حق آن بود که آن زمان سحره دعوی نبوت می کردند حتی بعد از زمان حکومت قبل از معصیت
 این عالم ایشان و سعاد و کونید بهر چه الهام ایشان را که است ان علم یا مویح نام می بود
 فعل که در ایشان که سحره و حقیقت آن مطلع شد معارض مدعیان نبوت کردند
 و ما انزل من بعد و نیا مودت را در و فرستاده درین وقت کرد چاهست می کس را جاد و شی
 حتی بگوید یا مودت را مودت انکس را انما حق قبله که از این نیست که ما را با این نیست
 از خدای نعم فلا کفر پس بگو کافر مشغول است تا کفر کن که بر عمل سحرهای مرتبه نیست معلمان

درین سطره درین سطره

بهر طریقه فرموده مراد از بی طریقی آنست که در هر یک از این سه که اگر بخواهیم بکنیم
بهر حال بجز بی طریقی از طرف یار بدیدار آمدن آغاز و توری که درین ظاهر و چون بیتد و بداند که
کظم کردند با اتحاد انداد ایزد و انوار العذاب برقی که معاینه عذاب و در رخ را بپند آن القوه
حسنا آنکه همه فتنه و غلبه مراد است و آن الله شد که عذاب و آن نیز بداند که خدای
نعم است عذاب است بر ایشان و هر آنکه بداند حضرت اتحاد انداد و در آن محافل عبادت
العباد الذین آمنوا من الذین آمنوا ناد که اینها را که بر یاری کنند آنکه بگویند جمعی که
بر روی ایشان کرده اند از هر آن جمع که متابعت ایشان نموده اند یعنی پیشوا بر آن عرضه شرک و بیعت
و سبغله که امر و تابع انداشتند بیکار شوند و مرا و العذاب و برین عذاب را هم تابعان و هم متبوعان
و تقطعت بهم الأسباب و بریده شود از ایشان سببها و در اینجا که در دنیا داشتند از خود
و موافق و خوشی و دوستی و صحبت و قال الذین آمنوا و کونوا علیکم متابعت کرد و پیروی
یعنی تابعان چون بزاری متبوعان از خود مشاهده کنند و گویند توان استا کرده کاسکی
کاسکی ما و ای ایشان را باری گشتی بود دنیا و نفسی و نفسی ما ما نیز از این که از ایشان انجا که
تبر و امانت و حاکم ایشان نیز از کشند و انجا که از این که در آن کشند و انجا که در آن کشند
بهر هم الله اعلم بما یخفی و عباد خدای هم کردارها ایشان خست است علیه هم حسرت و پشیمانیها
بر ایشان یعنی اعمالی که در عالم انداخته اند و چون حج و عمره و ضیقات و ...
سازند و سبب حسرت ایشان گردد با اعمال سیه که مسافران می شنوند
و دفن نبات و سبب بد حسرت کردند و ما هم بخارجین من النار و نیستند تابعان و پیروی
و آن آیندگان از آتش یعنی جاوید در دوزخ باشند با آنها الناس ای مردمان کفر
الارض حالا لا طینا بخورید از آنچه در زمین است پاک و پاک یعنی درونی و بیرونی
نور خطوط الشیطان و بیرونی میکنند کلامها و ابلیس را یعنی بیرونی و مریضه
بعب چیزها را بوسه شیطانات حلال و حرام میکردند چون بجه و وسایع
خرت حق هم فرمود که در فقر حلال و تحلیل حرام کام بر کام شیطانات فریبند

و روی

و روی از راه او بگردانید آنکه لکم عند ربکم بدستی که او را در شمشیر است آنکه راجه
بدر شما را بوسه از شمشیر بیرون آورد و می خواهد که شما را بفریب و فرود ببرد
افا با مرکز بالسوء و الفحشاء جز این نیست که امر میکند شما را شیطان یعنی و مریضه
میکند بی بی و کار زشت و گفت اندوگنا هان بمانیست و فحشاء جرایم آشکارا یا سوء
سلیست بدینا و فحشاء متابعت نفس و هواست و حقیقت آنست که سوء و فحشاء متابعت
جمع معاصی یا از صغائر و کبائر که شیطان آدمیان بدان امر میکند و آن تقوی و اعلی
الله ما لا تعلمون و دیگر امر میکند آنکه بگویند دروغ و افترا کنید بر خدای و در تحلیل نبات
و تحریفیات آنچه عبادند حقیقه آنرا و اذ اقبل هم و چون گویند بر این خطا بفرار
در باب حلال و حرام استعوا ما انزل الله بر روی کنید آنچه خدای و فرمان معنی قرآن
و بحلال و حرام او بگردید قال لای تتبع کونید می گویید بیکدیگر و بیرونی نمیکند ما القینا
علیه ایا ما آنچه بافته ایم بر آنچه بدیدان خود را این سخن بی اعتبار گفتند اولوا
کان ابا هم اما متابعت بدیدان میکنند و اگر چه بودند بدیدان ایشان لا یعقلون و
که فهم میکنند و ندانند چیزی را از امور دینی و لا یشعرون و را در است نیافته بودند و مثل
الذین کفر و اوصفت بپندهن کافران کمال الذی یعقون چون حقت گسیخت که اندک
میزدند ما لا یسمع بجاویری که نشنوند لا دظا موقعا مکرر از حق و آواری و هیچ از آن
فهم میکند یعنی کافران نیز از هم گفتند و خد گویند خود جز از آواری نمیشنوند و حقیقت
سخن او را در نمی یابند حقه که راست از شنودن کلام حق بیک گناست از کفن سخن در
سخنی که راست از بدین راه راست فهم لا یعقلون بر ایشان است و آنچه بعضی
با ایشان گوید یا ایها الذین آمنوا ای گروه که گوید که کلام از طینات ماز و قنات
بخورید از آنکه با آنها یعنی جلالت آنچه شما را روی داده ایم و شکوفایان و سپاس گویند
و بعد از شوال و حلال بیان آنها میفرماید که حرام است (اما حرم علیکم المیتة جز این نیست

که حرام کرد و بر شما خدای تعالی را در آن جز نیست که در حق شما باشد بشرط از انعام و کمال
الحکم و معبره و الذم و حزن و رونا و حکم الخیر و برکات و کوشش خول و در حق او را حکم حرام
شما نیست و ما اهل بیت را غیر الله حرام کرد آنچه او را در آن در وقت ذبح برای غیر
خدای تعالی با اسم بنان یا به اسم پیغمبر آن بکشند و بر آن بکشد و بر آن بکشد و بر آن بکشد
غیر از این و لا غار در حالیکه کسی که آن را بر بقطعه می خورد یا خروج بهرام یا طالب معصیت بنا
و بر آن بکشد و از حد شرع یا شمشیر کشند بر آنست فلا اثم علیه پس هیچ گناه نیست بر او
در تناول آن حرام آن الله عفو و رحیم بدستی که خدای تعالی آمرزگار است هر کسی را که عذر
الضرة و از این محرمات بخورد و رجم و مرگ یا بخت برین دکان رحمت دادن ایشان در
خوردن می رسد عذرا ضروری است آن الذین یؤمنون که آنان که از علم ایهود که می پوشند بجهت
لقد رشوة ما انزل الله ليجفروا و فرستاد خدای تعالی من الكتاب از کتاب تورات و احکام
آن و بیشتر و نیکو قیام و می خوردند یعنی بدل میکنند بدان کتمان بهای اندک و اولی
ما انزل کلون فی بطونهم آن گروه می خوردند و زیارت در شکمهای خود الا الشارکین
آتش ذکر کنیم تا یکدست و در خوردن زیرا که اکل در غیر تناول مستعمل باشد چنانکه گویند
فلان مال فلان را غلام خورده است و فقی کتف کرده باشند پس انعام را آتش که در
آتش خوردند چنانچه امر و رشوة می خوردند یا کثابست انا که در درون ایشان آتش باشد
چنانچه می بینون ایشان نبره است فلا یکلمهم الله و سخن نگوید خدای تعالی به ایشان
نوه القیامه روز سختی سختی که در آن فقی و احقی باشد و لا یکلمهم و از آنکه دانند آیه
از جنات اعمال یعنی گناه ایشان بر آتش سوخته شود و هم عذاب الیم و مراد ایشان
عذابی باشد در ناک اولی که آن گروه آنست که از روی جهالت اشتغال با ضلالت می بینند
به عفو و رحمت که همیشه با الهی با ایمان و مغفرت و این معامله دنیا است و العذاب
بالمغفرة و بخوردند عذاب جاودانی را با مرزش ربانی و این سودا می خورستند کما انصبتهم
على النار بر آتش که اب الا نادیدین در آن باید بود ذلك ان عذاب بالایشان بان الله عز وجل

بالحق سبب آنست که خدای تعالی فر فرستاد تورات را برای ستم و ایشان حکم از او بشنیدند
و در کتمان لغت محمد صلی الله علیه و سلم که شنیدند تا فر فرستاد و ایشان متابعت نمودند
و در مخالفت افزودند و ان الذین اختلفوا فی الکتاب و بدستی که آنان که اختلاف کردند
در کتاب تورات با قرآن و اگر لام جنس کردند همه کتابها معتبره و اختلاف آن باشند که بعضی
ایمان آورند و بعضی کافر شدند پس این اهل اختلاف لغی شیطان بعید در خلاف و عناد
دور از وفات و در ضلالتی دور از هدایت اهل کتاب بعد از رسول الله گفتند ما در شقاق
و جلال نیستیم بلکه خدای تعالی ایمان داریم و شمار میکردیم و این نیکویی تمامست حق تعالی و در
لیس البر ان قولوا و الحق قبل المشرق و المغرب نیست نیکویی عظیم که از سایر ابواب
خبر بکانت اقتضای را بیکدیگر آنکه بگردانند و بهای خود را در غار بسوی مشرق چون نصاری بطرف
مغرب چون یهود و لیکن البس و لیکن نیکویی یعنی صاحب نیکویی من لکن بالله و اليوم الآخر
آنست که بگردانند خدای تعالی و یکسانی او چه بود و نصاری که عرب و عسی را در الوهیت
شرک دادند و بگردانند و بر قیامت و تعلقات او چه خبر نیست و نبره نیست بجهودان و برسان
که در حول نیست را بخود اختصاص می دهند و الملائکه بفرشتگان و هر رادوست دارد چون یهود
که با حیرت و شکی می خوردند و کتاب و ایمان آرد بهی کتابها چون اخبار یهود که اختلاف میکنند
و التبتین و دیگر و دیگر و همه پیغمبران نه چون اهل کتابین که به بعضی ایمان می آرند و آتی المال علی
حب و بدهد مال خود را بدوستی حق تعالی یا بدوستی مال یعنی با وجود آنکه دوست می دارد او
سر آن بگذرد و در راه خدای تعالی صرف کند و فی القرین خویشان و در پیش پای و التبتانی و می بیند
که در سال باشد و المساکین و محتاجانی که سوال کنند و ان السبل و مسافران بی زاد و بارها
و التبتین در دیشان خواهند را و فی الزواب و در بهای بندگان مکاتب که در حق کتاب مغفرت
طلبند و بندگان مجرد و آزاد کند و اقام الصلوة و بگذارد نماز مفروضه و آتی از کوه و بدهد
زکوة مطهره اخو قبل از این در ایتام مال مذکور شد در میان فاقه صدقات بود و بطوریکه بعضی
و صاحب آنها اندک و فاکذها باشد و معهود خود را ادا خواهد و چون عهد کند و این عهد

هر با حق میباشد و هم با خلق و انصاف بن نصب و مدح است چنانچه انصار فضیله تصیری
صالحات یعنی این و فاکندها بعد شکب اند فی الایسار در فقر و فاقه و الضراء در غنچه
و حسن الایس و در هنگام کارزار یعنی جهاد و مقاتله با اهل کفر و عناد او و ملک الدین
آن گروه موصوف بدین صفتها آتاند که تحقیق راست گفتند درین باب و با عین بیان حق و اول
هم المستقون و آن طائفه ادیانند و هر کالان از طایفه ناشایسته محققان گفته اند کالات اناسیه
با کرات شعب آن در صد چیز است صغیرا قناد و حسن معاش و مویساکردن بمال با ارباب
استحقاق و نه بدین نفس قانت صلوات و رکوع و وفا و صبر و مجموع در این مذکور است پس
این آیه جامع کالات انسانی باشد و در موجز از او میسر و نقل میکند درین عمل اینده الا فقه
الایمان بآیهها الذین آمنوا و کر و بیکان کتب علیکم القصاص فرض کرده شد
بر شما مانند و موا سانه تعبدی و ستم فی القتل در کشتن بایمان و فقهی قتل بعد
دو قتل از اسلام چون میان دو قبیله حربه افتادی آن قبیله که عالی تر بود از قبیله نازل بود
بنده از اسیر کرد و در بدل زنی مرده بکشتندی بعد از آنکه این صوره بعضی حضرت سید
و بانی نازل شد که در قتل قضا با بدیع مساوات الحریز آزادی بر آزادی و العبد بالعبد
و بنده ببنده شافعی و مالک آزاد را بر بنده نکشد نظیر مفهوم آیه و تو امام اعظم حکم این آیه
اکتفی بالقس متوجه است پس قاضی را در نفس اعتبار نکند و الاشی و زانی زانی
شافعی و مالک بنابر اجماع قتل ذکر با اشی و ندارند و امام اعظم بحدیث المسلمون شکاف امام
تسک نمود حکم قتل میکند فمن تعفی لکم هر که عفو کند و اگر قاتلست من اینه از قضا صبر دارد
او که بقولست اشی شخص را اشارت به آنکه عفو بعضی از ورثه یا عفو بعضی از آن چون مقسط
قضا صبر است قاتل با المعروف پس بر قاتلست بعد از عفو زانی رفیق بنکری و آن طوع و
در دادن دین است و اذا الیه با حسان و ادا کردن وجهه بوارث مقول بودی و بنکری
نه بطل یعنی در نیک و بدی و فی ذلک این عفو از قضا و طلب دین تصنیف من زکم و در هر کجا
شمارا اند و در کار شما و هر بانی و جانشان از و در فرسایل امر و تفصیل تقع فمن تعفی بعد از

پس هر که از حد در گذرد بعد از آنکه عفو کرده باشند و یا بدیه گرفته باشند یعنی قاتل را بکشد یا
غیر قاتل را برای قضا بقتل رساند و یا قاتل ستم کند و بعد از آنکه کسی را کشته و دینه دارد و دیگر را
بکشد فله عذاب الیم پس مرا و راست در آخرت عذاب در دنا و و کتم فی القصاص چون و صر
شمارا است در حکم قضا و بقا و زندگی یعنی چون کسی قصد قتل کی کند و بخوف قضا از آن باز
ایستد آن شخص را از کشتن سالم ماند و این از قضا صبر است چون حکم قضا صبر بقای شماست
یا اولی الالباب ای خداوندان عقل لعنکم تقون ناباشد که هر چه میداد قتل با حق کتب علیکم
نوشته شد شما یعنی فرض کرده شد اذ احضر چون حاضر شود اخذ که الموت یکی از شما را اینها
و علامات ما از مرخص و غیر آن آن ترک حیل اگر یکبار دمی یا مراد بسیار است الوصیه
وصیه کردی للوالدین و الاقرین برای پدر و مادر و خویشاوندان بالمعروف بانصاف حقا
علی المؤمنین نوشته شد این وصیت نوشتی بحق و راستی بر هر کس که در حرمان والدین و
در جاهلیت را و سعه و وصیت میکردند و والدین و خویشان محروم می ماخذ بحق بقا اشی
از آن منع کرد و وصیت برای ابر جمع و رضی ساحت و بار حکم این آیه به آیه موارد متوجه
و مهم میراث قرار یافت و حالا وصیه فضیله است و رضیه و آن نیز در باره در و فشان
باید کرد و قضا که بثلث مال میفرایند فمن بدله پس هر که تبدیل کند امر و صیده یا قول موی
را من بعد ما سمعه بعد از آنکه شنیده باشد فاقما انچه جز این نیست که کلاه تبدیل باشد علی
الدین تبدیل شود باینکه تبدیل دینا می کند و دینه مرضی از آن بر می می باشد این الله حکم عظیم
بدستی کجای تعفی است هم کلام موی و هم کلام تبدیل و دانا است بیست موی و کلام
وصی فمن تعفی پس هر که بداند و در باید خواه و ارث و خواه وصی یا امام و قاضی من شوق حقا
از وصیت کنند مثلی از حق کتب و یا عدول از ذوی القربی او اعمایا یا بر کار می محمد و وصیت بر ذویه
الثلث فاصح بیستم من اصلاح کد میان موی و موی را اصح مما بد فلا امر علیه پس
بر او هیچ و مالی و و تعفی ان الله عفو رحیم بدستی کجای تعفی امر کار است موی و موی
تعفی از آنکه در هر وقت بدستی کجای از مضمون در گذرد یا نه یا الذین آمنوا ای آن گروه که در

اینها علیکم الصیام فرض کرده شده شماروزه داشتن کما کتب علی الذین من قبکم هم چنانکه
نوشته شده بود و در آنکه پیش از نماز بودند چون صوم عباد نیست ساقی شربت و آب و غیره
بدان میگوید که این عباد خاص شما نیست بلکه امت سابق هم از بعد از شما عباد الله بودند و در
استثاله که البلیه اذا عمت طابت و حرار و زهره بر شما فرض کردم لعلکم تتقون تا شاید که شما هر چه
از معاصی و مفسدات بپوشید در صوم که شکسته آرزوهاست در تقصیر و اگر آورده که این برای
اهل قلوب است یعنی آنحضرت رب الارباب خطاب مستطاب می رسد خطابان هلال مشاهده
در افطار شنوات غیوب و بنای که مفرج قلوب و مفرج کروب است میگوید که فرض شد بر شما ای
اهل یقین اسماعیل از جمیع مکه و آنجا که شما در طلب مشاهده اید و متوجهان این بطور صوم
واجب است از مال و نطفه و هم چنانکه نوشته شد بر انبیاء و اولیاء پیش از شما تا باز رسد از رحمت
و حاصل شدن مقام امن و قرب و عین القضاة قدس سره در عهدیات آورده که صوم در شریعت
عبادت است از اخذ خوردن طعام و شراب و در حقیقت اشارت بخوردن طعام و شراب است
ابیت عندی بطعمی و لیسینی و اما شراب و سقمت و مهم شراب با ظهور و معرفت که این صوم
جز عارفان را دست ندهد مرد عارف چو یافت لذت و لذت نه بزرگش کشش بود نه شربت
اکل و شرب چه باشد از حق دایم او در حقست مستغرق لعل از حوزان بطعمش بی شربت از
چشمه سار و سیقنی الصوم لی انما اجزی به انما ما معدود است روزه دارد و روزی چند عمره
شد مراد روزه رمضان است که است و نه باشد یا سب و کونیدن روزها ایام البیض است در هر ماهی
و عاشورا که قبل از روزه رمضان فرض بوده و من کان منکم من یضایر هر که باشد از شما که کفایت
روزه بخاری کفو روزه ندارد یا مرض و عجز و یا نسیء او علی سفر یا راکب سفری بود که در آن
و صریح است که چون افطار کند فعدة من ایام آخریست شما آن روزها که افطار کرده روزه
داشتن از روزها دیگر که غیر رمضان باشد و علی الذین یطیقونه و مرا آنکه ایشان توانستند روزه دارند
و چراغند که نماندند و طعام مسکین فدا دادی است و آن خوردن در وضو است یعنی هر درویشی
بر اندازه هر روزی نصف صاعی از کدم بقول سام اعظم که فریب و من باشد خوردن قدیم از حکم

ابتداء اسلام بوده و بعد از آن منسوخ شده و گفته اند انحال اعظم است و تقدیرش را بطریق کبی
نمودند و روزه داشتن چون بیان از کار افتاده قدس دهنده و بر این وجه حکم آیه منسوخ نباشد
فمن تطوع خیرا پس هر که زیاده کند تطوع خود خیر است و زیاده از مقدار ندهد و بدهد بیشتر
از یک مسکین یا طعام کند میان صیام و طعام فیه خیر له کبر آن تطوع بهتر است بر شما از
فدیه آن کس که فعلون اگر هستید که بدانید فضیله صور من شهر رمضان الذی اقبل فیه
القرآن این روزها که گفتیم ماه رمضان است آن ماهی که در و فستاده شده در او قرآن یعنی استماع
تجول و توجوه با مقام قرآن در ماه رمضان از کج محفوظ است همان دنیا و دامن و از انجا آیه
یا سوره سوره بر وفق مصالح بیندگان نازل شد و از حکمتها در تخصیص روزه بدین ماه یکی این گفته
اند که چون در این اوقات این کلمات که غذای ارواح است شما را ستادیم پس از غذای اشباح
امساك لازم در آمد و ما قرآن را ستادیم ما ختم هدی للناس در حالتی که ایمان یافته است
مر دمان و نیات و دلالتها و شغف من الهدی از حلال و حرام و الفرقان و ارجح
و احکام و سایر شرایع دین که خدا کند است میان حق و باطل فمن شهد منکم الشهر فليصمه
نبر هر که حاضر باشد از شما ای کافران یعنی مقیمان بیده بود در ماه رمضان باهر که درین
از شما هلال شهر یا و من کان منکم من یضایر هر که بیمار باشد او علی سفر یا در سفر بود افطار
کند فعدة من ایام آخریست و است قضا آن روزه بعد از روزها از ایامی که بخیر
مقیم کرد آیه اولی مذکور است بحکم این آیه منسوخ شد بر ما الله بحکم العسر می خواهد بود
نعم شما آنانی و لا یزید بحکم العسر و نه می خواهد شما دسوار لاجرم مسافر و سرین
رحمت افطار داد و لشکر العیت و می خواهد شما تمام کنید روزها رمضان یا ایامی که در آن
بعد از سفر افطار کرده اید و اکثر ما الله علی ما هدی که گویا هر که بگوید خدا را یا آنکه بگوید
و بیشعید وقت روزه هلال نابر و از اول روز تا وقت ادای نماز عید را اگر عید شما انصوم
و لعلکم تتقون و مسکین شما اسکو کنید بر غیر تقصیر با احوال ثواب روزه و تخصیص روزه و عیون
که الصوم لی یجبارا از آنحضرت خود جل و کره اختصاص می دهد که آن اجزی به

شرح مناسک دهست از هر اجری تا اجری به است دو فرسخ هست یعنی روز و ده
و نیمی افشار و لغا هوش دار و اذا سالک عبادي عنی فانی قریب و چون پرسند برای
محمد بندهای مرا صفت من را معامله من با ایشان در وقت دعا پس بدستی که من نزدیکم بگویم
و اجابت صحابه پرسیدند که خدا را چگونه خوانیم و گویند که اعرابی است عساکر ذکر با بی اللهی
یعنی نزدیک است تا با او را که بگوید و رست تا آواز بلند بر دارم این آیه را که می شنیدند
نزدیک و بر نوع که مرا می خوانید بمن پوشیده نیست ایچ دعوت اذاعه اذاعه اجابت
می کنم خواندن خواندن را چون مرا بخواند و حاجت او را می گردانم اگر خوانم یا اگر نخوانم
مخالف قضای خود با صبر است در اجابت آن بود و نیستی برای کسی باید که بندهای مرا طلب
اجابت کند و گویند می توانی و یابند که بر ایمان ثابت باشند یا وثوق ایشان به اجابت محقق باشد
لعلی که در دعا ایشان فرین اجابت است و آنکه قبل از آنکه روزها بر روز و بعد از آنکه
شبهای روز میان غم بود مؤکدین قولست و در بنای حال مسلمانان در شبهای و شبان
تا ادای نماز حقیق با خراب کردن زیاده اجازت مفطرات بود جمیع از صحابه به اسطه غلبه
شهرت صبر نتوانستند کرد و مباشرت را در وقتی که حرام بود مرتکب گشتند روز دیگرین
صورت بعد از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم رسید آیه آمد که اجلکم خلل کردن
شده و شما را لیکه الصیام الزفت الی شما لکم شب روزه حرام و مباشرت با زنان شما
حق لباس لکم ایشان به شش اند من شما و اسم لباس کهن و شما به لباس و بر ایشان
را که نیست از اخلاط و المصاف چنانکه لباس را باید می باشد علم الله انکم کتمت حقان
انفسکم داشت خدای تعالی در آنکه شما باشد که خانت کنید با نفسها خود و اسم روا
دارید بخود عیاشی در وقت آن کتاب علیکم پس جوع که بشمار حجت و رخصت داد و بار نکا
مفطرات در شبها روزه و عفا عنکم و عفو کرد از شما آن خیانت را فالان باشد و حق پس
اکنون مباشرت کند با ایشان در لباسی صیام و استغوا ما کنت الله لکم و عفو داد و عفو شد

است خدای برای شما در لوح محفوظ خدایت را فالان باشد و حق پس کون مباشرت کنید
یعنی فرزند مرا داد است که غرض اصلی از مباشرت باید که طلب بقا نفس باشد و بهر چه از انداد نشود
کلا و انشیرا و بخیرید و مباشرت در شبها صوم حتی یقین لکم الخیط الایض با و می کردن
شود و شما را رسته سفید کلاه از ریشانی روز است من الخیط الاستور در رسته سیاه کلاه کی
شست در صبحی بر آمده که بعضی از صحابه رسته سفید و رسته سیاه برای شست عفتراست استقلال
خودند و تا وقتی که میان سواد و میان فرق بدید آمدی تا انکه کمر الخی که بیا و خط استغفر است ثالث
شد پس بدی که مراد ظهور بود صبح است و انما الصیام فی اتمام رسانید روزه تا الی اللیل یا
شب و لا یباش حق و مباشرت مکید زان و اسم طالعون فی المسعود و حال که شمشیران باشد
در صبحها سر اهل عساکر که از صوم مباشرت صوم کنند انما مالک تلذذ و صوم معتکف حرم می
داند و در محققان اعتکاف نکاداشق است در دانه اول و دوم و ناهمی و مرا غایه وقت چون بن
سرط حجابی آری هر جا که خراهی معتکف توان بود عزیزی بدین درآمد و خادم را گفت مرا بفرم
بالانسان ده تا نماز گزارم گفت دل خود از نمازی پاک کن و هر جا که خواهی نماز گزار **ب** از آن
محراب بر روی مکران اگر در سجده و در حجاب دل فارغ یابید پاک از اغیار کتا با بی قول و در
مناجاة نازل در بند سال و جهاد داری کجا با بی صفا هبات هیات **ب** انکم حنقوا الله انکم
گفتند سده در باب روزه و معلقان آن اندازهاست که خدای تعالی در حق مقرر فرموده و فلا
تقرئوا لیس بدان نزدیک مشق و مباشرت در صوم تجاوز از آن چه مقرر کرد و بر بیان
واقع نشود شما و از آن خود حکومته صورت بدد که لک سین الله عیسی انکم عیسی و انکم
سین میکند خدای تعالی آنکه لیس است آنها را خود را از سر و ای و عید و عید ای عیسی
مره مان لعالمهم سقون شاید که بهر هیزد و از حد رد نکند و لا تا کلا و انما لکم نخورید
مناجاة که واقعت بینکم بالباطل در میان شما یعنی بخورید مال یکدیگر را بعد از آنست چون ندی
و نماز فاشانست و حجاب و عفت و فاسد باطلها خود را با مستر و عفت می کند چون
شریب و فاشانست و فاشانست و فاشانست و فاشانست یعنی فرمود مکرار و فاشانست

مکشد بدان مالها بسوی حکم کنندگان ستمکار با بعضی ائذان ملها بشود حکام مدعیان کلا
و نظام امور الناس تا جور مدعیان ایشان ملها مردمان بالاندر ائمه علیهم السلام و نظام و رسم
بالسوی کند و روح پاک و آفریننده و شما میدانید که ستم میکند که از آنکه سوال میکنند
ای محمدان ماهها انو معاد جیل و غلبه که از اعیان انصار بودند حضرت رسول را صلوات بر علیهم
که تسبیح چیست که در ماه کابارک میباید و هر روز با نام نور او تمام میکرد و دیگر باره روی شافق
میدید حتی بعد از آنکه میباید که ایشان را حکم نقصان و کمال ماه دانستن مهم نیست جواب
در معرفت فایده آن و رساندن قله ای موافقت الناس و آنچه بدوای محمد آن هلاک ایشان شکاها
و وفایست برای مردمان در روز مژ و در آن و وفایست در آن و وفایست در آن و وفایست در آن
آجال دنیا و تحقیق بشرها و علامتها و فائدت برای چه که موسوم رید و بداند و لیس ایشان تا
الشبهات من ظهورها و نیست نیکویی با آنکه در آیند بخانه از ضمه آن در چه جاهله کسی
چه و عمر و احرام گرفتن بر روی حرام بودی از خانه درآمدن اگر اهل مد بودی از نام بر آمدی بایر
دو بار سر ای فرج بر ساختی و اهل و برادر خیمه در آمدندی و باغ و ما خود این عمل را بری تمام
دانستندی و ناله آنرا فاجر خواندندی و این حکم عیب را شامل بودی مگر خمس و یا ایشان
چند قیل بودند و قیل و خراجه و بنوع عام و تقف و غیر ایشان بسبب صلاحت درین و این خود
خمس میکنند و زکریه و دیام احرام حضرت و غیر صلح از روی بیرون آمدن و منافات از آن و فای
انصاری هم از آن در مقدم بیرون ماه مهاجر و انصار یکبار و با فاجر کشند و چون حضرت از
پرسید که این چیست چرا کردی گفت من بتو اقتدا نمودم و خود را به عالم صلوات فرمودم و مرا بود
از در بیرون آمدن و تو نفسی دفاع گفتی ای سید عالمیان اگر در هر احسنی من هم خشم دین من
دین نیست و این من آیین و فی الحال آنکه شما این قاعد را و نام نهان ایدان نه ایدان و لکن
البر من اتقی و لکن بر کسی است که از خشم خدای نه هر روز از اعمال از میان جاهله سر هیز
کند و انوار النبوت من انوارها و در آیند بخانه و در حال احرام و غیره از درهای آن و تقوا الله
و بر سید خدای نه و باس و امر و فوای و مبارک لعلکم تقبلون شاید که مکر شما از رسکرا

شعید و قاتل و فی سبیل الله و یکشید و کارزار کشید در راه خدای تقی الذي یقابلونکم آثارا که با شما
کارزار میکند و لا تقعدوا و از حد در مگذرید معنی شما اینست که بید بقال ایشان با ایشان آثار کنند
این حکم بر آنست که سفیض و مفسوخ است ان الله لا یحب المعتدین بیدستی که خدای بعد دست نمی
دارد دستکاران از آن سال که حضرت رسالت را به سوی ابراهیم علیه السلام و به نیت عمره و یکدیگر رفتند معضا
غریب و مشرکان بی ادب و شام از دخول مکه مانع گشتند و در حدینه صلوات واقع شدند و یکسال
دگر موزان یکم کشید و مشرکان سه روز شهر را محالی گشتند ایشان بفرمانه عمر اسطفاه قیام فراتند
یکسال دیگر که دست عمره قضا بیرون می رفتند و محال بود علی دست داد که سوار که در پیش از عهد
گشتند چنان افکند و اسر قاتل در شهر حرام و بدین حرام حکم بود آن سابق و زمانه که اگر
ایشان جنگ کنند شما نیز جنگ کنید و دیگر فرمود که و قاتلکم حیث تقفونهم و یکشید
خود راه که اگر باید ایشان را در جل و جرم و آخر جرم و بیرون کشید ایشان از من حیث آخر جرم
از آنجا که شما بیرون کرده اند معنی یک و الفتنه است من القتل و شرب آوردن ایشان سخت
سخت در آنستند که از کشتن شما ایشان را در جرم و لا تقابلونهم فی الدماء الحرام حتی
تقتلوا و فی حدیثی مسجد حرام مراد حرمت تا وقتی که ایشان کارزار کنند شما از جرم و خود
جنگ حرمت حرام و شهر حرام کنند فان قاتلواکم قاتلواکم فی کربا ایشان امتداحا شما
کنند پس یکشید ایشان را و با یک ایشان حرمت حرام معروف نهاده اند و ابواب معاند
کشاده گشتند جز الکافین هر چند است جزا کافران ستمکاره فان اتوا فی کربا یا یستند
مشرکان از کربا و نهان فان الله یقتلهم و یجوز فی حدیثی که خدای بعد امر این است کتاهای با کرده
بیان شهر است که یک شد اند هر یک است که یک است اسلام ایشان را السلام رساند و قاتلواکم
حتی لا یكون قتله و با مشرکان قتال کند تا آن غایب گفت نه باشد یعنی اگر مشرک بماند و بکشتن
الله و باشد بر ستمش و طاعت میخاندان فان اتوا فلا تعذبوا الا علی اعدائکم من قبل که مشرکان
بازا هستند از کربا نیست ستمکاری یعنی جزا آن مکرر حکم که ان الشجر الحرام و الشجر الحرام
ما حرام یعنی در آن صحن این سال که بعد و قضای بودند بجای حرام است یعنی در آن صحن ما شکی

که شما را منع کرده معنی آنست که اگر کفار حاکم کنند بر مسلمانان در ماه حرام تقارن کند باز باشند
خوابند و در ماه حرام اگر قتال کنند معنی آنست که صارا از انسان بماند و الحوائج فضاصل و حرمت را
مساواست معنی آنست که حرمت شما این ماه نیست از حرمت ایشان آن ماه را فضاصل اعتدای علیکم
این هر که رعایت کند بابتدار مقابله یا شما فضاصل اعتدای علیکم مثل ما اعتدای علیکم شما را نیز بوضع کند
معنی یا او قتال نماید این لفظ بسیار مشکل است و مراد آنکه جزای ستم او بدو رسانند و اگر عقل و تعقل
که وضعی شود در جای واجب اهل اسلام و انقول الله و بنی سیدان جای ستم و هر چه کاری کند و اعلم ان
الله مع المتقین و بدانید که حنای هر بار هر چه کار داشت فضاصل و معانیت و چون حضرت رسول الله
صلی علیه و آله فضاصل بود سعی کفایت می نمود و آنها را که دست رس هست بما
حضرت علیه السلام می گفت که و انفعوا فی سبیل الله نفقه کنید ای بندگان در راه خدای تعالی
که حرام است و لا تقوا ان یتیکم الی الله فیکون سبیل الله نفقه که خود خود را بفرطه هلاکت
یعنی بجایی نکنید که بودی به هلاکت نیست که بجایی رسیدن الله بعد از آنکه در سبیل
النار و نخل و خست سر در راه بخواهد بگذرد در جاه هلاکت را نکند و معنی خسته را
نکند بجایی نرفته افتاده در باری سبیل استیلا با حرم کار نیست جای بخل حرم
نار نیست و احسبوا ان الله یحب المحسنین و بگوئی که با غار بان بدستی که حنای
نعم بدستی که حنای بعد دوست می دارد و بگوئی که از راه و انفعوا فی سبیل الله و غام کنید
و عمر یعنی سناست و حدود و فرائض و سبیل و ادب آن تمامی بجای آرید برای حنای بعد
از چون گفتار کثوف و تلبه بنام بنان می کنند فان احسن ثم فاما استیسن من الطهارة پس
اگر باین طهارت نشوید بیایدی و خوف و کمر شدن قوت و کمر کشیدن رحله پس به شما است ای محمد
از برای تو که با بد و سناست بقول امام اعظم و لا تقوا ان یتیکم الی الله فیکون سبیل الله نفقه که خود
یعنی از احرام بیرون می باید حتی ببلغ الهدی محله تا وقتی که رسیدن برای بخل حرم که سناست
فمن کان منکم من رمضان هر که است از شما در وقت احرام او بر آید یا باشد او را بخی من
و انسیام از سر و چون صدق با حرام را غلبه چند ها در او بدی بسیار شود که کس

براشد

نتراشد فضاصله پس بر اوست فدا دادن کعبه عجم را وقتی که محرم بود قبل بسیار در سبیل
افتاده بود و چون مردم فضاصل در کاسه سرش جنک و برده حضرت رسول صلی الله علیه
و سلم بر آن اصلاح یافته فرمود که سر بران و کوفتی بکش در دینان را بخوران گفت
یا رسول الله دست رس ندارم حکم صادر شد که فدا دهد من صیام را روزه و بحدیث مغز
شده که سه روز روزه دارد او صدقه یا صدق کند و آن طعام دادن شش مسکین باشد
هر یک را دو من بکند و او کسک یا قربانی و ادبای آن کوفتی نیست و اذا ایتکم کس چون این
شوید از خوف عده فتن تمنع بالعمرة الی الحج پس هر که بخورد یعنی جمع کند میان حج و عمره
در سفری واحد بطریق غنح بیاید دانست که حج و عمره با بطریق افراست که اول حج احرام
گیرد و بشرایط جای آرد و چون حج تمام شود از حرم بیرون رفته احرام ببرد و عمره و اعمال آن
بجای آورد و نیز در شافعی و مالک این فضاصلست یا بطریق قرآن که در احرام گویند لبیک حج
و عمره و معا و بر اعمال حج اقتصار کند که عمره در و سناست که چون وضو و غسل و روزه
امام اعظم این قسم فاضل تر است یا بقرینه جمع که موسم حج عقیقات رسد و احرام ببرد
و عید در آمده از عمره فارغ نشود و از احرام بیرون آید و بظهورات مجمع گردد اگر از درون
مسجد احرام ببرد حج و امام احمد این قسم را کرده دین آید گوید که هر که منع باشد فضاصل استیسن
من الطهارة پس بر اوست آنچه مذکور شد از برای آنکه او یا کوفتی باشد یا شش شکر از آن
که تقوی یافته در جمع میان دو عبادت فتن او بیکد پس هر که بیاید قربانی یعنی بر آن قادر بود
فضاصله آنکه او را در ایام فضاصل در روزی که در آن است سه روز بپوشد یا کعبه در ایام
حج و عمره از آن تخفیف هر روز هفت روز دیگر چون باز کرد و در روزی که در آن است فضاصله
این ایام یعنی سه و هفت مذکور در عده فضاصلست این فضاصلی که کعبه است و زیارتی اهمیت
بر آن دلتان که بکن اهلک حاضری المسجد الحرام این حکم هندی با صیام با جمع و قرآن
مرکبی است که باشد اهل و مجاوران مسجد الحرام یعنی اقامت باشد یکی چه اقامت در
اشهر حج هر دو عبادت مستحب است و اهل حرم در غیر از آن حج و عمره احرام میبندند

کس هست که می گوید دنیا آتشی است که در آن سراسی بگویی
 یعنی تو بنویس طاعت و عبادت و روزی بی شبهه و ختم شده و فی الآخر یجزي
 و در آن سراسی بگویی یعنی تحقیق است و گفته اند حسنه این جهان دنیا است و از
 آن سراسی شفاعت و قضا عذاب النار و نگاه دار سارا از عذاب آتش و در حق حضرت
 صریحی علی علیه و هو و در حسنه این جهان زن صالحه است و حسنه آن جهان حور
 پسندید و عذاب النار زوجه ناشایسته درشت حوی محبت گوی پس زن بد
 سراسی می گوید هم درین عالم است و در آخر او زنی را از زمین بد زنی ها و وقتار به عذاب
 النار او لک لکم تطبیح حتما کسوا آن کرده که خبر آخر و دنیا طلبند مرا دنیا را بهی
 اسباب از الله عمل کردند یعنی درخواست نمودند و الله سر به حساب و جدای
 عقیدت الحقه شمار حقیقت کند و ذکر و الله فی ایام معدودات و یاد کند خدا را در
 ایام معدودات در روزهای شمرده که ایام ذکر نیست و آن سه روز باشد بعد از عید
 اضحی و دو اسام اعظم بعد از صبح و تا عصر روز عید و بقول صاحبین تا عصر آخر ایام
 عشر ایام نیست و سبنا از کبر بلیک و شافعی درین مسئله موافق صاحبین است
من تعجل فی یومین فلا امر علیه پس هر که شتاب کند و از سبنا رود در روزهای
 و در آخر هم در الحجه بروی هیچ کس نهی نیست و بعضی اعراب معتدل را آنم سکندری
من تعجل الحق بعد فیه و در تعجل رخصه است و هیچ کس نهی نیست و من تعجل فلا
امر علیه و هر که تا آخر کند سه شب در سبنا باشد بر او هیچ عجزی نیست و
 و در روایات باشد من اتقی هر کسی را که بپوشد بعد از ادای حج و تا آخر عمر تقوی استعار
 و در آخر خود سازد و اتقوا الله و بنهید از خدا پی در پی و عمر و اعلموا انکم الیه محضرون
 و بدانید که شما بسوی خدای تعالی محضور خواهید شد و بهجارات و سگافات خود خواهید
 رسید و من الناس و از سر زمان هست من تعجل قوله انکم که خوش آمدن و هر

اندازد سخن گفتن او و آن احتشاقی بود حضرت آمد و مردی شمرین سخن و بنویس صورت بود
 و حضرت را طراوت روی و جلوه گفت و گوی و عزت آمد و عفت کلماتش این بود که آمد
 ام با حلقه بخت السلام در گوش آن کم و غناش به سید نام بردش مطاوعه افکند و این مختار
 بسوید و سواد خانه خدا را بگوئی آورد و چون باز گشت و از عصر اوقات مدد و در کشت زراعت
 قومی را بسوخت و چهار یابان سلمان از ایشان بی کرد حق آیه فرستاد که کس هست از میان
 که نذر عجب می افکند سخنی که او سکوبید فی الحقیقه الذی نادر صالحی زندگانی دنیا و بشهادت الله
 و بگوئی می گوید خدا را علی ما فی قلبه بر آن چیزی گفته است که است یعنی سکوبید دل و زبان من
 یکیت و هو الذی الحسام و حال که او سبیزدن ترین دشمن است و اذ انوف سعی
 الاصل یفسد فیه و چون بر کرد از حضرت پیورود و بشاید در زمین مدینه تاباهی کند
 بدان و بما لک الحیث و النسل و نابود کرد داند که زاور السوختن و هلاک کند چهار
 بالا از و الله لن یحیی القساده و خدای تعالی نیند معصیه و با کار را و از او قبل از الله
 و چون کند مران منافق را که بر سر خدای تعالی اخذ القدره یا لا کم بکیر و او بجهت محاسبه
 بر انکاب کلاه یعنی کلاه می در کرد و فاسق و در کوبید محاسبه جهنم پس نیند
 ملو و جهنم و آن نام آتش است که در خیل را بر آن عذاب کند یا جاهلی بجهت انحراف
 در دوزخ و انفس للمهاد و بد فرشت آتش و من الناس و از بر زمان هست من بشری
 نقسه کسی که می فرستد نفس خود را یعنی جان را بدل میکند این غنا و رضایت الله و طلب
 خستودی خدای تعالی و آن بر عوام و فساد می شود که از مدینه بکمر رفته بودند و حسب با
 که در خیل جمع گرفتار شده بودند و بدست کفار که اقامه بود او را بر دار کشید بودند
 ایشان را و از او فرستاده و بعد مدینه کشید و هفتاد سوار بر شتر از عصب ایشان آمدن
 آثار حرب که فدا ایشان حبیب شهید را از اسب فرستاده بر زمین نهادند و زمین را فرود
 و به بلیغ الارض ملقب شد و آن دو مرد مرده را با هفتاد تن داعیه عیار بنویسند و کافران
 در حرب ایشان صفت بدیدند و با کشید که بر انان از مشهور بودند و کوبیدند که در

ک

شان در سبب رومی است که هر چند داشت در مکه بکافران داد تا اجازه هر غنیمتی یافت
و رضای جنای بعد و خشنودی حضرت پیغمبر ص بمال دین بخشد بزرگوار
ارستوایی بخشد که وصلش عزیز است و زهره صفت و گفته اند که آیه در شان امیر المومنین
علیه الصلوٰه والسلام بوده که در شب غار برقرار شد که از کعبه فرموده و خود را فدای آنحضرت
کرد دیت یا رب حبه دیوهای بر انوار بوده اند آنها که کرده اند بر حساب او نگاه و الله
زوف بالعباد و جنای نعم مهراست برندگان خود که در طلب رضای او جان
فدا می کنند یا ایها الذین آمنوا ایها الذین آمنوا آید و اندیشه ظاهر اضمحلال فی السلام کانه
در اندیشه اسلام هم یکبار با حق مومنان سفره میاید که بر اسلام ثابت باشد و گفته اند که آن
سلام و احیای بعد از قول حکام اسلام شرایع نورانی را میباشند و باطنی باشند و بطنی
شعبه نموده و گوشت شیر تناول نمی کردند حق نعم فرموده که یکبارگی بر اسلام در آمد
و لا تسعوا خطوات الشیطان و سر وی میکشد که با شیطان یعنی بوسه و سر شیطان
بر احکام مستوحه قیام نمایند ایها الذین آمنوا عند ربکم بدستی که شیطان مرتد را دشمنی است
هویدا که بوسه ها خود خطرات آنها را منزل معسار و فان رزقکم فی کل یوم یوما
جلد شرع و احکام قرآن من بعد ما احاطتکم البینات از پس آنکه گدشته احکام
حلال و حرام قاعلموا ان الله عز و جل حکم می بایند که جنای نعم غالبست و قادر بر حق
فی الفان دین حکم کارست انتقام نکشد الحق هل یخفون الا ان یا اثمهم الله لا یجیم
میدارند یعنی عذاب بدیشان که یکی در دایره اسلام داخل نمیشوند مگر آنرا که بیاورد بدیشان
عذاب جنای بعد فی ظلل من الغمام در سایه بارانها از بر سفید رفیق چنانچه قوم شعب را عذاب
در بوم الظل بود و الملائکه مقرر الا کسر و میبایند و بشکان که موکلند بر عذاب و کرازد
شود کار جهلان ایشان یعنی جنای هر کس بدورسد و الی الله ترجع الامور و بسوی جنای
یعنی جنای او باز گردانند شود باینکه او امر و احکام ساطعین و حکام که امر و نهی را میبایند و
قیامه باطل شود و امر و فرمان جز حق را نبود که و الامر یومئذ لله سلیبی اسرار اهل برین

خطاب

خطاب با آنحضرت نیست با هر که صلاحیه خطاب دارد میگوید برین هر دو مدینه را با شما
با مومنان غنی اسرائیل مقصود فرستادن بقیه است که گمراشته نام من اینست خطبات
را و دادیم بدین ایشان از نشانها روشن و بیامها سکندر در شان خود صلبه با سحر است
هویدا چون عصا و بدیضا و من و سلوی و امثال آن و من یدل بحجۃ الله و هر که بدین
دهد از بهر وی که داند بقتل جنایا که صفت پیغمبر است من بعد ما جاءنا از پس آنکه آمد
است بدو نور و فان الله شدیدی العقاب پس بدستی که جنای نعم سخت عقیق است
بر او در دنیا بقتل و اجلا و در آخرت بعذاب بی منتهای من الذین کفروا الحیوة الدنیا آتاهم
که داند اندک آن ناسیسان و بوشندگان حق زندگانی دنیا را تا بیان فریضه می شوند
و بعد فریضه و بجز و من الذین آمنوا و تحیزه میکشد و افسوس میگوید از آنان که
که ایمان آورده اند اضمحلال و نشانی با فقر اصحاب چون بلال و عمار و امثال ایشان می خندید
و می گفتند که محمد را نکریدید که میگوید با این که ایا آن کار جهانی راست میگویم و یا سحر غیب
اشرا و عرب و قبایل تبع او بودند حق نعم سفره میاید و الذین انفقوا و هم یومئذ
و آنان که بر همین کاری کردند از شرک و عصیان یعنی این درویشان و گدایان در ایشان و من
مومنان بالای فوسوس کنندگان در روز قیامت یعنی مومنان در درجات علم باشند از در حق
برین و کافران در درک اسفل و تحیز و الله برزق من لیسنا نعیر حساب و جنای
نعم روزی دهد هر که را خواهد بی اندازه و حساب اللهم ارزقنا نعیر حساب کان
الناس امه واحده بودند از میان یعنی آدم و اولاد او که روی یکا نه بر یک ملت بعد
از آن مختلف شدند فبعث الله النبیین پس بر آنکس جنای نعم پیغمبر از بعضی پیغمبر
اور پس و غیر ایشان پیغمبرین و مومنین مرده دهندگان اهل طاعه را مشاب و هم بشکان
ارباب معصیت را بعقاب و گویند در زمانی که نوح سبوت شده همه عالم بر سر کفر بودند و در
وقت رسالت ابرهیم نیز حق نعم پیغمبران را فرستاد و لا تزل معهم الکتاب و منزل گردانند
کتابها که احکام شرع ایشان در آن مبین بود بالحق برستی و درستی بحکم من الناس

ناحکم کند آن کتاب میان مردمان فما اختلفوا فيه در آن چیزی که اختلاف
کردند در آن وما اختلف فيه و اختلاف کردند در حق یاد کتاب یاد مردمن الا
الذين اوتوه مكرانا كنا بدیشان داده بودند از بود و نصاری که ایشان تحریف
و تبدیلی میکردند من بعد ما جاءتهم البينات از ایشان آمد بدیشان معها آیت
و حجتها پیدا و خلاف ایشان نه از روی ندان بود بلکه بغایت از حجت خدا میان
ایشان هست یا از روی ستمکاری فهدى الله الذين آمنوا گویا راه نمود خدای بعد
آنرا که ایمان آورده اند لما اختلفوا فيه بدان چیزی که اختلاف کردند در آن من
الحق از حق بیان مختلف فيه است یعنی حق بعد از آنکه از مختلف فيه راه نمود یاد از به
تعلم و اذیت و او امر خود این در امر قبل بود که بعضی روی مشرق آورند و بعضی غیر
خدای بعد راه نمون کرده و سازا که به وسط است با مخالفت در فضل ایام هفته
نمودند هر دو شب و وضاری یکست اختیار کردند حق بعد از این است را جمعه که فاضل ترین
روزهاست راه نمود و الله هدی من یشاء الی صراط مستقیم و خدای بعد راه می نماید
هر که را می خواهد بسوی راه راست که آن راه انبیا و اولیا است که چون روز خدای کفار یکدل
شدند و سافقان نفاق خود اظهار کردند و ضعیفان مسلمانان میرد شدند و نظر
عظیم پیدا شد برای تقویت دل ایشان این آیه نازل شد ام حسبکم ان تدخلوا الجنة الا
می بنمایید ای مهاجران که ملک خان و میان گرفته اند و در محبت فاقه و کربت شربت
گفتارید لکه در آیند بهشت و لما یأتکم مثل الذین خلوا من قبلکم و نیاید بشما محبت
آنکه گذشته اند پیش از شما یعنی پیغمبران و صدیقان و صالحان ایشان محبت آیه آنست
که می بنمایید که را بکان بهشت روید و شما از سیدان و دوستان خدای به پیش از شما
گشته اند مستهمم البائس و الضرا ان ایشان رسیدن و ناکامی و درودیتی و بیاری
و شکستی و کسکی نقلست که میان مکه و طائف هفتاد پیغمبر را یافتند که سبب بر آن
ایشان که سبکی بود و در حدیث آمد که سخت ترین بلاها مستهمم به انبیا است و کینه

مما و فی بی مثل ما اودیت من دین قولست که انا عیالکم کسوف و لو هم و المندرسه قهوه
بیت ان بلاها کانیبار داشتند من یخرج هفتین از ایشانند هر که در آن محبت
بیشتر بر دل و در محبت بیشتر بلاکش بالقای دوست بی که مردی بلا مرد لقا
نست بیت که حاجت و الهم کل بیکسکم چه نعم میشود که دم بدم پیش دل اسکنه
وز لر لولحتی بقول الرسول و از جای مرا کفنه و من لرل شدند از بسیاری بلا و محبت
که ایشان رسیدند انک گفت عنبر ایشان والذین آمنوا معه و گفتند نیز ایشان که ایمان
آورده بودند به آن پیغمبر یعنی گفتند به اتفاق او کنتی نصر الله کی باشد باری دادن خدای
بعد ما را و نظریات من ما بر حضان التماس تخل نفسه انکه بر سبیل شک فرمودند حق بعد
به رسول ایشان سغام داد که الا ان نصر الله قریب بدانند که باری دان خدای بعد
موسما از یکست تسبکونک ما اذا تفقون می بر سبب از که چه حیرت فکند
سؤال کنند عمر و بن جوح بود پسید از رسول الله صلی الله علیه و سلم و مردی بزرگ
توانا بود گفت یا رسول الله سالی چند دارم چه تفقه کنم حق بعد فرمود قل ما انفقتم من
خیر فللوالدین والا قرین بکوا یجه تفقه میکنید و اخراج مما انداز مال پس برای
بدر و ما در باید سؤال از وجه تفقه در جواب در بیان مصرف آمد که هفت میان
بیشتر است از که تفقه و فی معنی باشد که محل خود و تقع شود و از جمله مصارف تفقه
والدین هم واری است و جو ایشان مزد دل که و ارت باشد خدا آن مسلم رحم است و
مغلف العرش بقول من وصلتی وصله الله ومن فقطعی قطعه الله و المشائی و بی
بدان حد مال که قادر نشدند از کسب تفقات و المساکن و درویشان که چنان معشت
خود نداشتند و این السید و راه که ریان و مهمانان و ما تفعلوا من خیر و انچه میکنید از
یک با هر که باشد فان الله به علیم پس خدای بعد به آن خیر دانات و بدان خیر خواهد
داد گفت علیکم الفضل نوشته شد بر شما از کردن با دشمنان دین و هو که را که
و ان قال مکه هست مر طبع شما را و شما نست در نقد شما و این که را هست نه مخالفت

ایشان مکالمه و مواکله منتهی در یکدور میباشد و ملائمت می افروزد و ثابت بر انداخته
گفت یا رسول الله یا زنان در حالت حیض چگونه سلوک کنیم جواب آمد که قل هو الله یقول
که حیض مکر و همت که نفس آدمی را آن نفوذ باشد و اغترلوا النساء فی المحض لیس
باشند و یکسور و بید از زنان در حالت حیض ایشان یعنی عزال کینه از جمیع نیت
انکه ترک محالطه و مکالمه نمایند پس حکم می نماید که در این وقت و در این وقت
با ایشان یعنی مباشره نکنند حتی بطن را تا وقتی که غسل کنند بعد از انقطاع دوم و این
قول شافعیست و حفص بطن خواند سکون ظاهرها یعنی وقتی که بال بشوند یعنی دم
منقطع گردد و این قول امام اعظم است که چون انقطاع دوم بعد از گذشتن ایام حیض قبل
از غسل و طحی حلالست و اذا نظهن من قاهرهن من حیث امر کر الله لیس چون غسل
کنند عذیب شافعی بایک شود عذیب امام اعظم می باید بدیشان از آنجا که امر کرده
خدای تعالی معنی مات مکان مباشره مقرر که فرجیت لا غیر ان الله یحب التوابین
و یحب المتطهرین بدینستی که خدای تعالی دوست دارد توبه کنندگان از ساهی و دیگر
دارد با کبریا از آنجا که حرث لکم زمان شما موضع کشت شما اند و بومی گفتند که هر که در
وقت مباشره ظهور وجه جانب او باشد فرزندش حول آید مسلمانان که بدان نوع افتاد
نموده بودند حکایت حال بجانب سوره ماب عرض کردند جواب از حق بعد رسید که زنان
شما محل زرع و مینت و لا دند قاتوا آخر که کس می باید بکشت را از خود انی تنسم هر چه
حکوی خواهد اقبال و ادبار و استلقا و غیر آن چون مانی واحد باشد یعنی مانی موضع
حرث بود محل فرث یعنی سر کین و قدماؤا انفسکم و فرایش دارید و ای خود یعنی طلب
و لا کسید باز پیش بر سید نیت خالص و کارها را بنگار و قصد صیایه نفس کنید از
حرام و اتقوا الله و بر سید از خدای تعالی در مخالفت امر او و مباشره نهی و اعلموا
انکم مثل اقوام و بدانید که شما رسیدگانید بدانچه از پیش می رسیدید با ملاقات کنندگان
اولا که می پرسیدید یعنی بدید سر او را در عقی خواهد دید یا مراد از ملاقات

نیکو است بر خدای تعالی که قال الله تع و عصى علی ربک صفیا و کثیر المؤمنین و من دعا
ده مؤمنان از پیش و درین ولا تجعلوا الله عرضة لاثمائکم و مکروا بید نام خدا را بهانه
و دست آویزی مزان سو کنید ها خود را عبد الله و احد از شوهر خواهر خود نشمارید ایمان
و عید و به اسم اعظم الله می سو کنید یاد کرده با وی سخن نگوید و در حق وی سخن نگوید و او را
با خصمان وی صلح ندهد حق بعد آیه فرستاد که مکروا بید در کجای از اصابع ان تبرؤا
تقوا از آنکه بگوئی کند با افزای و اجزا و از آنکه بر هیزد از سوره و بدان که مکالمه نکند و
تصلحوا و از آنکه صلاح کند بین الناس میان مردمان و الله سمیع علیم و خدای تعالی
شنو اناست سو کنید شما را نامها فی الصمیر سو کنید خورده عبد الله و احد بعد از اسماء آیه
از سوره که بود در گذشت و با کثرت در مقام مرجع و شفقه آمد لا یواخذکم الله
بثما غفای بعد یعنی عتاب نکند بال لغوی یا عیانکم به پیونده که واقع شود در سو کنید
شما لغوی بول امام اعظم است که کسی چیزی قسم یاد نکند عطفه اند راست میگوید و خلاف
آن ظاهر شود و شافعی لغو آنرا دانید که با اختیار بر زبان کسی گذرد بجهل یا بطریق نادان
لا والله و ملی والله و ویراد آن قصد می باشد و هر قدر در زمین لغو گفته است و حنا
بعد بیان مواخذة نکند و لکن یواخذکم بما کسبت و لو یکم و لیکن مواخذة میکند شما را
بما کسبت عزم کند دهای و بعد سو کند و حنا شود و آنرا گفته بانداد و بیان گفته
در سوره مایه سیاد اشاء الله و الله عفو رحیم و خدای تعالی بعد آمرزیده است شده را
عین لغو که در دهر است در سو کند عهد نیز بعهود و تعجیل بقر باید اللذین یؤلون من
نساء ائمه ما انرا سو کنید خورند از زنان خود و در شک در جاهله چون مردی از پیش
مسلم بودی و عقیقه داشتی که چون بکار رود بگری خواهد سو کند خورده که چند وقت
با او زخمی کند و او را در آن مدن پای بسته و سر کشت بداشی و آن چهار مدنی مماندی
نموده بودی و نه از آن خدای بیاسودی خدای تعالی آنرا ببندد و حکم فرمود برای ملاحظه
احوال آنکه چنین سو کنید خورند از این اربعه است و استظار مردن چهار ماهه و آن

فان الله عفو رحيم ليس بدروستی که خدای تعالی آمرزنده است و می شکند سوگند او این
صورت مهر داشت که با حق کرد سوگند و کفاره معفو بود و حکم شرع آنست که اگر سولی
در اشیاء چهار ماهه مذکور کند اگر قادر بود بیطی و اگر عاجز بود بوعت نکاح ناپسند و اگر در
کفاره سوگند نیست و اگر مدتی سراید و بی عذری مقارنه نکند نزد اسلام انقضای طلاق با این
واقع شود و قول شافعی آنست که زن را رسد مطالبه کردن که باز آید و وظیفی کن با طلاق
نه و هرگاه که شرع بود که سولی را رجوع با طلاق فرماید اگر امتناع کند حکم زن را از طلاق
دهد و آن عز مؤ الطلاق فان الله سمع علم و اگر قصد طلاق کند پس خدای تعالی
شنو است قول سولی را داناست بجز موی و المطلقات نیز بجنس با نفس من زنان
رها کرده میالغه مدخول بها که حامله نباشند انتظار بریدن نفسهای خود را بکند است
در انتظار نیکه فرقه سه فرقه و آن مذهب شافعی و مالک سه طهر است و نزد
اسلام اعظم سه حیض و فائده خلاف در معتد ظاهر می شود که چون در حیضه ثالثه
شرع کرده اند متقنی شد بقول آنکه فرقه طهر را گوید و بقول آنکه حیض که در انقضای
عده بعد از انقطاع حیضه ثالثه است و لا یحل فتن و حلال نباشد بر زنان آن
بگنیم سالخلاق الله که بدینوشند آنچه آورده است خدای تعالی فی احرام من در جمعی
آنها از وزید و چون گمان و دل سبب انطال حق الزمان است پس از زنان روانی
آن کن بگو من بالله و الیوم الاخر اگر هستند گمان دارند خدای تعالی و برود قیامت
و بقول من حق بگویند و شوهران ایشان سزاوارترند به رجوع کردن با ایشان فی
ذلك ان اذوا اصلاحا در زمانه بگویند که شوهران بآن رجعت صلاح
آورده و گمان نه ضرر و آزار رسانید بدیشان در ابتدا اسلام زنان طلاق جمعی
می دادند و چون نزدیک میشد که عده بسر آید رجعت میکردند و زنان را با خود گرفته
باز طلاق می دادند و عرض ایشان فساد بود در اصلاح و گنهن و بر زنان است بر مردان

ان حقوق مثل الذي علم من بالمعروف و فیهما اند آن حقوق که مرد از امر ایشانست بگوید معشت
و حسن معاشرت حق مرد بر زن آنست که فرمان او برد و ناموس شوهر نگاه داشت قدم از خانه
نهدت و صیانت بر زن نهاد و حق زن بر مرد آنست که فرمان او برد و ناموس شوهر را و با او زندگانی
بوجه احسن کند و آنچه از علم درین بکار آید بوی آموزاند و اگر خیال عده در رجعت و سر مرد
بر زنان افزونی و بلند می باشد که مهر منزل داشت و نفقه از ایشان با عیال که ضعف زنان می
برند با طلاق و رجعه که در رشته اختیار بدست رجالست و در حقایق فحی مذکور است که
فضل مردان بر زنان با سعادتی و کمال ولایت و در حدیث آمده که بسیار از مردان بکمال
رسیده اند و از زنان گذشته و من کمال شد ندانسته بخت مزاج و برهم بخت عیان رضی الله عنهما
و الله اعلم بحکم و خدای تعالی غالب است عز و جبر باند سر دانه فضل میدهد بر زنان
حکیم است دانست و بیکر میکند بر مردگان الطلاق از میان طلاق شرعی که در آن رجعه
نماند و دوبارست و بعد از آن طلاق عده طلاق در جاهلیه معفو بود و اگر در صدد طلاق
واقع شدی سر را رجعت بوی و بسیار بوده که زن از طلاق می دادند و نزد بان انقضای
عده رجوع عده دیگر را به راه می کردند و روزی بخت صدقه آمد و از جور شوهر که
او با طلاق می داد و بر وجه اضطرار رجوع میکرد بنالید و حکام آن شکایت میبایست مع عده
و سببیکه نازل شد که طلاق رجعی دوبارست بعد از طلاق فاسد است بقریب با خود کردن
است بر رجعت او و کس حق را احسان بارها کردن بیکوی یعنی بکشدش و یا عده بکشد بعد
از آن که خلیفه سکاخ ناز کند و اگر دیگر با طلاق دهد بدین معنی که حاصل آید و یا آن زن
بنکاح شوهری دیگر رسد آن مرد حلال شود و لا یحل لکم ان تاخذوا حلالا و حلال است بمال
ای مردان آنکه بگویند تمام اینهمه فتن آنچه داده اند زنان خود را تا حیرت ناپسند است
باغی حساب بهتر بر زن خود داده بودند از حیای طلبید بهمان کابین از خود باز خیزند
آنها مدد کردند و نباشد حیرت طلبید از زنان در زمان طلاق الا آن خطا فاسد است که دانند
مرد و زن الا بقیما خود که الله آنکه بای نمیخوان داشت احکام الکی می داد رجعت و معاشرت

فان خطم پس اگر نواستد ای احکام که امر اخذ و نهی است لا یغیر احدہ ذلک آنکه
سر و حد آن اقامت نمیتواند کرد حکمها بخلاف فلا ینحی احدہما فیمما اقدت پس هیچ وزیر
و دیار نیست بر سر و رین در آنچه فدا دهد بشوهر و به آن خود را بخود چنانچه زن ثابت کرد
تلك حد ذل الله ای احکام که مذکور شد از طلاق و رجعت و طبع اندازها احکام است که بر آن مصلحت
بندگان مفید که ولا تعذر و هابن ازان در مکنید و ومن سجد خذ ذل الله و هر که در گذر از اندازها
خدای بعد فاولک هم الظالمون پس آن که به ایشانست حکما بر آن بر نفس خود فان طلقها فلا
تحل له من بعد پس اگر طلاق داد مرد بعد از طلقه تا نیاید زن خود را پس آن زن حلال نباشد
بر آن مرد بعد از طلقه ثالثه حتی بیک روز و چنانچه تا وقتی که نکاح در آید شوهری دیگر را و رجوع
ثانی از مباشره او رجوع در دختر عبد الرحمن قطبی که مطلقه ثالثه بود و بعد شوهری دیگر بر
آمده خواست که با شوهر پیشین آشتی کند قبل از مباشره ثانی حضرت رسول الله صلوه و بود که لایق
ند و فی عسلیه و یذون عسلیک فان طلقها قبل ان طلاق دهد شوهری ثانی و بداند که بعد
از مباشره فلا ینحی احدہما پس هیچ گاه بی رجوع اول و این مطلقه آن شوهر را از طلاق
آن شوهر اخذ و ذل الله آنکه با یکدیگر رجوع نمایند بکاهی جدید بعد از صد عقده شوهری اگر
مستند با کمان میزند آنکه بیای دارند احکام خدا را و حق یکدیگر نباشند و تلك جنود
الله و این گفته شد از تحريم و تحلل اندازها احکام است که خدای تعالی بکفر و بجهل
بیان میکند آنرا برای کوهی که دانست که از پیش حقست و بدان بگویند فاد اطلقتم النساء
و چون طلاق دهند از آنرا قبل از آنکه پس بپندند بیک مدتی یعنی نقض عده اقامت
معرّوف مصلحت کند ایشان و نگاه دارند ایشان را بطریق اصلاح و بعد از آنرا رجوع
معرّوف یارها کند ایشان را بیکویی یا عده ایشان منقضی شود و مالک نفس خود گردند
ثابت بر ایشان خود را طلاق داد و سه روز ماند بود تا عده بپایان آید با او رجعت که رجوع
در این آیه از آن می فرمود ولا تحسبوهن حراما لیتعدوا و باز مدارید ایشان را و رجعت میکند
از روی رجوع رسانیدن تا ستم کنید بر ایشان بد رازی مدتی عده ومن یفعل ذلک فقد

ظلم نفسه و هر که چنین کند و ضرر عیش از آن رساند پس بپاد کرده است بر نفس خود که
او را در معرض غضب الهی آورده و از آن رساننده زن صاحب شرعته ملامت و
اختلاف زکیا آورده که در امر موی هر که را خواستدی که عاید کند گفتندی که بیکار
و دل آزار یا بیکسی که آنرا بیشتر کند و بدو بر طلقه هلاک در اقدت نکو خواهر هم بنا
بدین نورزد کسی بد کسی آیدش شر آنکه هم در سرش شود چو گردم که با خانه کسی رود
ولا تحذوا آیات الله هرا و فراموشی حکمهای خدای بعد بر افسوس یعنی اعراض میکند
از آن و بهر آن نمائید در عمل بدان این آیه در شان جمعی است که امر نکاح را مستحبی
گرفتند و می گفتند باری میکردید و اذکر و انعم الله علیکم و یاد کنید نعمتهای خدا را
که فایض میکردند بر شما خصوصاً در باب سنا که سنا به سنا بعد از آن سابقه هیچ کس را زیاده از
تک زن در سنا نکاح روا نبود می کردیم بعد از آن و آنچه تا چهار چیز در عقد واحد است
و اگر بعد از طلاق مراجعت جز نبودی و آنچه رواست مدام کردن مطلقه زن بودی
سرا و رجعت نبودی و روح بری دیگر و در این سه بهت حاصلست و ما انزل علیکم من
الکتاب والحکم یعظکم برود بیکدیگر که بشماره ستاده است از قرآن و کلام
و احکام و حدود آن بیکصد هفتاد و چهار آیه آن منع میکند از ضرر و اتحاد
و غیر آن و انقوا الله و اعلموا ان الله یکمل لکم نعمه و ینزل من السماء
احکام و بدانند که خدای تعالی همه چیز را از اعمال شما با مصلحت روزگار فاد آن است
واذا طلقتم النساء و چون طلاق دهید از آنرا قبل از آنکه پس بپندند بیک مدتی یعنی نقض عده اقامت
معرّوف مصلحت کند ایشان و نگاه دارند ایشان را بطریق اصلاح و بعد از آنرا رجوع
معرّوف یارها کند ایشان را بیکویی یا عده ایشان منقضی شود و مالک نفس خود گردند
ثابت بر ایشان خود را طلاق داد و سه روز ماند بود تا عده بپایان آید با او رجعت که رجوع
در این آیه از آن می فرمود ولا تحسبوهن حراما لیتعدوا و باز مدارید ایشان را و رجعت میکند
از روی رجوع رسانیدن تا ستم کنید بر ایشان بد رازی مدتی عده ومن یفعل ذلک فقد

کفی بخدای که هر که او بتواریزاید و ته با وی بزنی این آیه نازل شد که مانع میشود زن را سزا
از رجوع به زواج خود اِذَا ارْتَضَوْا بَيْنَهُمَا بِالْمَعْرِوفِ و چون رضادهند میان یکدیگر بیکجای
حلال و مهری جائز و فواید حسن معاشرت ذلک یُعْظَمُ بِهِ مِنْ نَحْوِ حَصْلِ كَرَمٍ هِنْد
داده شود بدو من کان شکم تو من بالله هو که باشد از شما که بوجه اخلاص بیکدیگر و نجای
و التوبه الاخر و برور سختی که با پسین هیزورهاست ذلکم ان کی لکم این بیدگرتن شما
بما لم یسمع و اصرار پاکیزه تراست مر شما را از ان روی معاش چه زوجین مرید بیکدیگر را بدو
اند و شایسته پس رجوع ایشان با هم انساب است از کجای با کسی که ندین و نداشتنه باشد
و اظهر و پاکیزه را از آن که جرم او قویست و فکر خور غایت و الله یعلم و خدای تعالی میداند
که زن و مرد خواهران یکدیگرند و انهم لا یعلمون و شما نمیدانید و التوالیات و ما افان یعنی
و زانی که مفارقه افتاده باشد میان ایشان و شوهران و طفل شیرخواره در میان بود خواه
قبل از طلاق مولا شدن باشد و خواه بعد از آن بر صغر و لا دهکن شیر دهند بغير رضای
خواین کاملین دو سال تمام بمن اراد ان یم الرضا ع مر آنکس که خواهد که تمام کند
شیر دادن فرزندان و علی المولود له و بر آنکس که فرزند بای او داده اند بغير و کسین
بالمعروف و زنی که این شیر دهند کان و پیش از ایشان بطریق انصاف و اعتدال لا کلف
نفس لا و سعتها تکلیف کرده شود هیچ نفس مگر اگر که گنجائی و توانا خانان دارد لا نهار
والله یولد لها باید که رنج رساند هیچ مادری بفرزندش خواره خود که او را از خود جدا کند
و بهر دهد یا باید که رنج رسانیده نشود مادری بفرزند یعنی او را بر ضاع اگر آه بکشد
و اگر قبول کند نفقه و کسوه از او باز نگردد و آن چنان بود که مردی زن خود را طلاق دهد
و میان ایشان فرزندی باشد مادرا و میانشان اولاد بود چون مادر گوید که من میان
نفقه که دیگران میدارند من میدارم شاید که فرزند از او باز گیرند و بید دیگران دهند نفقه
باز بیدر مانند و لا مولود له بولین و باید که فرزندان مولود له بفرزند خود که او را در
شیرخوارگی از مادر بازستاند یا باید که فرزندان را نشود پدر بواسطه فرزند یعنی از او باز

از خود بی نظیر و این چنان باشد که این فرزند مادر را شناخته باشد و شیر دیگری نگیرد
و شاید که مادر او را ببرد دهد که من شیر نمیدهم و نفقه را بدو می بخشد از آن جهت
از پدر اندین آنچه حق مادر بود بکار داشت بعد از و علی التوارث مثل ذلک و بر وارث
مولود که چون مولود له متوفی شود یا بوارث صبی که اگر ضاعیم و او وارث شود لا
نیز باشد اگر مولود له بود در نفقه و کسوه و عدم اضرار فان از افاضه مالکین اگر خواهد
بدر و مادر جدا کردن فرزند از ایشان یعنی باز کردن از شیر قبل از حلالین عن رضای متهمین
و توارث از روی خشودی هر دو یعنی والدین هر دو بر ضایع آن دهند و مشور کردن
با یکدیگر در باب رضاع و نظام فلا جناح علیکم فی هیچ و مالی نیست بر ایشان از آن جهت
فان از دینم و اگر خواهد ای پدر آن و کسان که با شیر ضاع می خورند آن شیر ضاعوا و لا ذکر
انکه دایه که بدینچه شیر دادن برای او لا خود خواه مادر را مانع باشد از شیر دادن و خوا
نه فلا جناح علیکم پس شما هیچ و مالی نیست در دایه گرفتن ایا سکنتم ما لکم بالمعروف و چون
تسلیم کند بدایه آن چه کرده اید دادن آن را بر ایشان بهر گوی و چون بخواهی بمصافحه
و مصالحه و انفقوا الله و برسر سدا از خدای بعد در باز گرفتن مرز سا کردن و اعطوا ان الله یما
تعلون نصیر و بدانند انکه خدای تعالی بخیر میکند از رضاع و فصال و استر ضاع بینات
والله یوفقون منکم و انانکه میرند از شما و تدرون ان اولیا و یکدلایند تا مراد که زن ان ایشان
بیمانصون با نفسش از بقیه اشهر و عشره انظار بر بدنش خود چهار ماه و ده روز مگر که حامله
باشد که عدو ایشان بوضع حملی مستغنی شود یا کسی که عذا او د و ماء و بجز روز بود و اذا البص
اجلهن پس چون برسد زمان شوهر مرده بپایان عده خویش فلا جناح علیکم پس هیچ
و مالی نیست شما ای ای محمد و مسلمانان ای غده و مسلمانان بای و زنا اولیا از زواج فیمما
فعلن فی نفسن بالمعروف در آنچه زنان کنند در تنها خویش از شوهر کردن و نیز بین طهر
نمودن یا بیکوی یعنی بموافقت شرع مراد صیغه ايجاب و قبولت و حضور و غیور عقول
الله تعالی و کسیر و خدای بعد با حق شما میکند ای مردان و زنان داناست ای مطیع چون

نرسیده و از مواضع من بهر مندرگشت اولی آنکه از همه نکره ان الله بما تعملون بصیر
 که خدای تعالی بداند چه میکند از وجود و فصل نیاست حافظوا علی الصلوات محافظت کنید و استقامت
 نمایند نمازها و قضیه عواقبت آنها وجود و حقوق آن والصلوة الواسطی و شرایط حفظ
 بخصوصه نسبت با صلوة وسطی رعایت کنید و نماز میان بفرمان مالک و معادن جمل
 و جابه یا بوا مانه نماز با صد است که میان سواد کلیل و یاض برار است قال رسول الله صلوا رکعات
 الفجر خیر من الدنيا وما فیها یا میان دو نماز لیلی و دو نماز نهاریت با از طریق او نماز است که در
 آن قصر یکصد یعنی هفتاد و پیشین و پسین و بقول ابرو و زید بن اسامه و بعضی دیگر از صحابه
 نماز پیشین است و وجه وسطی آنکه او را در وسط نماز میگردانند یا وسط صلوة نهاریت است
 و نماز فاروق و مرتضی علی و ش و ام سلمه و حفصه و ابن عباس و ابن مسعود و جمعی دیگر از کبار
 صحابه رضی الله عنهم اجمعین نماز عصر است و درین باب حدیث صحیح وارد شده در حرب احزاب
 که گفتار عن صلوة الوسطی صلوة العصر و این مکتوب براسطه این فرموده که دو نماز و از جانبی
 دارد که آن صحیح و پیشین است که یکی در آن قصر هست و در دیگری نه و دو نماز شب از طرف دیگر معین
 وجه دارد یعنی نماز شام و هفتاد و بیست و آنی از ابن عباس و قبضه بن دویم نماز شام است که آن میان
 نمازهاست در مقدار وجه اکثر رکعات در فراغ چهار است و اقل دو رکعت مابین اقل و اکثر واقع
 شده یا میان دو صلوة احتیاطیه که ظهر و عصر است و دو صلوة حجه که حقیقت و صحیح است واقع
 شده و ظاهر دیگر نماز حقیقت با صلوة وسطی دانسته میان دو صلوة حجه واقع شده که شام و صبح است
 و اقتراح و احتیاط عباد اذ لیل و نهار است یا مابین دو نماز است که قصر را بدیشان راه نیست
 و تخصیص هر یک از نمازها و نکاتی که بر آن متفرع باشد و در جمیع انفس بشری مستوفی مذکور
 است و قول مؤلف قاضی و دیگر امر سفر مابین که بپای استیثنا برای خدای تعالی هم در حالتی که در میان
 بردارن یعنی بهین کاران و گفته اند گفته مسکون است از کلام با غیر نماز زید بن ازیم فرمود که هر یک
 از ما در عهد رسول الله صلوة در نماز یا صاحب خود سخن میگویم هر چه حکم قول الله قاضی را در
 شد ساکت شدند قاضی حقیقت کبریا که رسید از دشمن مجاهر با سبع ضارب حشرات مؤذیه

در حال

فحالا کس باید نماز کرد در حال رفاه و قیام ممکن نباشد بقول امام اعظم و زید شافعی
 در وقت مستی با وجود خوف نماز نکران در آن حواء امکان و عوف باشد و حواء نباشد
 او را کبایا یا سوله نماز کرد در وقت هر چه که میسر بشود روی بقبله یا دست بر آن فاذا
 اتممت کبر حجت امن بشوید فاذا کرا الله کما علمکم فی نماز کرد در آن اتفاق اکثر علی التمام را در دیگر
 نماز است و گویند شکر است یعنی حجت امن بشوید شکر گویند خدایا هر چه را که در آن روز است
 را از آداب نماز بشری است شکر ما لکم یوناعلمون آنچه نبود پیشما که آنرا بداند و الذین یؤمنون
 آنکه وفات کنند نماز نکران آنرا بخاک و بکارند نماز را سه مرتبه بخاک نه که آن شوهر مرده
 یکسال عدوی داشته باشند و جامها بکنه پوشیده قاعده همین و بخل فرومی گذارند و اگر از اهل بیت
 بود بدی در همان خانه به اولیا شوهر بمری زدی یا اولیا آن در همان منزل بجهت او خانه بنا کردی
 و اهل و میرا از بایر خانه جدا کن برای ایشان مرتب ساخته دی و یکسال از آن خانه بیرون نماند
 و نفقه از اولیا شوهر گرفتاری معوقی که از خانه مقر به درآمدی نفقه ساهل سدی چون در
 رسالت صلوة کرد را بولد و والدین قسمت کرد و در انصافی تعین بقوم و اهلکم کرد که یکسال از آن
 نفقه بدو رسانند و در آن محل این که نازل شد و حکم فرمود که چون جمعی از شما عمره و زیارت ایشان
 باز مانند وصیه لا اولیاءکم و من شد وصیتی و حفظ نصیب خویش معنی آنست که وصیه کرد
 خدای تعالی وصیت کردی برای زنان ایشان مناحا الی الخول منعده دادن نفقه و کسوه و مسکن
 که شوهر تا یکسال غیر از اجراج بی بیرون کردن وی از مسکن و مقر اما اگر بیرون رود و قبل از
 انقضای سال ایشان از نفقه نباشد فان خرجن فلا جناح علیکم فیهن و علین فی انفسهن فیهن
 اگر بیرون آیند بعد از گذشتن سال پس که هر چه نیست بر شما ای اولیای شوهر در آنجا ایشان
 که در دفعه بای خود از بیعت و طلب شوهر من معوق را از خبری که و قوی شوهر باشد
 و الله عظیم حکم و خدای تعالی استقامت کشد از هر چه مخالفت امر وی کند صواب کار است
 در آنچه حکم فرماید و این حکم عبارت از آنست که بعضی گفته باشند از آنکه که مسجون و محبوس یکسال یا چهار
 ماهه و در زمانه خدایا که گذشت و المطلقات مساج بالمعروف و ممران طلاق داده شده و

در وقت

که سر کرده باشد و عدالت که بر آن برچیز دار شوند بطریق نیکویی و قسط و عدل و تقصیر حقا علی
 المظلمین سزاوار گردانده است حدا ی هم این را سزاوار گردانده است بر هر کس که این مراد مقصود است
 از شرک یعنی همه مسلمانان کذلک هم چنانکه این احکام بیان کرد نیتن الله روشن می گرداند
حدا ی هم لکم آیه برای شما احکام خود را در آنچه بیان می نماید تعلیم لکم شاید که خاصه
 خود را در قبول آن و فکر در آن کار فرمایند المرز الی الذین خرجوا الی الله به ای ستم بانیان
 و بنظر یجب نگاه نگه بسوی آنان که بیرون رفتند من ديارهم از سرزمینها و سرهای خود در هم
 الوقت و حال آنکه ایشان هزاران بودند سدی که کوبیدند و در آن از حوالی واسطه طاعون
 بدید آمد بعضی بیرون رفتند و اکثر بسلامت بودند و بعضی ایستادند و اغلب مردند سالی دیگر
 طاعون معاود کرده اهل دیکه هشت هزار بودند با جهل هزار با هفتاد هزار از دیکه بیرون
 رفتند حدک الثوب از جهت احتیاط کردن از موه و هم چنان می رفتند تا دیوادی میان دو کوه
 فرود آمدند فقال لهم الله مؤثرا پس گفت سر ایشان را حدا ی هم همیشه در معاکم آورده که حق هم
 دو فرشته فرستاد تا یکی از آغای وادی و دیگری را سفل آن نذا کردند که همیشه هم یکبار بر دند
 با چپا را باین سر و سر اظراف و جواب بدین ایشان آمده عاجز گشتند و آخر الامر دیواری در
 کرد و او کشیدند و از آنجا در گذشتند مدتی بر ایشان بگشت و از ایشان خبر استخوان نمآید
ایضا هم پس رفته گردانید ایشان را و این صوره بدان وجه بوده که روزی خزیل بن یزید
 را که ثالث خلفا موسی بوده بر آن موضع که ارافتاد و آن توده های استخوان مشاهده نمود و گفت
 اللهم حیاه اذهیبت برایشان نمودی بطریق خفی برایشان افکند از حق هم خطاب رسید فلا
 کله یوم با من ایشان از ده که نام خزیل بن یزید را بر زبان رانده حق ایشان از ده ساخت ان الله
لذو فضل علی الناس بدوستی که خداوند هم هر آنکه خداوند فضل و رحمت بر مردمان بگشت
اکثر الناس لا یشکرون ولیکن بسیاری از مردمان شکر نمی کنند خصوصاً بنی اسرائیل که ببین
معجزی دیدند و فرمان حق هم کردن نهادند شما ای مسلمانان عبده که یزد و قاتلوا فی سبیل
و کار را کنید در راه خدا معالی برای شکر را کردن دین خدا ی تعالی و اعلو ان الله یسمع

عقبت
و قاتلوا

علم و بدانند که خدا ی تعالی سزاوارست قول نخلها را از جهاد که با عدل و انصاف و عدالت
 و انصاف و انصاف من یولی الذی یقرعوا الله کیست آنکه بخاطر نصیب و ام دهد خدا را یعنی
 بندگان در میان او را که و ام خواهد و فما حکما و ام و ادنی بنکوی یعنی در و ام و ان بنکوی که
 با است برید یا طلب بعضی نباشد و تجدید صحیح ثابت شده که ثواب و فضل و ادنی از صدق
 بیشتر است شصت کرد و صدقه را فی سبیل الله در هر چه جزایم که بی شهادت اعطای عوض در آن در
 و قرض حسن بدین تقدیر است که خالص برای خدا ی تعالی دهد یا از مال تصدق کند یا بهر استقام
 را حل بر بعضی خود میکند یعنی آيا که هست که در دهد و قصاص ای پس یا خدا ی تعالی
 گرداند و نماید بر زبان سار و اجرا آن فرض را که انعطاف و انعطاف از برای و منفعت های بسیار هم بگفت
 تا اضعاف کثیر را بیرون از جهت شمار تصور نکند این چهارل شد و بی قطع گفتند مگر خدا ی تعالی هم
 چیزی ندارد که از این فرض میطلبد و چون مسلمانان بودند حق می داشت بودند و در میان ایشان
 سباده نمودند اول انبیا الذین احج انصار یهم یعنی آمد و گفت یا رسول الله خدا ی تعالی و قرض
 حیرا میطلبد حضرت رساله صله فرمود که می خواهد تا شما بواسطه آن بهر شهادت و با اول الله ص
 گفت یا رسول الله مراد و خبرها ستانست و این سخن بر زبان نام دارد اگر از این قرض یا خدا ی تعالی هم هم
 شما باند آن متنبه بودید سید عالم صله فرمود که من ضامن مشوم که حق و در حقیقت در ریاض
 بهشت بتوار زانی دارد گفت ای سید بشر طاکه و زیدان من و ما و دانیان با من باشد حق
 فرمود که آری چنین باشد پس دست مبارک رسول ص کرفت و آن باغ را در راه خدا ی صله
 داد و فی الحال بدرجه میستان آمد و ما در فریاد از حق ام الذین احج این حدیث را صده کرم
 بشر طاکه در بهشت دو چندان هستند و حق و کویگان با من باشند ام الذین احج گفت حق من
 سودا نیست یا رب الله لک عیما استریت بحمد رسول الله ص و باز او فرمود که من صلف
 رواج و در قیاح فی الخلد ای الذین احج و الله یقبض و یقبض و حیای مع فرامیگرد و منک میکند
 روزی بر بعضی حکم خود و صلاح حال انبیا است و کشاده نمیکردند و فرمود که بعضی تدبیر
 و قیام و منک و صنعت ایشان در آنست و انبیا بسوی حق هم بعضی خیر او را

و قاتلوا

و قاتلوا

کرده خواهد شد در معنی قاضی و یا عیال محققان است و در بعضی گفته که در
سنگ در اقصیا تا دانست که سائده است مشرق باشد و وسط میگردد بهر آن از حق دانست
و منت اقصیا نکند قاضی است تا دیده شود انما جزوی می بیند و با سطر است با صر
صیرت قاضی را مشاهده نکند عارفی و موده که یکی بقض و در زمان خودی که قرار دادند
و یکی بسط از خود رها نده بخود متوجر سازد بهر طریقت قدس سره کتب الهی هر که که
بخود نکرده که بر از من خوار تر یکست و چون بنور کرم گویم بر از من بزرگتر یکست
گاهی که بخود در نکرده است شومر گاهی که بدو نکرده است شومر د جبهه از حال خود
یاد دلدار حیران شده ام و تاده از دست شوم المر شالی الملاء من بی اسرائیل من بعد مری
آیا ندیدی یعنی بدانی و علم تو سستی جبهه از من اف و در باب را بی آن و زن دان
بعقوب از پس مویی اد قالوا انبی لهم انما لنا ملکه فقال فی سبیل الله و چون گفتند
بزرگان سر پیغمبر را که بود اشیاء او و بگوید اصح است و بل بود که از انبی که بعد از اربع مری
اسرائیل فرستاد و گویند آن بی پوشش من بوده یا شمعون بن صفیه و هر بقدر که شد جبهه جزو
که بیکم خدای بعد بر یکبار از برای ما یعنی نفیس کن از سان ما یادشاهی کنه افات او کارزار کنیم در
و اخذای بعد با جالوت و قوم او و ایشان عاقله بودند از قضیه عاد که همیشه بت می پرستیدند و شکر
می ورزیدند و با نبی اسرائیل خصومت داشتند و نبی اسرائیل است ایشان در میان بودند و در میان
ایشان ملکی و کافری با نبی بود و بسبب آن از صفیه جدا شدند و ملکی کردند که مدد او جهاد و با
ایشان نتوانست کرد و قال گفت آن پیغمبر هل عسیتم هیچ شایدها شما آن کتب علیکم الفسال الا
بقا تلوا که چون فرض کردند شما کارزار کردن با دشمنان دین آنکه شما مقابله کنید و الا و شما
لنا الا بقا تلوا فی سبیل الله گفتند چیست ملا و چه بر آن دارد که ما قاتل کنیم در راه خدای بعد
و قد اخرجنا من ديارنا فاجارنا و بعد رستی که میرون کرده اند ما را از مواضع و مساکن ما و انفس
ما یعنی تمام ما را مجبور ساخته اند از ایشان و در خبر است که جالوت از انبیا ملوک ایشان چهارده
و چهل و نوا سیر گرفته بود و چندین که و هر از انسان از ایشان بیرون کرده و بدان سبب ایشان در

در بعضی گفته که در
سنگ در اقصیا تا دانست که سائده است مشرق باشد و وسط میگردد بهر آن از حق دانست

آیا ندیدی یعنی بدانی و علم تو سستی

میباشد و حرب می باشد و سائده فلما کتب علیهم الفسال تو لوالا قلید ما منتم لیران هنگام که
نوشته اند ایشان حال اعدای می کنند مگر آنکه از انسان و انسان سسید و سیزه می بودند
و الله علیهم با اطاعت و خدای بعد دانست نسبت که آن کار جهاد ظلمت و نور دیدند و نبی
بر ایشان حجت گرفته و ایشان بر پیل تا که جواب دادند از حق تعالی است عاقله و نامکی
از او که قدم نفیس فرماید حق تعالی و صریحی بر از روغن بوی و سنا و فرمود که هر که بخت
نکرده و این بخت در ظرف طمان نماید و این عصبانان وی را می باشد با داهی من قوم را سزاوار
باشد استخواب این خبر بقوم رسانید و هر یک از اعاظم نبی اسرائیل بخانه او فرود آمد و بعد از آنکه
و برای هیچ کدام بخت بخش نیامد و عصاره اقامت ایشان مساویه نبود مگر روزی مردی سفار
عیاد بلخ که ساوگ نام داشت و بواسطه طول و است و طالوت اوت گفتند ی بخانه استخواب و آمد
فی الحال ظرف القدوس غار علیان کرد و عصبانان او را آمد و قال لهم نبیهم و گفت
نبی اسرائیل با پیغمبر ایشان آن الله قدس لکم طالوت ملک بدو سستی که خدای بعد تحقیق و گفت
برای تمام طالوت را بدشاهی و زمان و برای طالوتی بگو که لک ملک علیا گفتند از روی استعداد
حکمه باشند و از کجاست سر طالوت را بدشاهی بر ما و بخت حق الملک است و ما سر و از زیر
پادشاهی که از دست ظهور بود ام از و که از سطر این با من نیامد است و در آن سطر نه نوشت
و نه ملک و یاد خود اندک از سطر ملک نیست مردی سفار است و نه نوشت سطر نه نوشت
نکرده اند و از بسیاری و خارجی از حال دنیا یعنی اگر از نسبت عاقله باری با نبی که صاحب
خزان و وفای بودی با پیغمبر لشکر و نهیه اسباب حاکم توانستی کرد و قال گفت پیغمبر
جواب ایشان آن الله اصطفی عنک و نبی خدای بعد بر که بدو و شما و دا و کسبه فی
العلم و الحشم و او نبی داد او اکسادی و بسیاری دیدنش یعنی علم حرم و گویند دانای و بسیار
و شد بر ملک و دیگر پیغمبر او را در جشم آورد و اندک طالوت مردی عاقله و با حال و بیان سرور کردن
از اهل زمان خود بلند تر بود و الله تو فی ملک من انبیا و خدای بعد که ملک الملک است علی الاطلاق
مدهد ملک خود را هر که می خواهد و می داند که او را صلاح است ملک داری هست ملک

در بعضی گفته که در
سنگ در اقصیا تا دانست که سائده است مشرق باشد و وسط میگردد بهر آن از حق دانست

آیا ندیدی یعنی بدانی و علم تو سستی

卷之六

7. 2. 1919

آیات و احادیث مفهومی و معلوم می گردد همه انبیاء در پناه تواند مقیم در یاد
تواند تو مهر منبری همه اخترند توسلطان ملک می نشینند و وجو افضلیه آنحضرت نقا
و عقلا بهیاتی مسبوط در جواهر القبر هم تحریر یافته و انشاء عیسی ابن مریم البشیرات
و دادیم عیسی نبی سر بر آسمانها روشن و هویدا چون ابراهیم و ادهم و ابراهیم و ادهم و ادهم
بر روح القدس و وقد دادیم ابراهیم و ادهم و ابراهیم و ادهم و ابراهیم و ادهم و ابراهیم و ادهم
بموافقت جبریل و لوقا الله ما افضل الذین من بعدهم و اگر خواستی خدای به اختلاف
نگریدی آن گاه در این انبیا بودند من بعد ما جانا هم البشیرات از این انکاد به ایشان نشانها
روشن برینوه بهیبت ایشان و لکن اختلفوا و لکن اختلاف کردند فهم من آمن پس از ایشان
کسی بود کافر شد و از این اعراض غرور و حق را بکذاشت بعضی بود و نصاری است
که بعد از موسی و عیسی از راه راست منحرف شدند و لوقا الله ما افضل الذین من بعدهم و اگر خواستی خدای
اختلاف نکرندی منی الفت که بلفظ افعال ابراهیم و ادهم ذکر کسب است و اراده مسبب چه و قوی
قال بسبب اختلاف و تکرار از برای تاکید و لکن الله یفعل ما یرید و لکن خدای می کند آنچه
می خواهد یعنی ایجاد میکند آنچه خواهد از خلقت و ضلالت و طاعت و هدایت ناها الله
امسوا ای کسانی که ویده اید انفقوا ائمانا و قنا که نفقه دهد از پیغمبری که شما عطا کرده است
یعنی زکوٰه مال میرون کنید من قبل ان یاتی فیکم لاسع و پیش از آنکه سیاهید و زنی که از هول و است
آز و هیچ خبر و فرحت نباشد در آن روز تا کسی خود را از عذاب باز خرد و لا خله و دوستی
بود تا کسی دوستی را جای کند و لا شفاعة و نه در خواستی بوقت حلول عذاب و الکافرون
هم الظالمون و ناکر و نیکان ایشانند سمکرا ان الله که منع کند حق خدا را از مستحق بطاقت
بواقع عبادت در ضعیف موضعش در خبر است که هر که از خانه عجمی و حاجتی میرون آید به
نیت آمدن مهمات و حاجات آیه الکرمی بخواند الله مطلوب او حاصل گردد باذن الله
الله لا اله الا هو خدای سزای برینتر است که هیچ معبودی نیست در وجود و مرقا
سکرا و استخفاف عباد او را نبشت لحمی الغنوم و نه پیش از نیکان و نه بعد از قنای

و حق الله که در حق خود نشود ان الله یفعل ما یرید و حق الله که در حق خود نشود
خدای بهیبت منبری همه اخترند توسلطان ملک می نشینند و وجو افضلیه آنحضرت نقا
و عقلا بهیاتی مسبوط در جواهر القبر هم تحریر یافته و انشاء عیسی ابن مریم البشیرات
و دادیم عیسی نبی سر بر آسمانها روشن و هویدا چون ابراهیم و ادهم و ابراهیم و ادهم و ابراهیم و ادهم
بر روح القدس و وقد دادیم ابراهیم و ادهم و ابراهیم و ادهم و ابراهیم و ادهم و ابراهیم و ادهم
بموافقت جبریل و لوقا الله ما افضل الذین من بعدهم و اگر خواستی خدای به اختلاف
نگریدی آن گاه در این انبیا بودند من بعد ما جانا هم البشیرات از این انکاد به ایشان نشانها
روشن برینوه بهیبت ایشان و لکن اختلفوا و لکن اختلاف کردند فهم من آمن پس از ایشان
کسی بود کافر شد و از این اعراض غرور و حق را بکذاشت بعضی بود و نصاری است
که بعد از موسی و عیسی از راه راست منحرف شدند و لوقا الله ما افضل الذین من بعدهم و اگر خواستی خدای
اختلاف نکرندی منی الفت که بلفظ افعال ابراهیم و ادهم ذکر کسب است و اراده مسبب چه و قوی
قال بسبب اختلاف و تکرار از برای تاکید و لکن الله یفعل ما یرید و لکن خدای می کند آنچه
می خواهد یعنی ایجاد میکند آنچه خواهد از خلقت و ضلالت و طاعت و هدایت ناها الله
امسوا ای کسانی که ویده اید انفقوا ائمانا و قنا که نفقه دهد از پیغمبری که شما عطا کرده است
یعنی زکوٰه مال میرون کنید من قبل ان یاتی فیکم لاسع و پیش از آنکه سیاهید و زنی که از هول و است
آز و هیچ خبر و فرحت نباشد در آن روز تا کسی خود را از عذاب باز خرد و لا خله و دوستی
بود تا کسی دوستی را جای کند و لا شفاعة و نه در خواستی بوقت حلول عذاب و الکافرون
هم الظالمون و ناکر و نیکان ایشانند سمکرا ان الله که منع کند حق خدا را از مستحق بطاقت
بواقع عبادت در ضعیف موضعش در خبر است که هر که از خانه عجمی و حاجتی میرون آید به
نیت آمدن مهمات و حاجات آیه الکرمی بخواند الله مطلوب او حاصل گردد باذن الله
الله لا اله الا هو خدای سزای برینتر است که هیچ معبودی نیست در وجود و مرقا
سکرا و استخفاف عباد او را نبشت لحمی الغنوم و نه پیش از نیکان و نه بعد از قنای

اوست لا اله الا هو نیست هیچ معبودی مستحق عبادت مگر او الهی زنده که حیات
هر زنده ازاوست القوم پائیده که قیام هر زنده بدوست و جمعی از نصاری عجزان عیدیه
آمده می خواستند که با حضرت رسالت صلوه در باب عسی علیه مناظره کنند و
بعد از ملاقات ایشان را به اسلام دعوت فرمود ایشان گفت ما عاقله اسلام
و جلفه قبول دین الهی در کوفه را در هم حضرت فرمود که شما را هست زنده و فرزندان
الوصیت از اسلام باز داشته نرسایان گفتند ساد رفتن و زنده عسی حقیم
و اگر عسی پس او بدست پس بدو گویند رسول الله و فرمود که در مذهب شما قایل جدا
روانست و خود می دانند که عسی شریعت اجل خواهد چشید و دیگر اعتراض می کنند
نصیر صورت مسیح در رحم سر بر تقدیر او بود و هم بعینه می رود در عالم مصور
نست و دیگر خود می گویند که عسی کل و شرب داشت و رفیق و آسودن و خواب و بیدار
بدونست می کید و حق هم ازین هر مقدس و معنی است ایشان ساکت شدند و از
مجلس برخاستند هشتاد و اندک ازین سوز و ناله بلند چون تیغ نرسایان باز آمدند
الوهت عسی و تازه در نبوت حضرت پیغمبر علیه و قطع شد لاجرم اول ذکر الهیت
حق و اجابت و قبولت او و از آن شد بعد از آن در بیان نبوت و بعد از آن کتاب
الهی و فرستاد خدای حم و یوسف را براسنی اخبار و براسنی ادب و ادب متصدیه
لما بین بدنی در حالی که موافق است این کتاب مکان کتاب که پیش ازین بود و آن
موافقت دین حق و نبوت و معاد و اصول دین است و از آن انوار و از انجیل و از قبل
هدی الناس و فرستاد نبوت و انجیل را پیش از فرستادن قرآن راه نمائند مری سلال
را بطریق حق و درین دو کتاب حق معبود ما سوی الله مذکور است و بدین طی بطلان
قول بود و نصاری در آنچه نسبت به هر دو عسی می گویند ذات می شوند و از آن انوار
و فرستاد کتاب برای دیگر که جدا کننده میان حق و باطل و در نفس کبر و بزه کفر و ان
معجزانست که مقارن از آن کتاب بود و در دعوی صادق و کاذب بیان می شود

الذین کفر و با آیات الله درستی که آن کسانی که می گویند بنساخته ای و دریت الهی بایر آیات
قرآنی با انبیا که هر یک علامتی اند در طریق اهتدا لهم غداً شدیدی مرا نشان از حق غداً یعنی
سویست و الله عز و جل دعا انتقام و خدای تعالی و غالبست و واد بر عذاب کفار خداوند عذاب و
عقوبت بر ایشان ان الله لا یجفی علیهم شیء بدرستی که خدای تعالی می پوشیده نمی ماند بر آنچه می
انکینات فی الارض و لا فی السماء در زمین و در آسمان بلکه علم الهی محطت به جمع معلومات
و علم عسی علیه بعضی معلومات حاصل بود و آن نیز بعلم حق پس بچنان علم ناهم مسئله
شد بدین نیت و هو انکه علم او محطت به معلومات الذی تصور که فی الارحام کفر است
انکس است که تصور میکند شما در جنینهای مادر شما هر نوع که خواهد دید و گویند ای تا تصور می شود
و در پاسعدی و شقی قدرت عسی علیه بر این وجه نبوده بلکه در رحم مادر تصور یافته و بعد از
خون تواند بود زیرا که مصور مخلوقست و مخلوق محتاج بخالق و خالق هو الله است لا اله الا هو
نکر وجه تقریر و جدایت است علی بن ارق نصاری که ثلث ثلث قالند ان الله عز و جل حکیم و بی
و بی مانند ای حکم کار هو الذي انزل الكتاب من آيات محكمات هن اوست انکرا
و متفوق آن را آن آیات محکم که ام الكتاب اصل و معنی و است که محکم است و چه پیش باشد
و معتبر آنکه احتمال وجود او هیچ ابو مصور و از بدی و فرموده که عقل بیان محکم می
کند و مشاکیق و بدیقا محکم کردن می تواند و گفته اند مشاکیق بحروف مقطعه اند که
بهود و نصاری از روی حساب کل بر آن ممدت دولت اسلام اصلاح می کردند و چون
فانچه هر سوره از مقطعات غیر مکرر و در حساب تفاوت بسیار می داشت چنانچه ام
هفتاد و یکست و المص و صد و شصت و یک الهی طلب می کردند ایشان ندیده می شد گفتند
مادین ایمان ندانیم حق مع فرمود فاما الله فی قلوبهم ریح اما آن کسانی که از جهت طلب
و تعصب در دلهای ایشان کجی و با هیست یا شکی اندر حق الهی و بیعتن ما نشانای پس بر روی
می آید آن چیز را که لفظ او و مشابه و معنی و مشکست منه از کتاب اشعاع الهی برای
طلب کردن و کفر است با کتاب قرآن و انبیا پس جهال چنانچه نبود گفتند این حسابهای

ظلمت

مختلف بر ما پوشیده میشود و غرض آن بود که جاهلان قومی را در شک افتازند و آنچه را که بخواهند
و دیگر اشیاء مستحبات می کنند بواسطه طلب ناله و بل آن روضه مدعا و غنای خود و ما بعد از
ناله و بلیه الا الله و عبادت ناله و بل آنچه متشابه است مگر حدای هم که آن را فرموده است اما بخارجی
در حق فرموده که عید هب سند و جماعت آنجا وقف لازم است یعنی بر الله و وقف باید کرد تا راسخان
علم که بعد از این مذکور می شود در دلائل حق ناله و بل داخل کردند چه بحقیقت حرج حق نعم ناله و بل
آن حال نیست و الزام سخن فی العلم و ثابت قدمان در دلائل که مؤمنان اهل کتابند یا هر که او را در
علم رسوایی بود بقیول آن اشیا می گویند مگر به ابر عیسی که کل من عید و تبا هه حکمات و
متشابهات از تفرید و در کار ما است و شاید که الا اولوا الا کتاب و یا دکنه و بید و تفرید
مگر خدا و بدان عقول صاف و تبا هم قول راسخان علم است و ایشان قوی اند که دلائل خود را
بر روی علم آراست می گویند ای فرید کار ما لا شیخ قلوبنا مسیمان و مخوف مسان دلهای ما را
از حق بخت بعد از دهند تبا بعد از آنکه ما را راه نمودی و هت لنا من لدنک دجه و بخش ما را از
مرد بک خود و توفیق بر استعانت که آن رحمت محض است یا ما را زانی دار عصمت حلالی از شک و
ایمان انت الوهاب بدرستی که تو بخشش هر عطیه و تبا ای پروردگار ما انک جامع الناس
بدرستی که تو فراموش آوند هر مرده بعد از مرگ ایشان لیوم لا یخلف فی برای حساب و
که هیچ شکی نیست در وقوع آن ان الله لا یخلف المیثاق و درستی که خدای بمخلاف کند
و عده که در بحث و شور فرموده ان الذین کفروا یحتملون الکتاب و عده که در بحث و شور
و نظیر و کفار و فریق حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم را سر دشمنی کند که در
است و صبر آن ندارد و خود بر اموال و اولاد و مفاخرت و مکارم می نمایند لن تعقی عنهم
اصولهم و لا اولادهم من الله شامع مکه و بار دارد از ایشان مالهای ایشان که بدان می
نازند و در زندان ایشان که با آنها علم مفاخرت می افزاید از عذاب خدای هم هیچ جزیه
در دنیا اگر به محبت در ماست و نیز در آخرت که ایشان را بسوی مضیق هضم رساند و انک
آن گروه هم و قود النار انسان اند آتش انگیز و در رخ و عادت این مشرکان با پروردگار

درنگذ رساله صلوة کتاب ال فرعون مانند عادت فرعون و متابعت درنگذ
سوی علیه و الذین من قبلهم و عادت آن کسان که کفر از فرعون بود و چون عادت شود و کذب
بآیات و روح و اشغالها سارا با مخرج اب انبیا خود را فاجذ هم الله الذین هم لیس کفر ایشان را
تو کتا هان ایشان از انک و کذب و غیر آن و الله شدیم العقاب و خدای بعد صحت عقوبت
کاوان لیس قل للذین کفروا یستغفون بکوی محمد قرآن که او که کافر شدند از پروردگار کردند
در و این بعد که در و یاسند مغلوب شوند و درین صفت مؤمنان بر شما و تحسین من الی حیث
و غیر الله لا یجمع کرده شود و بعضی بسوی و در رخ و بیا که است و در رخ و بیا که است
در رخ پس خطاب با کفار و فریق می فرماید و کذا انکم ایة بیدرستی که بپروردگار را عیسی و نشانی
در دست در سینه محمدی فی قلب الیقافه در د و گروه که هم روی و هم دیار شدند در حرب بود
و انما نزل بسبیل الله که و هی کارزار میکند در دله خدای هم که کفر غیر بود صلوة سیده
و سینه و هت از هت از ما جود و نیست و سی و شش از انصار و اخیری کافره که در می گروه
خدای هم که لشکر ابو جهل بودند نه صد و پنجاه تن و و هت منهم را بی العین می دیدند مسلمانان
ایشان را یعنی لشکر کفار و در و جود ناله ای العین دعوی شکارا که به ایشان سهیل بر مؤمنان
بودند اساحتی هم و در و جود که یک تن از مؤمنان را بقتل از کافران غالب کرد و ما شانه
بگوید ما این در و جود که باره بر ایشان مؤمنان و عهده الله مستظهر شد و بی
آید و در و جود و صلوات مکه و یان بود که انک بسیار غالب آمدند و در بخار
آمد که مینا قتال مؤمنان را اندکی بچشم کافران و در و جود و در و جود و در و جود
مؤمنان را صفت لشکر ایشان را و انان نمود تا از حریف مغلوب و کوب شدند و در
نقد بر قاعل بدن کافران باشند و علامت صحت نبوت من بود و الله یونی انکس من
خدای هم و در و جود که باره بر ایشان مؤمنان و عهده الله مستظهر شد و بی
که در و جود که باره بر ایشان مؤمنان و عهده الله مستظهر شد و بی
عصیت کونیدان من لکناس ربت داده شده یعنی آراسته شده است برای مشرکان

نیز بهین وجه کواهی دادند وَأُولُوا الْعِلْمِ وَخُفَاؤُنَ عِلْمِ كَسُومَانِ اهل کساندا جمیع
مباحیان و انصار با علما این است کواهی میدهند قائما بالقسط در محافی که این هر یک
از علما قانع و عدل در ادای شهادت با خدای تعالی بوحیدانیت خود و او قائم بود بعد
یعنی حاکم راستی گفته اند شهادت حق نصیب دلائل است بر توحید و شهادت ملائکه
او را بود بوحیدانیت و کواهی علما بدان و احتجاج بدان و فضیلت علما و شرف ایشان از قرآن
شهادت ایشان بدان با شهادت معلوم می توان کرد لا اله الا هو تکرار بجهت تاکید است
و بر اینها تمام معرفت اول بوحید العزیز قویست و غالب یعنی مستمع است از آنکه لاحق شود
بدان توحید موحیدی و وصف و اوصاف بوجه امر چه هر چه موند بطهارت کمال توحید
الحکم دانا در شهادت بوحید خود إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ بدرستی که دین است
مزدک حنای تع دین اسلام است نه بود و نه نه انبیا و نه ما اختلف الدین اوتوا الکتاب
و اختلاف نکردند دین اسلام حق است و محمد صلی الله علیه و آله وسلم پیغمبر حق داد
اند بدانسان توره الا من بعد ما جاء هم العلم مکرار پس نگامند بدانسان دانش محقق
یعنی قرآن بدیشان فرو فرامد موافق و صدق کتاب ایشان آنکه اختلاف کردند
فما یخلفهم از روی حسد یا حق کرد در میان ایشان است با میل میاست و بر یکی قوم
و من یخلف بایات الله و هر کس که کرد بقرآن با معراجی که محمد صلی الله علیه و آله و سلم از آنی داشته
فان الله سميع العذاب پس بدرستی که خدای تعالی هر روز حساب کند است پس رو باشد
که از این عالم برود و خدای تعالی ایشان را جزا دهد هر که و کار ایشان فان حاجتک من
اگر این جمیع بدان با توجیه صورت کنند در دین بعد از اقامت تحت انصاری بخوان در مقام
جبل باشند بواسطه عصی علیه فَقُلْ سَلِّمْ و خشی الله پس که در جواب ایشان که تسلیم
کردم خود را یعنی خودی خود و گردار و گفتار و رفت دل خود را بر مردم و خدای را و من اعني
و آنها که پیروی کرده اند مرهین کردند که من کردم و قل للذين اوتوا الكتاب ولا یمنون و که
مرا آن کسان که کتاب بدیشان داده اند یعنی یهود و نصاری و مکه و مشرکان عرب را که

کتاب بدیشان داده اند وَأَسْلَمُوا اسلام می آرید چنانچه من و مردم استقام است بمعنی اهل حق
اسلام آمدن فان اسلموا فقد اهتدوا پس اگر اسلام آوردند از حق و اقبال کردند پس با او باشد
مقصود و از یاد نه ضلالت بمقصد اصلی رسیدند و ان تولا اوقافا علیک السلام و اگر حق
کردند و پشت بر اسلام آوردند از هیچ ضرر نیست پس جز آن نیست بر تو سلام رسانند
و پس والله یحیی بالعباد و خدای تعالی بیهیاست بندگان و تصدیق و تکلیف ایشان آن
الذين یخرون یا ایات الله بدرستی که آن گروه که کافرند بقرآن و پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
که بوحیدانیت خود واقف است در کتابها و وی یقتلون الذین یغیر الحق و می کشند ایشان
را ای آنکه کشتن برستی باشد درین سخن یا که است حق و کل حق حق می باشد یعنی ایشان می دانند
که بوحید حق می کشند و ان صوره اجمعت از آنکه تصور کنند که حق می کشند از حضرت رسالت مردم
که بعد از آن این آیه فرمود که من اسرا من اجل و سه پیغمبر را در یک ساعت از اول روز یکشنبه
صدقه و از ده کس از رهادر و عباد بر ایشان رجوع اسند تا ایشان اسر معروف و نامی می نکرد
ایشان را در آخر روز بکشند چنانچه خدای تعالی می فرماید و یقتلون الذین نازحون بالقسط
و می کشند آنان را که از روی حقانیت می فرمایند بعد از راستی از مردمان یعنی ماسوی
فبشرهم بعذاب الیم پس خبر ده ایشان را عذاب در دوزخ که معنی و عید ده ایشان را عذاب
اولئك الذین آن گروه قائلان با اسلاف و اختلاف ایشان آید که در شبست حبیط عالم
بیا که است و نیست شد عملهای ایشان که می کشند با ذریه احکام توره ایم و شریعت موسی علیه
عمل می کنم فی القضا و الاخره درین ستای که او را نه می ستاند و در آن سرای که توانی بر آن
مستحب نمیشود و ما لهم من با صبر و نیست ما ایشان را از آن که در روز قیامت عذاب ایشان
دفع کند اگر شد آیا منکر می آید الذین یسویون ان که او توانست پس کتاب دادند و اند
هم را از توره یعنی از آن چیزی دانسته اند از آن یقینون لی کتاب الله توره و بخوانند
ایشان را بسوی کتاب خدای تعالی توره یعنی توره لی حکم بکم که می دانم ایشان در عهده موسی
است که حکم را منکر شدند و در سوره مذکور بخوانند خدا را الله و گویند توره

رسالت صلح جمعی از یهود را با سلام دعوت کرد و همان ایرانی و افغان ای محمد بن
با خود در حضور علما و دین خود مناظر می نمودند آن صحیفه که مشتمل بر بیست و
منبت یارید و درین محکم از حکم سازید ایشان از قول یا بنده آفات توبه را حاضر کردند
حرف خود فرمودند ایشان را توبه می خواستند می بفرمودند پس روی یکدیگر را دیدند ایشان
که روی که رؤسا یهود اند و هم معروض و ایشان اعراض کنندند از حق دلت اعراض
از حکم ایشان را با تمام فالو الما الفان است که ایشان می گویند نخواهد رسید بما
آتش که لا یسما معذور است مگر روزی چند شده که هفت با جهل و غرور می رسیم
و غریب داد مرا ایشان را در گشایشان ما کانا بقیرون آن چیزی که هستند که می آید
فهل عقوبة و شفاعة ابا ایشان مرادشان را گفت اذاجعنا هم لایم لایم فی نفس
حکومت باشد حال ایشان را که جمع کنیم ایشان را از برای حساب روزی که هیچ
شکی نیست در وقوع آن و غریب کل نفس ما کسبت و داده شود هر نفسی جزا می آید
است و هم لا یظلمون و ایشان ستم دیده نشود بنفیان حسانت و یادتی است عمر
این عوف آدم روایت کرده که در غر و احزاب خندق میکنند سبکی سخت بدید آمد و صحابه
از شکستن آن عاجز شدند رجوع بجهنم می نمودند آنحضرت بدان موضع آمد
ببیندست مبارک گرفت و بقیه روحانی بل تا سید بانی جهان خضرتی فرمود آمد که از آن
سنگ سخت قدری شکست و بر فیاض آن آهن و سنگ سخت که از باز آن آتش
گوهرها سفید روشن شده بعد مداین رسید و گنجهای ایوان کسری بنظر حاضران
دو آمد توبه دیگر بضررت آن حضرت مقداری از او فرو ریخت و توبه در خشان شد
که بر و شانی آن عمار و صفای عن ظاهرا گشت توبه سلوم لامعه ظهور نمود که حضور
قیامه روم بنظر در آمد صحابه بکبر گفتند و حضرت رسول فرمود که بود باشد که
است من برین مداین ظفر باند و کوشکهای خبر بنصرف در آورند و آنرا در سواک اهل اسلام
باوصاف روم و قسطنطنیه برسد و شوق شریعت من سائین دولت به مفارق اهل

هم آنکه مؤمنان مسیح و مسرورند سرانجام شکر الهی بنقدیم رسانیدند و ساقان طرح
مسیح و اسیرها افکند زبان طعن بکشودند که عجب کار است که آن مردانیم کارزار مشرکان
حرف میکند و بهر مجید آورده دشمن بای از دروازه بیرون می آید و باران را بر سر روم و فارس
و بن و عده می دهد حق هم این آیه فرستاد قل اللهم مالک الملك که بگوای یا بخدای ای
خداوند یا دشاهی و متصرف در آن توئی الملك من کنه و سرخ الملك من نشا اعطا
نی کنی هر که را می خواهی و می هستی ملک را هر که می خواهی بعضی معسران به آید که مراد همین
پادشاهی ظاهر است که حق هم را می چنان داری بقدره اقتدار هر که می خواهی بسیار در وقتان
شهر را می آید که اختیار هر که می خواهد جبروت می آید مفتاح اختیار دست خدا است
از هر که خواست بستاند و آنرا بخواست داد و گفته اند ملک نبوت و رسالت که از برای اسرار
بستد و بهی اسمعیل داد یا الهم که و حوالی آن که کار قریش را از آن محروم ساخته بجلال مان
عنه علیه شعوبه صلح حواله فرمود با ملک روم و فارس و بن که از ارباب آن انترام نمود
بدین استعاره ای داشت و توبه محققان ملک توفیق است که هر که بخواهد کرد و غر برود و
حکمان شد و از هر که باز گرفت بخند و دل در سرای کب احمد ضرب یعنی الله ع فرمود که
این ملک قبول دهاست و دها در قبضه خداوند است هر که را مقول قلوب سازد
نظرات تمام صاحب دلائل بخواند و هر که را از دها ی درویشان جدا از تغلات
شیران و نکه مدلس گذارد و معر من نشا و از محمد می ماری هر که را می خواهی و ایمان و معرفت
حیث پیغمبران و ساجدان و ی و نذل من نشا و عطار و عبقرا و سکرانی هر که را می خواهی
بکبر بکت چون ابو جهل علیه لعنه و پیروان وی با خود دعوت این امت با استیلا دار
عرب و عجم و ذلت اهل فارس و روم و غیر ایشان از کفار تمام است مؤمنان را بنظر می آید
و نصاری و ذلت انسان بقول حمد با قتل و جلا و گفته اند عورت شریف و شایسته و ذلت
نعت هر چه استغنی قناعت فقیران را بصدور ممکن رساند و کلامی در حق تو انکار اند
در وصف نعال افکند و در تقسیم نصائر آورده که سلطان محمود غزنوی رح در وقت عرب

مؤمنان برزق از امام مقرر می شود که در زمان قضا و لا یلیا بود است دعا فاجبه بخود
و هم چنان در وصف نعل استاده از لقب پیغمبر من نشاء و بدل من نشاء نکته درخواست
فرمود و خواجه امام قدس سره که روشن ترین وجهی در معنی آیات انیت که ترا بهزار
و هفتصد و سی و یک مرتبه هزار فرستد و لا یلیا یادت و صد هزار سوار یک یک بجه طلب
میشی و پیشی طلب بخانه هم چون من کمانی آوردی در وصف نعل باز دارد و میرا با این کلام
گفته و ای برهنه ملک قناعت بخشد و در صد ازادی جای دهد **ب** انکوتقاع
آشنا شد از فضل یقر من نشاء و انکوتقاع و انکوتقاع و انکوتقاع و انکوتقاع
و نزد محققان عزت لقا و کشف عظام و در تبحر حیران و یاد داشت عطاء
بیک الخیر بدست تخصیص است یعنی بقدرت تو تحصیل همه بگویند انعطاف ملک
و انرا از مؤمنان و اگر چه شریک چون امتزاج و ادلال بدست فدا است اما تخصیص
مقتضای مقام است چه آن سبب نزول معلوم شد که کلام مبتنی بر اشارت اهل ایمان
و وعده ایشان بفتح اقالیم و کفر غنائم با انکوتقاع با حدیثی که از پیغمبر دیگر
معلوم می شود چنانچه سراسر بیکم الحار با امرعات ادب کرده است در خطاب جای
معنوی می فرماید بدست باشد اینرا هم بدان پس بد مطلق باشد چنان
زهر ماران مار را باشد حیات نسبت با دیگران باشد ممان با انکوتقاع
و شرعدی و صدمه با وجود آمیزشی تواند بود و لهذا حضرت رسول الله صلو در بعضی
اوقات فرموده که الخیر کلک سدیدک و التبر لیس بعود الیک صاحب نقد السوم جلد
خلال انوار علی مفارق اهل الخلو و لیس این سخن ایمانی می آید ایضا که در بحث خاتمه التبر
صلو صفر باید **ب** بلل شاخ سار بلخ بلخ شاخ سار بلخ بلخ شاخ سار بلخ
سراسر چو دین سر روشانی زحل بی بصر چون مناظر همچنان در راحت هر دو
را که دید شجاعت کا محمد نیک انحصار قدیم است و آنچه بعد از انفاض علم است
گفت الخیر کلک سدیدک لکن الشر لا یعود الیک انک علی کل شیء قدیر بدو می گویند

همه چیزی از اعطاء و امتزاج و اعزاز و ادلال توانائی تو لیل اللیل و در می آری
شب را در روز یعنی در وقت زوال آفتاب بقطعه انقلاب مشوی تا زمان حلول و
بقیة انقلاب صغری از اجزای سبب می گاهی و در اجزای روز می فرای تا در روزی که در
اول حادی بود اقصر از ام بود و در اول سرطان اطوال ایام می شود و تو لیل اللیل
اللیل و در می آری روز را در شب یعنی در باقی سته از اجزای سبب می گاهی و در اجزای سبب
را بدان زیاده می سانی تا شی که در آخر جزا اقصر الیالی بود و در آخر موس اطوال الیالی
می شود و تخریج الحق من المیت و بیرون می آری رند لا چون حیوانات من از سرده گان
نطفه است با اخراج می کنی مرتب را از بیضه و درخت را از باده و تخریج المیت من الحق
و بیرون می آری مرده چون نطفه و بیضه و فاند از رند که آن حیوان و مرتب و درخت و همه
اندرخت را از طرب بیرون می آری با طرب از جیب با کافر چون کعبان از مؤمن چون منج
علیه مؤمن را چون ابرهم صلوات الرحمن علیه از کافر چون آذر و زرق من نشاء
حساب و روزی سیدی از جزا ترحم و اسعه هر که را می خواهی بشمار یعنی برینه که خلق
عدد و مقدار آن نداشتند لا یجد المؤمنون الکافرین و باید که فریاد مؤمنان در میان
ناکردن گان که دشمنانند اولیا دوستان و مؤمنان امور خود من دون المؤمنین بیرون
مؤمنان یعنی دوست مؤمن جز مؤمن نباید پس مؤمنان باید که کافران را بدو سستی نکنند
جمعی از انصار بارز ساء بود طریق دوستی اختیار کرده بودند و عقده مولاد و مولخا در میان
آورد و حق **ب** انرا که می فرموده از تو می آید بدو مؤمن و من یفعل ذلک و هر که کند این دوستی
با دشمنان فلیس من الله فی شیء لیس نیست انکس از دین حق هم بر چیزی یعنی از دین حق هیچ
ندارد الا ان سقوا استقامت نفس می گرانکه بزرسد و حذر کند از ضررهای کافران و سستی
و حذر کردنی و یجد که الله نفسی می رساند حادی نعم در ان کتاب مذاهب از عذاب
نفس خود یعنی عذابی که صادر باشد از محض قهارت حق و بواسطه غیرت نفس عباد است
از ذات چیزی و حقیقت و هویت او پس هر که الفاظ نفس در شان حق بگوید ابرامی کند

مراد ذات او باشد و الى الله المصير و بسوی جزا و عذاب و ندامت بازگشت همه قل ان
ما فی صدورکم یبکو که اگر بهمان دارند آنچه در سینه است یعنی از دلها از مولات
کفار و نیکو و با انکار آنگیند ما فی الصیر خود را بقیل الله می داند حق بعد آن را و تعلم
ما فی السموات و ما فی الارض و می داند آنچه در آسمانهاست از اصناف علویات
و آنچه در زمین است از انواع سفلیات و الله علی کل شیء قدير و خدای بعد که عالم را
او بدین همه محیط است بهر چیزها توانا است هر چه می کند می داند و مکافات آن
می تواند پس تا زمانی بکشد و ترسد بقیل الله کل نفس از روزی که بیاید هر کسی از عمل
کندگان ما عملت من خیر محض آنچه کرده باشد از نیکویی حاضر کرد این نزدیک
خود یعنی بنده صحائف حسابات را و ما عملت من سوء و آنچه کرده باشد از بدی خود
لوان بدنها و خیر دوست دارد آن نفس که باشد میان او و میان آن عمل بد آمدن عینا
اندازه دور یعنی نخواهد که مطلقا عمل خود بریند و بچند زلم الله نفسه و خدای می تواند
خدای بعد شما را از نفس خود در قوچات آورده که خدای بعد شما را می تواند از آنکه در ذات
او فکر کنید بدین تا کد رفع مناسب می کند میان ذات خود و ذات خلق مال التراب و
الارباب چه نسبت ذره را با عین خود رسید چه نسبت خاک را با عالم پاک و الله
ربوب العالمین و حق نعم می یابد است بر بندگان که با نعم میکند در خدمت برایشان قل انکم
کنتم بکفر اگر چه بعد شما ای یهود و نصاری که لاف تخیل با الله و احیاء در عالم افکنده است
و دعوی میکند که شیون الله دوست می دارد خدا را فاشیونی بچشم الله پس بی روی
بر تاحدای بعد شما را دوست دارد و یغفر لکم ذنوبکم و پیا میزد کناهان شما را و الله غفور
رحیم و خدای بعد از من نه است کسانی را که بر متابعت من راسخ باشند همه را است برایشان
بر همه خاصه را خطاب با قریش است که می کشند ما میان برای خدای بعد دوست داریم
و شفاعت ایشان نزد من خدای آسمان امید و ارمایشان را گفت اگر حق را دوست می
دارید متابعت حبیب و افرامکنارید قل اطعوا الله و اطعوا الرسول و کفر و مان برید خدا

را داد و امر و نواهی و بیغیر او در احکام شرع فان تولوا فیسر لکم دینکم و اعراض کند
از طاعت خدای و رسول فان الله لا یحب الکافرین و بد رستی که خدای بعد دوست
می دارد کافران را و ضعیف مظهر در موضع ضمیر دلالت بر آن می کند که توفی طاعت خدای
و رسول کفر است ان الله اصطفی آدم بعد رستی که خدای بعد بر کربا آدم را که بد رشتراست
بتعلیم اسماء و سجده ملائکه و نبوت انبیا و اصفا و نوحا و احوط عمر و زینب علیه
و سلمه شریعت مقدسه و الابرار هم و فسر لکم دینکم و نجات از آتش مرده و امانت
عالمیان و بنای خانه کعبه و ال عثمان علی العالمین و آل عمران که موسی و عمران بودند
بر سائر اولاد کلیم بر عالمیان زمان ایشان و گفته اند این عمران پدر مریم است و آل او مریم و
عسی بودند که خدای بعد ایشانرا برگزید مریم را بقدرت و طهارت و عسی را بکتاب و رسالت
ذکر و بعضیها من بعض و هم چنین برگزید فرزندان این پیغمبر را بر جی از ایشان از مرتبه
زاده شده مرا و لادست دنیا اندازا بر گردیده و الله و اسع علیکم و خدای بعد ششوست مر
اقوال الظالمه یهود را که گفتند نحن انباء الله و احیاءه با مر جوفات بضایه شیوه عمران را گفت
ان الله داناست با عرض فاسد ایشان از این مقولات اذ قالت امراة عمران یا دکن ای
محمد چون گفت زن عمران بن مازان که خدایت قافور بود در وقتی که حامله شد زبانی که
لک ما فی نطفی محمد را ای یهود کفار من بد رستی که من نذر کردم برای توحید و شکست
آرد کرده شده از بعد غفلت دنیا تاحاص مرا بریند و خدمت مسجد بنو کند را سقید بریند
می دانند و فرزندان را برای آن کار بند می کردند و در شریعت ایشان بر فرزندان اقتصاد و الدین در
حین ندرها فریضه بود بعد از در خدمت شوهر او عمران گفت و نیک این چیست که تو کردی شاید
که در یکم تو دختر باشد و خدمت مسجد ایشانند مردان خدمت گفت فقلت منی پس قبول کن از من
الک انت السبع العظیم بد رستی که نوشتی خدای را کرده اند که من و اما فی بعضه من دینم و در
جز دینای تو بخور اسم فاشی و بعضیها پس آن هنگام که بنیاد را جز در اطهر می کشند است یا تدر
فالت ربانی و بعضیها انی و کنت رسول اعاد و بعضیها می یزد کفار من میا دم آنهار را

فرزندی سانه و الله اعلم بما وضع و خدای بعد از آنست تا بخراب نهادم حفظ و ضعف خواهد
یعنی خدای بعد از آنکه بود با آنچه وضع کرد و لیس الذکر کالای کتب چه که نسبت فرزند
که من طلب کردم برای خدمت هم چون فرزند میاده که من داده و ایمنی بخشها بدرستی که من
نام بها و علم او را من بگویم و معنی آن لفظ بیان ایشان است الله است یعنی کبریا خدای بعد از آن
اعبد هایت و در بیان می آورم او را به حضرت تق و در نهانها من الشیطان الرحیم و فرزند او را
از موسی و دیوسر کش را من و برکت دعا خواهد در کار هر چه و عیسی از من شیطان
میخیزد ساند و در حدیث آمده که هیچ مولودی نباشد الا که شیطان او را من کند در وقت زاده
تا آن فرزند فریاد بر کشد از من شیطان الا من و لیس و کما من صورت محو پس بودند و قتلها
در میان قبول حسن پس فرایند بر رفت مرید را بر ورد کما و در بدین وقت یکو جهت خدمت جان
و اندکها بنا احسن آور و بر اندکها را بعضی نشو و نهادانی نکو یعنی بر و یافت و صلاح و عفت
و سداد و معرفت چون بنده سالکی با انواع عبادت بر همه احوال غالب شد و گوید بر من حسن
مخلوق و بعد بر اخلاق نیانی و مادی را و از بهجت المقدس و در مسده و احبار گفت دو که الله
هذه الذی یعنی فرا گیرید این تذکره که شده را که از آن مقامات بزرگان بقول رجب عوفی
و میان ایشان اختلاف افتاد و قتی که در عهد زنده در آن وجه که فلهای خود را که میان کتاب
نویس کرده اند بیکار نهاده اند برده در جوی آب افکندند تا به آید که قلم هر کس که بر روی آب آید
بر روی من بر جود و متعلق باشد القی قلم و کما علی ساقه السلام بر روی آب آمده که حالت
مرید بد که با بر سر شد و گفت که از کربا و فرامی بردم و مرید را بر کربا و از کربا و از کربا و از کربا
اصلاح وی بسبق مقدر و در عهد طفولیت در گذشت او را بسبق و در عهد کربا
نه در آن صحنه بر آن مدرس نشندی برای و تربیت کرد و هرگاه که در کربا از بخت حال و فایز شدی
در عهد بقیلی محکمت کاید بخود داشتی در حفاظت او با قی القایه که پیش میروی تا مرید
بزرگ شد و انوار ولایت بر منجیات احوال و لایح کت کما داخل تعلیم از کربا و الخراب هرگاه
که در آمد بریم و ذکر را بفرمود که مرید را خواهد و در عهد عیندها را بفرمود که مرید را خواهد

و آن مسو بهائی باستانی بود و میان رستان و محصول رستان بود و فصل باستان و ذکر آنکه
نویز این تصویر معانه و در قال با صبر و ای کمال خدا گفت ای مرید از کجاست مرید از آن تصویر در عین
وقت او فالت هو من عینا بنو گفت مرید این رزق که می بینی از زبان خدای است الله رزق
من کما یعنی حساب مریدی که خدای بعد از روزی میدهد هر که را می خواهد و شمار ارجعت
کربت با بغیر اسحقای مریدی عینا کمال و طاک وقت کرد که با عمر نازده و در هنگام آن شاهد
می کرد و طعنش فاد با وجود کربس بود و در بدین در همان محراب و ظاهر ذکر کربا را می خواند
و کربا بر در کما بود و قال رب هب لی من ذلک ذریه طلبه گفت ای مرید کما من بخش مراد
و در کما بود و فرزند یارک انا لیس کما اناک جمع الله دعا بدرستی که اگر مرید شونده دعای یعنی کما
کنده آن فتاده الملائکه کربا که در دعا و فرشتگان و کوبند و حیرت بود و بخت نفعیم او را
بقرای جمع یاد کرد و عوفی و فیضی فی الخراب و حال که ذکر با ایشان بود و نمازی که از در محراب
مرید را می کرد است ان الله یبصر الیک یعنی بدرستی که خدای بعد از مرید دهد و از روی کربا که مرید
است که نام برده شده و در بدین رزق یافت صدقه و کما من الله در حالتی که مرید در میان رسته
باشد و ایمان دارد یعنی که او کمال است از رزق خدای بعد از آورده اند که اول کسی که بعضی صلح
ایمان آورد یعنی بر روی صلح و دیگر صفت محلی نیست و سبک و مریدی محکم و عوفی و کما
سادت آراسته و محکوم و از ازانسان از زبان خود باز دارند از ظهور و لب و کما من الصالحین
و عیسی را نشانی شده از شایسته حالان یعنی ذکر و ایا و صالح آن باشد که حقوق خالق و خلاق مرید می
که اندکها یاد کند و چون ذکر را بر چنین فریدی شارب دادند و قال رب هب لی من ذلک
ای کون لی غلام و قد لیس الذکر از کجا باشند و مریدی که فرای رسیده است مریدی در کربا
سال و اسراقی غاف و رزق من اشباع و خواهر من نازانده است آراسته و مریدی می ماری و در عهد
پری و رزق کربا می فرماید قال لیس الله یفعل ما یشاء و مرید خدای بعد از حاصل کربا
خدای بعد از هر چه بین مریدی خدای میکند و می خواهد و در وقت و خلافت آن قال رب
اجعل لی آیه گفت ذکر را می برد که از هر گردن برای من نشانه که مرا از جمل الصالحین بولاد

دارند قال گفت حیرت که خداوندی و مبادیاتیک الانکم الناس لکشیام الامیرا
مؤات که سخن گوشت یعنی قادر شای ریختن بام و مان سه شایر و مکر اگر اشارت
کشی بجهت با سر یا بر من نویسی و اگر نیک گفتی و یاد کن و در کار خود بسیار و سخن
بالعقلی یا الانکار و نشستی که ی و یاد کن و یاد کن و یاد کن و یاد کن و یاد کن و یاد کن
آمد انشا الله و اذ قالت الملائكة یا مری و یاد کن و یاد کن و یاد کن و یاد کن و یاد کن
گفت که ای پرستار خدای نعم ان الله اصطفیٰ بدستی که حق تعالی کرد برای عبادت
یا قبول کرد برای خدمت یا برودش داد از بعضی و ظاهر که و یاد کن و یاد کن و یاد کن
و اذ یاری که بسیار می باشد چون حضرت و یقاس از خصال ذمه و عبادت فیض و اصطلاح
نکر میز برای تا کلمات یعنی حیرت که بر کرد علی بسیار العالمین بر زبان عالمیان باند که
بی شوهر و زنده دهد و سخن حیرت علی نبیا علیه مخصوص گرداند یا مریا فنی ای مریه
بر داری کن لرزیدن و برودت خود را و سخن و از کفی مع الزالعین و سخن و
خدا را در کعب کن بار کعب کنندگان مریه را حکم بود که غار تحای نگذارد با اخباریت المقدس
ذلک انما ذکر کرده شد بدان آنها از حدیث مریه و ذکر و یاری من انباء العیب توحید الی
از اخبار پوشیده است که مایه اطهارا عجاز و حی میکنم و زبان حیرت یعنی فرستم و یا
گفت لایه اذ یقولون اهلایم و بنودی نوای محمد زبک اخباریت المقدس ان منکام کدی
انما خشد از برای فرقه فلسفای کتاب خود را در جوی روان تاباند که انهم کمل من کلام
ایشان باستان شوند بفهمد مریه و یا گفت لایه اذ یقولون و بنودی نوای زبک ایشان آن
وقت که محاسن میگردید برای کفالت مریه اذ قالت الملائكة یا مری و یاد کن و یاد کن و یاد کن
آنت که حیرت گفت یا مری یا ان الله ای مریه بدستی که خدای نعم پیش از کلمه مریه بدستی
دهند که از او مراد حصه عیسی است و یاد کن و یاد کن و یاد کن و یاد کن و یاد کن و یاد کن
چه هر مخلوقی از آدم بواسطه این کلمه آورده شده اند اما آن بسبب معارف که والد باشد معق
داشت و حق عیسی علیه لاجرم اضاف و حدوث او کلمه اکل و اتم و ناند بود آنچه نام آن کلمه المسح

علی

علی ان سر کبر مسیح لقبست و عدی اسم و قد تم لقب بر اسم از حق تعالی که نام عیسی
را می و مصطفی است صلوه و علی جمیع الانبیاء و المرسلین مسیح و عیسی مبارک و جبهاتی
الذی یروی شناس و تمام قدر در دنیا بطاعت بانوب و با محلولی شد که بی پدر یا برقع آسمان یا نصرت
دین صمدی صلوه در آخر از زمان بقتل رجال و الاخر و در کتب تشقات با علو درجات و من
المقرین و از روی که در آینده شد کالشت بکرامت خدای هم و کلم الناس فی المهد و سخن
کو ایلان و فرزند یا مرده مان در کنار و کجای میهد باشد در زمان صغر یوفی که شافست که هوار
باشد و کله لا یعنی و عوی و کلام او در مریه معجزه بود و در کتب دعوت و من الصالحین و از
انباء انما لبسته است قال گفت مریه از روی است تمام با طریق است تمام و رب انی بکوت فی
غلام ای پروردگار من از کجا وجه وجه باشد مریه بدی و لایه یستثنی کس و حال انکه مریه
نکرده هیچ بشری و این خارج است از عادت که بنیوه هر از مریه بدی و قال کذلک الله خلق
ما فتشاه گفت حیرت که مریه در حال که مریه بدی و مریه بدی و مریه بدی و مریه بدی
قضی امر چون خدای نعم حکم کرد که مریه بدی و مریه بدی و مریه بدی و مریه بدی
حیرت که معلوم است که مریه بدی و مریه بدی و مریه بدی و مریه بدی و مریه بدی
کردن خلق را و دشواریست چنانچه قادر است بر خلق اشیا در مواد هم چنان قدرت دارد
بر آوردن ایشان بی سعی و مادی انکه از وی بدید گشت سبب بی سبب و بدین
حد عجیب قدرت را که نیست عجز بدان هست ازین نوع کارها آسان و یعلیه الکتاب
و الحکم و یا مریه بدی و مریه بدی و مریه بدی و مریه بدی و مریه بدی و مریه بدی
آن و علم خلایق را که حکم شرع است و النور و الاکل و تعلیم می دهد و از حق
و انجیل تخمین آن در کتب متراجمه تفصیله است و رسول و کردار او را فرستاد می
الی بی اشرار و سوری و زندان یعقوب یعنی کوی عیسی یا ایشان انی قدر حکم
من درکم بد رستی که من عیسی آمده ام به شما به علامتی از خود و در کتاب شما و آن علامت
رسالت هست و مراد از حق تعالی است نه فرد و یا آنچه ذکر می کرد اول انی خلقکم

من الطين كهيئة الطير يد رستی که من می سازم برای شما از گل مانند شکل مرغی فافخ فید پس می دم پس
خود را در آن مرغی شکل ساخته و چون طیر باذن الله پس میگردان کل مصور مرغی زند و آن گشته با من
خدای بعد با عیسی و شکل خفاش مرغی رگل می ساخت و بر دست گرفته نفس را و می دم صدقه
زبان طیران آغاز می کرد و همان آسمان بر او آمد و گفته اند و نظر مردم می برد و چون از خلق
غائب بوده بر زمین نمی افتاد علامت طیری الا که ویری میکرد اتم نابیا ما در زاد را از حلت او
سکون و الا برین و بالذی سار و شخص لا که نعل بر من مثلا باشد از من جل و چهارم و اخیری که
باذن الله و زند می گم سر دکان را بر همان خدای بعد تکرار این کتیرای دفع توهم الوهیت است
و را که دفع احیای از مخلوق صورت بر بند و غسل آنند که عیسی علیه چهار مرده زنده کرد یکی
این نوح بود که و پنج چهار هزار سال از موت او گذشته بود علامت نوح و آنکه نماز آن گداز
و مانند خردن فی خیم و خیم هم تمام را با نچه می خورد و با نچه و خیم می کند در خانه ها خویش
مسئور است که در مکتب با گردگان گفتی که ابا و امهات شما فالان طعام خورده اند و برای شما
فالان خیر نهاده اند ایشان بخانه آمدندی و کفایت سا کولات و و حرارت باز گشتی آن فی دلت
لا لکم ان گنتم ثوبین بد رستی که درین پنج معجزه هر یک علامت است شما را و دلالی بر صدق
سدهای من اگر هستند یا و در دکان که این معجز است یا ایمان آوردن دکان که من بعینم و صدق
لما بین تدوی من التوریه و آمده ام بشما و یا و دارنده ام بر آن حسد که پیش از من بوده که آن کتاب
موسی است علیه و من تقریر کنده نبی هادت اتم و لاجل لکم و دیگر برای آن آمدن با حلال
کنم بر شما بعضی الذی خرم علیکم بر شما اینها که در شریعت موسی حرام کرده شده بود شما
خود را خود و غنم و بق و بعضی مرغان و ماهیان و عظیم شمع دارم و خشمک بانه من زکرم
و آمده ام بشما به کشای این و در دکان شما فافخ فید الله و اطیعون پس بر من سده از خدای تع و در مخالفت
من و فرمان برید در قول دعوی حق ان الله رقی و زکرم تحقیق خدای بود دکان من و آخر دکان
شما است فافخ فید هذا صراط مستقیم پس بر من سده خدای بعد که انیت را و است
و رسانده بمنزل مقصود فلما احش عیسی شاکم الکفر پس آن هنگام که دریافت عیسی

از پیوسته که دلالت بر کفر ایشان میکرد و آن اجتماع بود در قتل عیسی چون عیسی علیه آقا
دعوت کرد جهودان بقصد وی بر خواستند عیسی علیه و از پیوسته و جانب مصر رفت
و لب دریای میل جماعت صیادان دید که ماهی می گرفتند عیسی علیه و از پیوسته و از ایشان یک
بیانید تا بهیمن از این صیادی پیش گیریم گفتند آن کماست و فرمود بیاید با دام بر جسد
دریای نوحه افکنیم اگر انجاسکار ماهی می گم انجاسکار را زیرا الا اشیا کما فی می گم و در عالم
آورده که عیسی علیه و فرمود بیاید با من و ما می صد کنیم گفتند و کسی گفت من عیسی بن مریم علیه
و رسول ایشان بوی ایمان آوردند بعد از آن قال گفت عیسی من انصاری الی الله کما
ارثا یاران من در دکان خدای بعد تا وقتی که نصرت الیهی بر رسد قال الخوارثون گفت خواران
یعنی این جماعت صیادان و گفته اند خواران و گفته اند رنگ رنگان و کاران بودند و معنی
خواران خاصه و بر گردید باشند از خاصکان در جواب عیسی فرمودند که من انصار الله ما
یاران خدایم یعنی نصرت کنندگان دین وی آتیا بالله بکرویدم بخدای بعد و اشهد بان
مشکون و یوای عیسی کوا یبذل که ما کردن نهاد گانم دین خدا را پس دعا کرد که ربا
اشما انزلت ای برود کار شما ایمان آورده ام با نچه و فرستادی و کتاب مع
الشاهدین پس خویش ما را بصلکم و عیسی در جریه احسان قدیم را آنها که گواهانند
بر او حدایت و انبیاء از تصدیق و گفته اند کما به معنی جمع است و سراد را شاهدین
امم بر و کار رسید بخانه و معنی دها خواران که خدا با جمع کن میان ما و است محمد صلیه
که بر سرکت آن حضرت از ما اکل و افضل اند و حکم کن الاخرین الساقیون ملک
اول و جلوی خزید هست از پیغمبران او خویش امش از ایمان محبوب شد
و مکر و او مکر کردند آن کسای که عیسی علیه و از ایشان احسان کرد کرده بود این و بعد که
حققی را انکی شد که عیسی بر من سده بگشتد و اصح آنست که به انواع حل عیسی
نصرت آوردند و در خانه محبوبین ساخته شب هر شب پاس داشتند و علی الصباح
جمع گشته مهمتر خود را که برود نام داشت بدین خانه فرستادند تا عیسی را برین

آورد حق نعم در آتش عیسی را آسمان رده بود و این که یهودا بخانه و آمد عیسی اندید و همه
عیسی را و افکند چون بیرون آمد خواست که بگوید که عیسی در آتشیست در وی آنچه است
و هر چند استغاثه کرد که من فلاتم بخانی رسید و در آتش افکند و من بارانش کردند این
است که حق نعم فرمود که ایشان مکر کردند و مکر الله و خدای به جزا مکر ایشان را
تا بار خود را بخاری تمام بگشتند و الله خیر اما کربن و خدای به بهرین مکافات
گشت داشت اهل مکر را اذ قال الله یا عیسی یا ادرکی انی اکت خدای به با عیسی کای
عیسی انی متوفیک و ارفعک الی پدرستی کربن و ادرکی تمام بسوی خود یعنی بفر
سلاکه و مظهره و بال کتد و نجاة دهند تو من الذین کفرُوا و قصد مکر آن کسانی که
کافر شدند بنویس و جاعل الذین آمنوا و کربانند آن کسان که صابقت تو کردند یعنی
مؤمنان از امت تو مفعول الذین کفرُوا بالادیان که کافر شدند یعنی یهود و این فرست
بر آن بود که نصاری علیه السلام کردند یهودی و یهودی و یهودی و یهودی و یهودی و یهودی
عیسی با غالب شدند به ایشان به شمشیر بواسطه معاونه قاصه و یهودی و یهودی و یهودی و یهودی و یهودی
غالب خواهند بود الی یوم القيمة تا روز سحر تو را الی سر جگر کربن بسوی ملت از
گشت همه شما یعنی عیسی و منافقان و مکران فاحکم بینکم فیما کنتم فیه مختلفون پس حکم
میکم بر عیسی در میان شما در آن چیزی که شما در آن اختلاف میکنید یهودی علیه
تصلیق میکند و عیسی و محمد را صلح میکند و نصاری عیسی و موسی را تصدیق
می کنند و به محمد صلح میکنند و ثالث الله قائل می شوید و مؤمنان می گویند الله
تعالی بکست و موسی و عیسی و محمد و فرستادگان او بنده یحی پس حق نعم فرمود
که بسبب این طوائف حکم کنتم فاما الذین کفرُوا من انان که کافر شدند یعنی یهود و نصاری
فاحکم بینکم فی الدنیا و الآخرة پس عذاب کنم ایشان را عذابی سخت درین
سرای قبل و نیستی و در آن سرای انواع عفوایات و جلد

در دوزخ و ما هم من ناصرین و نیست آن کافران ایاران و نصرت دهندگان از منع
عذاب ایشان و اما الذین آمنوا و عملوا الصالحات و آن کسانی که ایمان آوردند
یعنی امت محمد صله و عمل صالح کردند فیو فهم پس تمام بدین ایشان و حضرت یحیی
خواهد یعنی خدای به دهد آخر هم مژده های ایشان در دنیا به یکایمی و در عیسی
دوست گامی و الله لا یحب الظالمین و خدای به دوست ندارد کسی که ستمکار است و ذلك
ان کلام کند که رسیده در قصص انبیاء ثلثه علیک می خوانیم که بر عیسی من الایات و
الذکر الحکم و از آن علامات نبوة و دلایل رسالت و آن یاد کرد نیست حکم از
نظرات خال و تعرض زلال یعنی قرآن آورده اند که بعد از بیان قصه عیسی علیه نصاری
بخان زبان اعراض کرده کتدای محمد تو چرا عیسی را بشنام می دهی و نام بدی که بر او نهی
خویش فرمود که یا ابا الله که نام عبدالله عیسی را بشنام شد او بنده است و فرستاده
خدای به و کلام است القادر بقول خدا را ایشان برافروخت و گفت هیچ آورده دیده باشد
که انسان بی بد مخلوق کرد و حق بعد آیه فرستاد که ان مثل عیسی عند الله بدستی که صفت
و شان و رب او نزدیک حق تعالی در علم و قدرت که انسان بی بد را و بد گسل آدم هم چون
صفت آدم است و شما تصدیق میکنید که او بی بد را و ما در مخلوق شد و حال آنکه او را ان الله
نمیگوید پس از مادر بی بد را و وجود آید حکم بر او را بر خدای بخوانند و گفته مما ملکت
مشاکر گفت در بعضی اوصاف پس عیسی مثل آدم باشد در احد الطرفين که عدم است
یا در آنکه موجود است خارجی از عادات مسخره امام قسیری قدس سره می فرماید که
کرده و در اظهار روح ایشان از مرور بر مراد صلاب و تحقیق وجه مما ملکت خلق
هر دو وجه است بمحض قدرت و وجه خارق عادت پس بیان ایجاد آدم می کند خلفه
من آب سیاف و حق تعالی قائل و اذ انجا که فرمود قال الذین کفرُوا من انان قائل مصور
مسوم که حکم من کن بیاس زنده و روح فیکون پس بود شید می فرماید که اگر اک
آدم باش یاد رکشت عیسی با من الحق من ربک فلا تکن من الممترین این خبر که از عیسی گفته

شد درست و راست است و بیغایه رسیده از پروردگار و قبولی مباحث از شک آرندگان
مراد تا آنکه است بریادتی اثبات واضح آنست که ظاهر خطاب سوجه حضرت رسالت
صلیه اما مقصود خطاب امت آنحضرت یعنی مؤمنان شما باشد از آن جماعت که
شک دارند در آنکه مثل عیسی چون مثل آدم است و در مکان میبند چون نصاری که در ظلم
ظن و تخمین مانند لغت بغداد این قلیل مشاهده نکردند بیت از اسرار یقین حرفی بخوانند
بریزان کمان محبوس مانند بدینسان گشت ظاهر اقبالی به پیش دین ایشان مجای
چه بعد چشم بینار خورشید چه داند دین سرکش جام جوشید فمن حاجک فیه
لسن هر کس حمله کند با تو و بجاده نماید در باب عیسی من بعد حاجه از من العلم پس
الانکه آمد بتو از دین عیسی که رسول و پند است فقل تعالوا ینبوا انما انما
بما شئنا من امری ما هله ندع انما و انما که و نساه و نساه که بخوانیم دینان ما و شما
ما و زبان ما و زبان شما را و انفسنا و انفسکم و زبان ما و زبان شما را انما انما
لسن چه بگویم در وضع با طلب گفت گیم که یکم که جعل لعنة الله علی الکافرن پس
یکم گفت خدا را بر دروغ گوین یعنی بر کیم بر اهل کذب چون این آیه نازل شد حضرت
رسالت صلوه و قد می از اطلیده جدید در محفل از امر شما در عناد و مسارع می افرو
اکنون بیا شد تا بیا هله مشغول شویم با صدق از کاذب و حق و مصلحت ما از کذب و عیسی
بمان صورت راضی شدن زمان و مکان مقرر با خفتد و دیگر حضرت رسالت حسن را بی
و دست حسن علیه فاطمه زهرا رضی الله عنهما با علی مرتضی علیه بعد از آن روان شدند
و خواهر ایشان فرمود که چون من دعاکم شما آمین گویند از آن جانب رسالت بعد از ملا
طراوان از ما هله دشمنان شدن صلاح کار خود را در صلح دیدند و با این همه در برابر
صله صف کشیدند چون مهتر ایشان حضرت سید کلمه با اهل بیت دید و یاد کرد
که ای یاران از ما هله این بر کوار میسب و بر هر سب بجای که من در رویهای ایشان
می بینم که اگر از خدای بعد در خواهند که گوشها را از موضع آن زانو کردند و صف می داد

کا کا

خطا کرد ایشان را شکوفی و با داشتن آن عالم یعنی نعم هشت بار صادق و الله بخش
و خدای بعد دوست می دارد بیت که از این صابر را و مرد محققان ثواب دنیا و آخرت
اعراض است از هر دو و بیغایه بر آید که هر دو من فارغ از هر دو و اصل بولس با نهها
الذین استخوان نظیر الذین که نای ای کرده کردند که اگر فرمان برید که اگر از در میان
جمعیت که از این سفیان طلب مان می کردند در کشف آورد که منافقان مؤمنان
را می کشند این زمان بیغیر گشته شدن است و راست دولت کفار است لا بافت شمار
دیگر باره بدین خود رجوع باید که در حق نعم میماند که اگر فرمان منافقان کار کنند
که بیت علی انفسکم باز که دانند شما را برایشهای شما یعنی بر کفر باز برید فستقلوا
انما انما که در هر دو سالی پس فرمان دشمن میبند که الله مؤلکم بلکه
بدانید خدای بیت است دار و مدد کار شما است پس با کفار دوستی مکن در وضع
از غیر حق میبند بیت انما صبر و او بهترین باری دهد که است سلفی
و کلوب الذین که در اقلیم در دلهای کافران ترس و هم را حق ما
هم در روز احد ترس و دل کفار بیت با وجود ظفر و غلبه بی جهتی ترک قتال کردند و باز
کشند و القای سب در دلهای ایشان بجهت بود بیت انما انما الله ما لم یکن
سلطانا با بیت انما انما خدای بعد و انبار کرد شد آنچه بر آنکه بر ما ده است خدای
نعمه اشترا بیت در میان نا انصاف عدوی بودی غرض بقی چیست همه اگر حجت
مادی و مادی و انما انما و نفس تنوی الظالمین جای ایشان انما
بد آنرا مکا هیت ستمکاران از روح و لفظ صدق الله و حق و هر آنکه
ی بعد و عنده در در باب ظفر چه آن مشروط بود با ص
بر که بدند مغلوب شدند در صحن حاکمان از این عباس و
سختی بیغیر خود را این نصرت نکرد که در حربه احد

حق باشد نخواهند دهفت شاید که از طریق حق بدین معنی خوف شده بدین مادیات حق محتاج
و بعد مومنان را بدین مکر آگاهی داد و آن فرستاد که میان یکدیگر گفتند که هر یکی از اهل کتاب
یعنی آن دوازده تن که گفته شد امتوا بالذی ارسل علی الذین آمنوا ایمان آید یعنی بزرگان اوار
کنند آن چیزی که فرستاده شده است مومنان یعنی قرآن و وجه النهار در اول روز
والفر ما اخبروا و کافر شوید و انکار کنید در آخر روز با چیزی که در اول روز اقرار کرده اید لعنهم
بر جمیع شاید که مومنان بسبب انکار بعد از اقرار شما در شک افتند و باز گردند از حق
چون خیانت دیدند که زرق ایشان ظاهر شد مومنان را وصیت کردند و لا تؤمنوا
الا لمن تبع دینک و تصدیق میکنند مکر مرا نکس یا که پیروی کنند من شما را که پیروی من است قل
ان الخدی هدی الله بگو مرا ایشان را که بدرستی که دین حق دین حنای بعد است یعنی دین
سلام این معنی بود میان سخن پیور در قول ایشان را پس ایتمه کلام ایشان را بیان می کنند
می کنند تصدیق میکنند جز هم دین خود را و باور میدادند آن نبیانی که مثل ما اوتدیم آنچه
داده باشد هیچ کس را مانند آنچه شما داده اند از فضل و حکمت او نمی آید و بگویم و ان
را نیاوریم که مسلمانیان با شما سخاوت کنند بیک پیورید کار شما را که دین شما درست تر
است و بخت شما قوی تر و روشن تر قل ان الفضل بيد الله بدرستی که پیوری در پیوری با افریق
در علم و حکمت بدست تصرف خداوند است نویسنده من نشاء می دهد آنرا هر که می خواهد
والله واسع علم و حنای بعد بسیار جهنت و انا اهل استحقاق در اعطای فضل
تخصیص رحمت من نشاء خاص می گرداند اسلام با قرآن با نبوت هر که را می خواهد
و می داند که استحقاق آن دارد و الله ذو الفضل العظيم و حنای بعد خداوند فضل می داند
مومنان را و من اهل الکتاب من ان تا منه یقظوا و از اهل کتاب کسی باشد که او را
امین سازد به هزار و دویست اوقیه از مال نبوده الیک که ادا کند آن مال بخواه آن عبد الله
سلام بود و هر که یکی از قریش هزار و دویست اوقیه را بامانت بوی داده بود و این سلام آنرا
ادا کرد و منهم من ان تا استید بار و انا ایشان کسی را که امین داری بدیناری لا بوده

الیک الامانة ادا کند و بدارند هر که ادا کند و امانت علیها قائم بر اوست و امانت
تخاصا و ان فیما من غایب و را بود از اخبار پیور که یکدیگر را دیده داده بودند و در آن خیانت
کرد و انکم باهم قالوا لیس علینا فی الامین ابن خیانة صریح بود و بر آنست که گفتند که است
بها فی الامین سبیل در باب خیانت با عرب که خوانند و نویسنده نیستند که می و بعضی
در آخره معقله بود آن بود که هر که توبه ندارد اعلی است و مال می و پیور حلال می و انسند
و دیگر می گفتند که توبه روا داشته است که با مخالف دین خود خیانت کند و یقولون علی الله الذین
و هم یقولون و می گویند دین سخن بر حنای نعم چه در همه صل و شرابع با دای می است حکم حق
است و حال آنکه ایشان می دانند که خیانت حرام است بلی خیانت است که شما اعماد کرده اید بلکه
در شما کف هست در خیانت عرب و حکم نیست من اوفی بعهده و انقی فان الله یحب
المقین که هر که وفا کند بعهده که حنای بعد نیست است با او در توبه با ادا می است و ان
خیات عرب و حکم نیست من اوفی بعهده و انقی فان الله یحب المقین که هر که وفا کند
بعهده که حنای بعد نیست است با او در توبه با ادا می است و ان خیات عرب و حکم این
است که هر که در باب حلال و حرام پس بدرستی که حنای بعد دوست می دارم هر که کار
ان الذین یشترون بدرستی که آنکه مقرر شدند و بدل میکند بعهده الله عهدی که با خدا
لیست اید و ان انما است به محمد صل و انما بهم و سوگندان دروغ بخورد که در باب صفت
مصطفی صل و تغییر آن نمائند فلا کبرهای انک و ان صلی چند و چند که کرباس بود
کار کعب الاشرف سته اند و لغت را تحریف کرد و برین اوترا در پیش عوام سوگند خورد
اولنک آن کرده عهد شکنان و سوگند بدوغ حق بدکان لاحادیظم فی الامین هیچ
تصیی نیست ایشان را بدان سرای از نواب حنای بعد و انکم یستعظمون الله و من یگوید حنای با
ایشان سخن که بیان دل خوش کردند و لا یسطرون الهم یوم القیم و بنظر چند با ایشان نکرد روز
و سخن را که گفتیم و انک ایشان را از لغت گناه و لغت عذاب الهم و مرا ایشان را باشد
عقابی که را او منقطع نکرد و ان منهم لفریقا بدیسی که از جبهه دان گروهی هستند و چون

کعب و ابویاسر و حی که اندی ناراستی بگویند السهم بالکتاب می بخاشند یا خداوند
کتابی که نوشته و برافته اخبار را بشناخت و آن مقتر را ترا بگفت عبری می خوانند لشخصه
من الکتاب تا بشناسد که آنچه می خوانید از نور خداست و بنا هو من الکتاب و حال آنکه
نیست از نور و و یقولون هم من عند الله می گویند آن حرف از نزد خدای تعالی است و حال آنکه
نیست از نزد خدای تعالی و و یقولون علی الله الکذب می گویند هر خدای تعالی دروغ که غیر حق
اورا سخن او می دارند و و هم یعلمون و ایشان می دانند که دروغ می گویند بعد از بیان بحریف بود
و اگر اصرار کند که در حق عیسی علیه السلام می گفت که او دعوی الوهیت کرده است او بیچاره خود را
و موده پس او قول ایشان را میگوید و و ما کان لیس هر که بود و نباشد و نیست و نیست و نیست
آری را بعضی عیسی آن و آیه الکتاب و الحکم و النور با انکباد خدای تعالی و و انما یجیل و فهم آن
بفصل امور اقصیه و غیره می گویند و یقولون لیس هر که بود و نباشد و نیست و نیست و نیست
که باشد شما بندگان با پست دکان من من دون الله جز از خدای تعالی بعد از آن که بگویند که بندگان
و لیکن گویند باشد راستان در دین و استواران در دانش و ما کنتم تعلمون الکتاب پس
انکه باشد شما بندگان با پست دکان من من دون الله که از روی خلاص یا سوزید و دیگر
کنای که از حق فریاد است و و ما کنتم تدرسون و با آنکه باشد شما که بپوست بخواید و درین
کتاب را از معنی آنچه فهم کرده میشود از بهائی نیست که علم را برورش دهد با فاده و استغنا
به آنکه محمد حنیفه در روز دفن عبدالله عباس رحمه الله فرموده است ما الیوم ربانی هذه الامة و این
قولست و زبان اهل معرفت ربانیان می دانند که قدم بر سر کوبین زده و از کمال توکل بغیر
حق ملتفت نباشند همچو دیگر بر صفات نفس فریبده کرده و روی توجیه از خود برافته
و بدوست آورده و یحتمل باران عرفان از حجاب مکره شبه نقش حرفا بر صفحه
بندارشان و در لطافت فطری آورده که ربانیان دانایان باشند خدای تعالی و در چهاران
دیده خدای تعالی قاهر بر الله و فانی از ماسوی الله شوند ایشان از حق است و گفتن ایشان
باحق با او گویند آنچه از او می شنوند و و لا یبالی من کما ان یخبروا الملائکه و من هم و انما انک

خدای تعالی بعد پیغمبر صلوات که امر کند شما را به انکه فراموش نکنان را و الثین را بپوشان
پیغمبر را خدا با آن تخصیص ملک و بی بجهت آنست که بعضی پیشکان ملائکه را می شنیدند
و هر چه و نصاری پیغمبر را که بعضی و غیر براند آید من کذب الکفر یا مسفر یا بدان پیغمبر
شما را بپوشیدن حق و شرک آوردن بعد از آنکه من مسلمون بعد از آنکه هست شما اگر
نهاده گان مرد بن اسلام را و و اخذ الله ميثاق الثین و برادکن چنین و اگر بخت خدای تعالی
همان و عهد پیغمبر را و و اخذ ميثاق تابع الیها الذ و ان ميثاق اعطست که حق
از عهد پیغمبر است که شما و ایم شما ایمان آید به محمد صلیه و مضمون ميثاق چنین
است لما اتیکم من کتاب و حکم هر چه بدیم شما را از کتاب منزل و فهم آن فما انکم
رسول پس بیاید بشما و رسانده از نزد من کما من محمد صلیه مصدق لما معکم باور دارند
مسئله را که با شماست از کتاب و حکم لما اتیکم من کتاب و حکم هر چه بدیم شما را ایمان آورید
نهی و باری کنید او را بهین خود را اگر در زمان شما به در آید و لا باظها رصفت و بعد
از ایم خود را بیاری و فرماید قال کتب خدای تعالی بعد از ایمان بعد از ميثاق بر ایشان
افزودم و اخذتم علی ذلکم اصری آفران کردید و و انما انکم که قسم عهد پیغمبر
که آن وفا کنید قالوا انما انکم اقرار کردید و و انما انکم ميثاق قال فاستشهدوا
فرمود خدای تعالی که گواه باشد بعضی بر اقرار بعضی با ملائکه را فرمود که گواه باشند بر اقرار
انبیا و انا معکم من الشاهدین و من که خدا بر شما گواهانم بر اقرار فمن کونی لیس هر که
بر کرده و اعراض کند از ایمان ندین رسول و نصیر کردن و و یحتمل ذلك بعد از ان عهد
و ایمان تا اولینک پس آنکه و معضیان هم الفاسقون ایشان بیرون رفتگانند از ایمان
ایمان با این مقام عهد و ایمان افقیر دین الله یخون آفران دین خدای تعالی بعد از ميثاق
و بعضی بقیه بخواند ایمان شکنان فیعبد دین حق مصلحت دین دیگر و و انکم من
فی السموات و الارض و حال آنکه میخدا بر کردن نهاده است هر که در آسمان و هر که در زمین
است طوعا و کرها و بکوهت یعنی اگر بخواهند و اگر نه پس و انکم افران نهاده و گفته اند

که برای پیشکش خدا ساخته اند و در کتب پیش ازین بنوت عبادات بوده اما اوایل
خانه است کحق بقدر مبارک گردانیده و مؤمنان و زیاده او را سبب رحمت و هدایت صاحب
کمال و مبارک است و دانه شد یعنی بسیار رفیع و کبریا و خیر و برکات را واحد است کحق بهم
مبارک که باشد و مؤمنان و زیاده او را سبب رحمت و هدایت صاحب کمال و مبارک است
طواف و نماز بر این عبادات یکساله که در پیش مکه واقع شود و هندی للعالمین
و این خانه خداوند هدایت است معالمان که جمع قتلها نشانده می سازد یا
را و نمایند است سلمان از این هشت فیه آیات بخت درین خانه و درین
نشانها روشن است یکی از اینها مقام از هم و آن سنگ است که از قدم خلیل الرحمن بران
بوده و آن یک این یک چهار این است اول تا پیش آن سنگ از قدم ابرهیم و دوم محض کردن
قدم آنحضرت در او تا کعبین سووم بقارقم مدتی متناهی چهارم محفوظ ماندن
آن سنگ با وجود کثرت انعامی آن در کمر و من دخلکان است و هر که در آن در خانه
باستادن از قتل و عمارت یعنی گناه کاری که دست تعرض از روی گناه است نامادامی
که در خانه باشد و کثرت داخل حرم چهار آدای حج و عمره نیست از عقوبات و مکافات
جل می که قبل از حج مرتکب آن شده چه آن بقول اصح مفسر است ابو الخ صوفی
گوید شش طواف خانه می کردم و بغایت وقتی صافی داشتم که می خدا با تو فرموده که درین
دخلکان است احرام را چه چیز اعمین باشد هفتی آواز داد که آمنا من النار صبی که
مقام ابرهیم را یک آیه داشت و امن داخل حرم را آیتی دیگر و اول است که از مجموع آیات
بنیات در او ذکر کرد و باقی را منظوری ساخت تا دلالت کند بر آنکه آیات بسیار است
و ذکر آن سخاوت از حد و شمار و معسران بعضی از آنها را ذکر می کند چون میل قلوب
بدان اختصاص آن بقدر مؤمنان و آنکه خلد تحب خانه خدا را کرد و هیچ برده
برایم خانه تقسید و هر کس طواف کند باشد و هر که نظر خانه کند اله دیده او
اشکبار شود و او را یاه شب در حلقه آن حاضر کردند و چنان طواف آن مالک باشد

و امثال من آیات واضحه بسیار است **بیت** هر چه کنیم در اوصاف وی از روی کمال
هر چنان هیچ نکند که صد چندان است **بیت** محققان گویند شخص بن خانه که در مکه شد
انسان حجت منظوری و لکن نظر الی ملکوتکم موضوع شد خانه دلست و جمع اجزا
وجود برکت دل بحق راه باند چه هرگاه که اسفند لوا مع نظرات تعلیلات برای ردل
افتد آنرا باضاح و انوار الشرح از صفحه رجه اولایح کرد و بسبب صفت و لکن یعنی
قلی عیدی مصف کت مظهر اسرار بی سمیع و بی بصر شود و درین خانه عبادات است
که طائب باها بر طوط است دلال می کند و مقام ابرهیم که مقام باشد یکی از اینهاست
شیخ شلی هم فرموده که مقام ابرهیم خلت است و هر که بدان مقام آید از همه آفتاب امن
کرد و در آمدن بحرم صورت سبب است از بیع دشمن و دخول در حرم معنی را سبب
ایمی باشد از شمشیر و قطیع دوسان عاشقان را و هیچ المی از الم فراق زیارت
غیت **بیت** بتبعم که زنی باکی ندارد بهر چه ایم کثرت طاقت ندارم و لله علی الناس
و م خدا راست بر مردمان فید خانه کعبه من استطاع الیه سبیلا هر کس توانائی
دارد بسوی او یعنی بسوی بیت از جهت راه و استطاعت بقول امام شافعی زاد در خط
است و بقول امام مالک محبت بدن و قدرت بر مسی و کسی که زاد از آن حاصل
و امام اعظم محبوب زاد و داخله وصحت را استطاعت گوید و امن طریق نیز شرط است
و من کفر و هر که کرده و بفریضه حج فان الله غنی عن العالمین پس بدستی کعبه ای
بعدی یا زان است از همه عالمیان قل یا اهل الکتاب بگو ای اهل کتاب که کتاب است که در عبادت
الله حرامی پوشید و با مسکر و بید باشند که کعبه ای بعد در وجوب حج و ستاده و الله شهادت
علی ما نعمنا من و کعبه ای بعد مطلع است و گواه بر آنچه شما می کنید از کتمان حق و کذب آیات
رانی قل یا اهل الکتاب لو تصدقون عن سبیل الله بگو ای اهل توبه و توبه بجا می
دارید در راه کعبه ای بعد که در اسلام است و مع می کند من آن بر کسی که بگوید
بجای بعد و در حق قبول کرد و مراد عمارت را بر سر و رفقای اویند که هر چه ایشان را بگویند

خواست می خواند و بیخودها عوجا می طلند برای آن راه راست کجی و انحراف نهود
مسلمانان را کنند درین شما یکی هست یعنی این شخص که متابعا و می کند آن بغیر
موجود نیست و وصف او بر وجهی که تحریف داده بودند با اهل اسلام می کشد
حق به فرمود که یکی می طلبد از دین اسلام و آنتم شهداء و حال آنکه شما که اهانند
انکه راه راست و دین است و اسلام است و از روضه یعقوب علمها السلام
و استمعه و ما الله بغافل عما تعملون و جدای بعد بجهت از انچه شما می کنید
یا ایها الذین آمنوا ای کسانی که ایمان آورده اید خطاب با جماعه انصار است
که می گویند ان تطیعوا فریقاً من الذین اوتوا الکتاب اگر شما فرمان بردار و می با
را از یهود که شاس این فیس و احباب و نید بر حق که بعد از انکه کافران بار کرده اند
شما را پس از ایمان شما نا که مدکان یعنی که متابعت شاس و متابعت او که شما را مرن
سازند و این شاس جهودی حقود و حسود بود پیوسته جوی و بد گوئی
مسلمانان کردی و خواستی که شک تفرقه در مجمع یکجهت انصار اندازد و ایشان
دو قیل بودند اوس و خزرج و در جاهلیت میان ایشان حرب و قتال دائم بود و چون
مسلمانان شدند و آن حضومت بود و اتحاد مبدل شد شاس از روی حسد
تدبیر آنکه که همان طریق عداوت میان آن دو فریق تازه کرد و شخصی را فرمود تا در
میان حیوانات اوس و خزرج بچسبند و از واقعات بعثت که در حق عظیم بوده بین
الثقلین یعنی در میان افکند و فصد که دران امام مشتمل بر مذمت خدیج گفته بودند
تخوات چون ذکر بحار به در میان آمد و ایات فصد که دران امام مشتمل بر مذمت
خدیج گفته بودند الفصد چون ذکر بحار به در میان آمد و ایات فصد عبا مع
خزرجان رسیده از غلبه آنفکلی ایشان نیز میان بحار و اوسیان کشود و باوسیان
تعلیل نکرده آغاز شب خزرجان کردند و کاران مجادله محققه کشید و در لیلان طرفین
مضار و مقابلد در میان بحار به بسیار شدند و آغاز نیز انداختن و تیغ زدن کرد و بحار را از

مع

معركة هجرا انکشتند و نیک جانب کرومی در زم بردار و در مکر سوی جمعی در نیک
و ناز در افتادند هم چون شمشیر نگران نکر و نیزه و شمشیر بران فی الحال حیران
اینکه انانزل شد و چون آخر عالم صله معرکه ایشان در آمد و فرمود که با وجود آنکه من در
میان شما امر داعیه رسوم جاهلیه نمیکندارید و پس از انکه خدای به شما را با اسلام کرامی
ساخته طریق دین داری فرمودند که خدای بعد چه می فرماید پس از انکه
را بر ایشان خوراند فی الحال اسعفار کتان سلاخها بر بچند و اشک در آن یکدیگر
دیکتا اگر کشد دانستند که اگر فرمان یهود می برد از ایمان کفر باز می کردند حق بعد
با ایشان برین وجه خطاب می فرماید و کف کفر و کفر کافر می شوید و آنتم کفای علیکم
آیات الله و حال آنکه شما نید که بر شما خوانده می شود و آن وقت که رسول و در میان
شما است رسول او و من تعصم بالله فقد هدی الی صراط مستقیم و هر کجاست
رند بدین خدای را کتاب او پس بد رسی که راه نموده شود دسوی راه راست با آنها
الذین آمنوا ای گروه که وندگان از اوس و خزرج و انقوا الله حق تعالی بر سید از خدای
نعم خواجه سرای فرسید است نزد اگر علمای این آیه مفسوخ است چه نقوی برین
که حق آن باشد هیچ کس با آن غشوند بولا پس عا نه الکلی با این مشیت از او است
رفع نموده و ناسخ آن آیه فرستاد که فاقوا الله ما استطعتم به هر کاری که بدین
مغفار که مقدور شماست و لا تخوفن الا و انتم مسلمون و میرید مکر آنکه شما مسلمان
باشید لفظی بر پیوست و افع شد اسافی الحقیقه امر است بر حقیقه اسلام نام
مسلمانی میرید و اعظموا اجل الله خیرا و حاک در زید ای انصار بدین خدای
تم کجیل المسین است هم شما و بقول بعضی جیل است انما اول است و
حضرت پیغمبر صله امر می فرماید که همه جمع بر اینید در اعضا مبدل
سند انام علیه الصلوة و السلام چه می نکره ظاهر و لطف حاک در جیل
حضرت رند در ان مقصد اصلی توان بود و در مطلوب جصیتی توان رسد

حقا که می متابعت سند رسول صلو هر که کسی بمنزل مقصود می نیافت از هیچ
در هیچ دری رو نمیدهد آنها را اگر استیانه آوردی دل بافت و لا تقدر قوا ویرا کند مشهور
از خدمت وی واذکر و انعمت الله علیکم و یاد کند نعمتهای خدا را که بر شما افاضه کرده و آن
اسلام است و قرآن و هجرت پیغمبر و بلدان ایشان از کتب اعداء آنها را یاد آید که خود
شما با یکدیگر دشمنان که سینه حرب می کردند و الف بین و لغو یکدیگر خداوند می بود داد
میان دلهای شما برکت اسلام و مینماید خواجه نام علیه الصلوة و السلام فاستخیرکم فی
أخوانکم گشتید رحمت خدای تو را در آن یکدیگر و گشتید علی شفا حقه من التار و بودید
شما بواسطه خلافت و جهالت بر کفار و معالکی از آتش دور رخ یعنی مشرف بودید و رفیع
در آن و اگر از بعد از آن حال شما را در یافتی هر آینه بدید رخ می یافتند که شما را از این
رها شد خدای بعد از آن حفر را از آن آتش که از آن هم چنین که بیان کرد احوال شما را از عرف
قدیمی و الف محمد بن محمد بن الله که انابه بیان می فرمایند خدای مع و روشن می گردانید برای
شما دلائل و حدیث خود را لعلکم تهتدون تا باشد که شما تابانید بطریق هدایت و لکن
سکیم آمد و هر آینه دانند باشند شما که می که ایشان بدعون الی الخیر بخوانید مردمان را به
نیکویی یعنی با اسلام با احوال و مؤمنان با یکدیگر جمع می آیند که این داعیان مؤمنانند و خلق
و داعیان خدای بعد از آن خواهند بود بالمعروف و نه عن المنکر و بفرمایند
نیکو و باز دارند از منکر معروف است که عاقل کتاب و سنت باشد و مخالف آنکه مخالف
قرآن و حدیث بود و متوجه محققان معروف حدیث حق است و منکر صحت نفس و اقلان
و داعی خیر و امر معروف و نهی منکرند هم المفلحون ایشان رسکوارند و لا
کین تقوا و میباشند ای مسلمانان مانند آنان که مشرف شدند و عبادت
بود و نصاری که در میان هر یک و قیام پیدا شد چون عنایه و سامی و موسی که انداز
و مسکانه و دستور و میان پیغمبر از نصاری هر فرقه دشمن فرقه دیگر و اختلاف
بلافاکند بود در بین خود بعد از آن بعد سال از موت موسی علی نبی علیه

و برانده خوردید بر آنچه بشمار رسد از قتل و جراحت و هزیمت و الله خیر بما عملون
و خدای نعم طاعت است بر آنچه شما میکنید ثم أنزل علیکم من بعد الفجر تسبیحاً
تسبیحاً از پس اندوه و ملال است تسبیحاً امن و آرامشی و آن چه بود خدای سبک کردی
نویسند یعنی در می بخشد آن خواب را طایفه متمم کرده می و اوستما که مؤمنان حقیقی
بودند در میان می گوید که این خواب صحیح را بود و مرتضی علی علیه و صدیق و فاروق
و طلحه و سعد ابی وقاص را از بهر حرا و جوارح ابر حشمت و سهیل ابی ریحان را از اینضار
بعضی نیز بر این داخل کرده اند و فائده نغاس عود و قرب ایشان بود و بعضی از ایشان
و طایفه منهم قد اهتدوا انفسهم و کرده می دیگر چون معت بن قشیر و لحنی و که
مناقب بودند در غم افکند بودند ایشان را نفسهای ایشان نظنون بالله غیر الحق فلن
الجاهلیة کان می بودند خدای بعد از او و با سزا کانی که اهل جاهلیة را می بود که هم
محمد صلو با تمام نخواهد رسید بقولون هل لنا من الامر من شیء میگویند ما را امر
بر رسول انکار بعضی ما را نیست انکار و ظرف و صفت که رسیده داد بود هیچ چیز یعنی طمع
علیه داشتیم لنکر او سفیان و منیر شد و فو فی آفت که این می را گشتند قتل بنا الخراج
او در جواب گفت هل لنا من الامر من شیء یعنی ما را در کار ایشان هیچ اختیاری نیست گفتیم
از حدیث بیرون می بردند ما را قبول نکردند قل ان الامر لله بگوید کسی که همه کارها
از عین و هزیمت مرده است و بفرمان او است تختون فی انفسهم ما لا یعرفون
لک نهان می سازند منافقان در نفسها خود شکوک و شبهات آنچه انکار را میسوزند
کرد برای تو بجهت خوف از عیش مسلمانان ما به کشف عطا و رفع جواب از فعال
فتنه و نیک فاسد ایشان بقولون لو کان لنا من الامر شیء میگویند در خلق با
یکدیگر اگر بودی ما را در کار خود چیزی یعنی بهره و نصیبی با اگر دین حاجت بودی ما
قتلنا ههنا آنچه گفته اند یعنی اصحاب ما مقول نمی کنند و هزیمت می آید و می
رافت قل لو انکم فی سبی کم بگو اگر بودید ای منافقان در جاهای خود و میخواستید

که با ما بیرون آید پس تا الذین کتب علیهم القتل الی مضاجعهم هر آنکه بیرون آمدند
از میان شما آنکه در منزل نوشته شده است بر ایشان کشته شدن بسوی کشتن که خود
تا اگر آنها مختلف می کردند هر آنکه مومنان که خدای مع قتل نماید دست ایشان مقرر
ساخته بیرون می آمدند بعد از حرب و مضاجع شرک پس خطاب با مومنان می
و میاید که بعد از عقی و الهی که داشتند انش و آرامش بر شما و سعادتی و سعادت او
و انی که دید و لیکن الله ما فی صدورکم و برای آنکه ظاهر کرد خدای مع آنچه در
سینه ها شماست از اندیشه و التمس فی قلوبکم و دیگران با آن و خالص سازند آنچه
در آنها دارند از نیتها و غرضها و الله علم بذات الصدور و خدای مع به آنچه در
سینه ها شماست از اسرار و حقیقات ان الذین تولوا انکم هر آنکه انسانی که روگردانیدند و
عنف رفتند یوم النقی الجمعان آن روزی که روی بر روی آوردند و در بعضی مسلمانان
و کافران در حرب احدیما استلهم الشیطان بعض من السوء اجرا ان نیست که بغیر
ایشان شیطان یا از ایشان طلب زلال کرد و فهمان وی برود و نشانه بعضی از آنها کرد
بعدند یعنی بمجا الفنا من رسول و لقد عفا الله عنهم و بدستی که خدای مع در گذارد
از ایشان این گناه را بجهت توبه و اعتذار ایشان ان الله لذو فضل علی المؤمنین
بدستی که حق تعالی امر نکاست و در بار عیالی که گذرد در عقیه که کار نایبها الذین
امنوا ای که روگردانندگان لا کوفوا الذین که و امیاسید مانند کسانی که کافر شدند
یعنی منافقان و قالوا لا حول لهم الا ضررنا فی الارض و کشتی برادران کشته خود
لستی با نفسی چون رفتندی در زمین برای تجاره و خریدندی او کافرانی را بودند
غارتان و جهاد کنندگان و کشتندندی او کافرانی که ما ما فاقوا و فاقوا که بودند
تر و ذلک ما نزدندی در آن سفر و کشتندندی در آن حرب پس شما ای مومنان محال
ایشان کنید درین قول لیجعل الله ذلک حسره فی قلوبهم تا که خدای مع از مخالفت
شما را با کجایان ایشان که اگر با ما بودند ی تلف نشدندی در بعضی و اندوهی در دل ایشان

عفو

والله یحیی و یمیت و خدای تعالی نعم بر شما می دارد نه بخود و نه بر منی و می و می و می و می و می
والله بما تعملون بصیر و خدای بعد از آنچه شما می کنید ای که ویدکان از صبر و ثبات
بنیاست و لیکن قتلکم فی سبیل الله و خدای که اگر شما کشته شوید در جهاد او
متمم لغفره من الله و رحمة خیر مما یجمعون و بعد از درخشندگی خدای تعالی
شما را فراتر هر گزانه امری و محبتی از او بهر است از آنچه جمع می کند از مال دنیا
و حفظ بعث می خواند یعنی امرش و محبتش خدای مع شما را خوشتر از آنچه
کافران هم می آرند متاع دنیا و لیکن متمم او قتلکم و اگر عیبید درخشندگی خدای
تعالی را کشته نشوید در کار بار لای الله لکنکم و هر آنکه بسوی خدای مع که معبود
شماست حشر کرده شوید عفا کونید اگر هر که در باید شما را ای محالقت کنندگان
یا نقش و هوا یا شهید گردید شمع ریاضت در طریق لقا پس شما را حشر بر آنس خواهد
بود که دل و جان در راه او بذل کرده اند نه بغیر او آنچه گفت اذ کان المسلم الی الله طالب
المسیر الی الله **بیت** که هر که رسید حیا هر ایم که از ایم نیست می شما سیم سر
کان بره نفرایما است متا است را صبر و صابریه فیما رحت من الله لکن هم لیس
بر بهر بخشایشی که از رسید از حق تعالی تو کشتی ای من هر زمان که در آن وقت
بود که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله بعد از مراجعه اهل هر یک با ایشان تعلیم و تدریس
نمودند بلکه مرا سمع بخوبی و لو انهم خوش خوشی نسبت با آن جماعه رعایه عوی و حق
هم می ماند که و سخی و سخی می بود و لو کنت نطا علی قلب و ک
میودی نورشت کوی با سخت کوی با حفا کشت سخت دل و نامهربان لا یفعلون
حولک هالک اصحاب تو را کشته شدند ای از شدت تو و با تو می شدند و قاعف
صنعم و استغفر لهم پس در گذار ایشان بفرستی که در خدمت تو کردند و امرش
حق از من برای ایشان اهل الی که در ادای حقوق من و بریدند و ساق و هر چه می آید
و مشاورت نمای با ایشان در کارهای که از حق تعالی حکم صادر شده و کلی

گویند مشاوریت مخصوص بود به امور عمارت و در مقابل کار و ادوات است فمن عمل على الله
ليس يحون قصد كائنه كدي بعد ارشاد است پس توكل بر خداي تبارك و تعالی
ان الله يحب المتوكلين بدرستی که خداي بهم دوست می دارد توكل كند كه امر ممكن
حقیقی کسی است که از تحقق ترسد و جریا و امید و استناد آن بنصره که الله فلا ظالم
لكم اگر خداي بعد شما را نصرت دهد جهانی در حیرت بدو واقع شد پس بنامش
عنه كند و شما و آن بخند لكم و اكفر و كذا به شما را چنانكه در خان احد و فوج یافت
ثم قال الذي ينصر که من بعد کسی گیت الکر که شما را یاری دهد از پس و و کما
او و علی الله فليست كل المؤمنون و هر کرم خداي تمام باید که توكل كند و کس که
و ما كان ينبغي ان يفعل و نباشد و سزاوار نبود مرغبی بر آنکه خیانت کند بعضی از اقربا
صحابه را از غیر صلوة درخواست می نمودند که ما را از هر غیبت که افتد نرا ده از
حضرت صفاء خبری بدید آید که خیانت بعضی در غیبت صفاء بود و گویند
از صفاء بود یکی با طبیعت شرح که شد جمعی بکلمان از روی بفاق نسبت
انصر صلوة کان بر چند حق بعد از امت حریف خود را خصوصاً از وقت جمع انبیا
عجل الله فرجه و یاری کرد و دایره فرمود که هیچ بعضی در غیبت خیانت نکند و من
تعلل انما فعل و هر که خیانت کند در غیاب ما باید بکناه آید خیانت کرده است
بانبیاء و آن حین برادر کردن يوم القيمة روز قیامت و علی و سید الشهدا بدانند
باید اگر چه سوزنی پادشاه باشد در اخبار آمدن که شخصی بعد از غیبت رسیده
که قبل از قیامت بوده در حضرت رسالت صلوة آورد آن حضرت قبول نکرد
و فرمود که ما دان تا قیامت یاری نمی توانی كل نفس بما كسبت پس تمام داده شود در
آمر و هر شی با جزای انچه کرده باشند از غیر و شر و فحش لا یظلمون و انبیا هم کرده
نشوند در وقت جزا انما اتع رضوان الله آیه که یاری کند خشنودی خدا را
نه لظلمون باشد یعنی نباشد که نیا سبحانه من الله هم چون کسی که از کردار خشنمی

از خداي نعم بسبب خیانت و ممانعت جهنم و آرام جای او باشد و درج و پس
المصیر و بد جای را گشتی است دوزخ هر درخت است عند الله بر انبیا و اهل ایمان
که ناسخ رضوان حق اند خداوندان با هم بداند با مرادین است در جهنم و در
خداي نعم و الله نصیر بما فعلون و خداي نعم سناست با نچه میکند مردمان
از ایمان داری و خیانت گزاری انقد من الله على المؤمنین هر آنکه تحقیق صفت نهاد
خداي نعم بر کرد و دیگران اذ بعث فیه رسولاً من انفسهم چون فرستاد در میان
انبیا پیغمبری هم از ایشان یعنی از آدمیک سئلوا علیهم آیه می خواند بر ایشان آنها
و آن باشند آنها تو حید و نیز گفته و بارک می گرداند از و فاش مقصود طبعه بر شجاعت تابع
احکام شریعت باز گوید از ایشان در اسکندریه باک از ایشان به صلاح می ورد و با یکی ایشان
کوهی میدهد و تعلیه الکتاب و الحکمة و می موزد ایشان و از آن با عارف شریع
و حدیث با معارف عقلیه و آن کافران من قبل لقی ضلال مبین و درستی که بودند
همه مردمان بشنیدن رسول در کوهی ظاهر هوای حق را می دانستند و بر باطل
دوری میبویان شدند و نه از باطل دوری میبویان شدند تاریک بد ظلمه باطل هر دهان
عالم را ی روشن و نور جو گرفت اولما اصابتکم مصیبه آیه که که بشمار سیدنا عیسی
از هر غیر و قتل و جراحت از عادی و حال که قد اصبتم مسلمها رسید به غیر ایشان را
و حیدان یعنی یافته بودند از کافران دور بر چه ایشان را در احد هفتادین از شما
گشتند و شما صد هفتادین گشته بودید و هفتادین اسیر گردید و فتم انی هذا و گفتند
از روی جزیه که این از کجا میار سیده و ما مسلمانانیم و پیغمبر خدا در میان ما است قل
هو من عند انفسکم نگویان که شما را پیش آمده هم از بیک شما است که نا فهمانی گردید
و از پیغمبر و آنکه از بیک مرکز غوره روی بطلب غنیمت آورید ان الله علی
کل شی قدیر بدرستی که خداي نعم بر همه چیز از فتح و غنیمت و قتل و هر یک تواناست
و ما اصابتکم يوم النقی الجوعان و نچه شما رسید از مکر و هاست طابع شما را بر روی

من خلفه از سر ایشان و امید می دارند که بر ایشان رونند و در کرامت ایشان شریک
شوند یا شاید ایشان برای آنست که بر احوال اخویان خلاف صاحب و قوف
شده بقیین میانه الاخوف علیهم ولا هم یخونون آنکه هیچ ترسی نیست برایشان
از آنچه در پیش ایشان خواهد آمد و نیاسند که اندوهناک گردند بر مفارقه دنیا و آنچه
در دنیا دارند لن یستخفوا من شیء من الله و فضل شادمانی می نمایند چنانکه قافض
شده از حق نعم بر ایشان یعنی توان اعمال و افرین بر آن نعم بقدر استحقاق باشند
و فضل آنچه زاندر آن بریند از زانی دارد و ان الله لا یضیع أجر المحسنین
و دیگر فرخ دارند شهادت آنکه خدای عز و جل بجز آنکه در کار هر مؤمنان
موجود و شاهد الذین استجابوا لله و الرسول انان که از روی صدق حاجت
گردند فرمان خدای تعالی و رسول را که وقتی که بخواهد امر کرد و آن چنان
بود که چون ابوسفیان از احد باز گشت سید عالم صلیه علیه و آله از آن گشت
بود هفتم شوال مدینه فرمود و صباح یکشنبه بفرموده ناشر گریان احد جفت
دشمنان آمدند هر که در معرکه احد حاضر نبود بدین غرضه و چون بیاید صحابه با خود
ضعف و جراحت راه می گشتند و در جملت اسد معسکه همایون مقرر شد
شب دوم شبه آنش بسیار بر او و خه تا صلیت اهت لشکر اسلام با حیا و قیابل
عرب رسیده دانند که ایشان را عجز و انکساری نیست حق تعالی باین میباید آنها را که
اجاب خدا و رسول گردند من بعد ما اصابهم الفتح از قبل آنکه رسیده بود با ایشان
حزینا للذین احسنوا منهم ما کانوا که بگوئی گردند از ایشان بوفای عهد
و اتقوا اجر عظیم و بر سیدند از غضب خدای تعالی در مخالفت یکسری مردی
بر گشت یعنی بهشت آورده اند که ابوسفیان بعد از رجوع بناستی روی بخود و عزمی
استصال لشکر اسلام عزمی معاودت تصمیم داد ناگاه خبر رسیدن آن حضرت
بجمل الاسد با و گفتند هر اسی در دل ایشان افتاد از روحاری هر عزمی آورند

در راه قافله بخار با طایفه عرب بادیه که مسوخته مدینه بودند بسیار نمود که بخواه با
هر جامه چند را باین سبب که ایشان بالشکری راسته باز گشته اند و حال و قتال بلکه استصال
خبر از ایشان بستر اند آن جهت بجهل الاسد با و اهل اسلام ملاقات نموده بفرموده او
سفیان طرح خود بفرموده آنکه ندانند از این مسلمانان را که با فتنه بهیچ حال لشکر و اهل
مجبانی حال و صراحت ایشان را می یافت بلکه در موارد صدق او و در جواب ایشان بر کلمات
حسبنا الله و نعم الوکیل باز دادند و حق بعد در صفت ایشان میفرموده الذین قال لهم
الناس احلوا الذل ان اباسد که از جهت تقوی گفتند ایشان را امر و مان یعنی بخار را
ان الناس قد خفوا لکم بدین سنی که ابوسفیان و امی اب و جمع شدند اند و متفق الکلمه
گشت برای قتال شما فاحتملوا هم بفرموده ابوسفیان که شما را با آن جماعه
طاقت است نیست فرادهم انما لا یسیر باده گردانند ندان مؤمنان را صدق تقوی بر ایشان
دیگر خود را نرسیدند و قالوا احسبنا الله و نعم الوکیل و گفتند نسبت به
ما را خدای تعالی باری دهند و کفایت کنند و بگو کار کردار است حاضر بر روی دیگر
و نزد بعضی این آیه را گشت و آنچه بعد از او است در حرب صغری و بزرگ آورده
اند که روز احد ابوسفیان در میان شجاعت خود کرد که بجا حرب ما سال دیگر در
موضع بد است و شب و صبح فرمود که در جواب او بگویند که چنین باشد دیگر سال
نزدیک موعود رسید ابوسفیان تشیمان شدن نعم این مسعود را معز کرده گفتند
روا لشکر اسلام را نیز ساند از فریق و حیان سازد که عیان عزمیت او مقرر شد
گشتند بفرموده بر شرب آمد و هر چند مقدماست تقوی بفرموده امیر اکرم لشکر که اهل
و اتقا و تربیت داد جز جواب حسبنا الله و نعم الوکیل نشدید و حضرت با حیا و اهل
و جمع دیگر که هر روز با اصد مرده بودند بر رفت و هفت روز آنوقت نمود و از راه
قائم گشت و در معاملات سود بسیار بدست آمد و گفتار او هم لشکر اسلام بدین
موضع نیامدند حق نعم این ایشان فرستاد که و بر این تقدیر این طایفه را با خبر گشتند

از قافله ایجاتم باشد و هر تقدیر با منی اوستغیان و استعاضه و تهنیت حال و
انیت که قاتلوا بعد من الله و فصل پس از کشته بقول اولی از جمله الا سیب
و بقول ثانی از موضع بد دعا فنی تمام با نقاب لاکلام از خدای بعد و از عیسیم
سور فرستد ایشان را مکر و هلی از قتل و جرح و زخمی بکشد سلامت رفتند و کرامت
آمدند و انفعول بخواه الله و پیروی کردند جنس و دی خدای هر یک همان برداری
رسول الله و الله ذو فضل عظیم و خداوند نعم خداوند فضل بزرگست مدفع
مشرکان از مومنان انما ذلکم الشیطان ضحوف اولیاءه فجزان نیست کرامت
تخوف شیطان بودی میسازند و دستان خود را یعنی انچه اعراب با اهل قافله
با نغم می کنند از کشتن شیطان الفکر ده بود تا برسانند منافقان را و از لشکر پیغمبر
روی گردان شوند و آن صورت سبب شکست کار مسلمانان گردد و فلا تخافوهم
و خافو ان کستم مؤمنین پس شما ای مومنان بر سیدان اولیای شیطان و پیغمبر
از من در مخالفت اسیران اگر هستند شما تصدیق کنند که آن صریح و عید و لا
تخفوا الذین یسارعون فی الکفر و باید که آن فیهال کفر است و انکه میشانند
در برای دادن اهل کفر چون ابن ابی و منافعان او که از جنگ احد خلف و فرزندند
مرا فرزند گدا شدند انهم لن یقرؤ الله شاکر مدسی که ایشان هر که زبان میسازند خدا را
یعنی دوستان جناب اجیری شب مسارعند و کفر بیدار الله الا یجعل لهم می
خواهد خدای تعالی که بزرگوارند ایشان را یعنی ندهد خطای فی الاخره بهر در توان
آن جهانی و لهم عذاب عظیم و بر این مسارعان از عذاب بزرگست یعنی بسیار
و همیشه ان الذین اشتروا الکفر بالایمان مدسی که آنکه بخیر بداند که را یعنی
بدل کردند ایمان کن بخرید الله شاکر و بر این کند جناب اجیری شب مسارعند
بر آنکه صبر ایشان عانه گردد و لهم عذاب عظیم و بر ایشان را عذاب و بد ناله که الم
آن بهلکهای ایشان رسد و لا تخسبون الذین کفروا و بر بیدارند انکافی که کافرند

از یهود و نصاری و مشرکان و منافقان انما علی لهم خسران انفسهم که ما در یک
میهم ایشان را بهتراست مرتضی ای ایشان را انما علی لهم خسران انفسهم که ما در یک
که ما در یک میهم ایشان را تا زاده کند که راه را و درین باطل خود شایسته و زند
و لهم عذاب عظیم و بر ایشان است عذاب خوار کنند و رسوا سازند و ما کان الله
لینذر المؤمنین علی ما انتم علی خدای بعد بر آن نیست که بگذارد مومنان را بر
آنچه می گویند ای منافقان بر این از طعن بر ایشان در حق و استیلا ایشان
در آشکارا بلکه صرف حکم الهی نقد شما را بر محاکم امتحان نهند حق بی شما الخیث
من الطب تا وقتی که جدا کنند بیدار که الودیه نفاقت از آنک یعنی مومنان محصل
و این نیز با جهار باشد با مخالفان تخلف نمودند که با اعدای دین مقابله کنند و در
روز احد با اظهار سحر و فوات سرای ایشان که بطریق روحی سید عالم صلوات معلوم
کرد و صحابه بران اطلاع یافتند و از جمله مکلفات صحابه اهل یقین آن بود که در
وقتی که پیغمبر ماصلمه فرمود که است مرا بصورت و حلیه من نمودند و همان مشابه
ذرات در یات آدم صغی علیه عموده بودند و برای الهام معلوم شد که کدام از ایشان
اسلام قبول کنند و کدام در آید ضلالت سرگردان بمانند و منافقان با یکدیگر می
گفتند که محمد چنین دعوی بلند میکند و از حالات دل منزل ما عاقلست اگر
راست می گوید که علی الفتن یا ما بگو که کدام محصل است و کدام منافق آید آمد
و ما کان الله لیطلعه علی العیب و حیث نیست که خدای بعد مطلع گرداند شما را
ای منافقان بر آن سر پوشیده که کدام ایمان آورده و کدام کافر ماند و لیکن الله
بختی من رسوله من لشیاء ولیکن خدای بعد بر این برای اطلاع بر آن از و سنان
خود هر که را خواهد فاضلوا بالله و رسول پس شما ای مومنان بگو و بعد خدای
نعم بر آن وجه که او متذکر است بعلم عیب و باور دارید رسولان او را که بندگان برگزیده
اند و میشانید که خطاب با کفار یا منافقان باشد و ان یؤمنوا و یقرؤوا و یؤمنوا

گفید بر این وجه و بر هر زبانی از افرومانی تا در شرک و فساد قلمک آجر عظیم پس شما را با
شرعی بزرگ و لا یحسب الذین یحکمون بما آتاهم الله من فضله و نه سبیل زندگان که
از دناست همت بخلی میکند بر آنچه حق نعم از مال دنیا به ایشان داده از فضل و
که خود هو خیرا لهم که از خجل بهر است مرا شایسته بل نه چنین است هو
نشر هم آن خجل بدتر است مرا شایسته در دنیا بهر ذهاب و از اموال و هم در آخر
باستحقاق شایسته و احوال سبط و ثانی ما بخوانیم یوم القيمة روزی باشد که در آن
ایشان طوق کرده شوند به آنچه خجل کرده اند بپایان از ماله و از کوفه نهاده اند و ضحی
ایشان را وضع یافته و زیاده را حاشا چه در جنت آمده که هر که را حق نعم مال عطا
فرمود و لکن از روی خجل رنگ آن آید نموده غلیل و تصویر بکند روز قیامت مال آن را
و صورت بسیاری بزرگ که از بسیاری و شدیدی زهر موی بر سر او مانده باشد و در یک
سبیل بهر چشمهای وی آشکار باشد و چنین حقیقت ترین حیات است پس
آن ما را بیاید و طوق کردن او شده و کنار وی و دهی وی را بکمر و زبان
تقریب و قریح کشاده گوید که انا مالک انا کثرک من مال نعلام که بدین بیان لاف
مباهرات مزیدی و کینه توام که سبب آن طرح مفاخرت به اقران می انداختی
کنی را از دل بزرگ مال را بفکری زحیم مال تو ما راست در معنی و نیت
از دهن او که میراث السموات و الارض و مرخدا بر است میراث اهل آسمانها
و زمینها یعنی هر چه بر زمین و ملک آسمان و زمین بی دعوی مدعیان و مزاج منافع
او را مسلم مانند که من الملک الیوم لله الواحد القهار تحقیقان گویند که میراث در حقیقت
جستار گویند که ملک کسی در آید و پیش از آن در ملک او نبوده باشد پس میراث اهل
آسمان و زمین را به وجه مجاز گفتند چنانکه در دست ایشان و فی الحقیقه از آن
خداوند است و لله ملک السموات و الارض پس چون اهل آسمان و زمین میراثند عیان
او صاحب و یار رسد و درین سخن اشارتی هست که بخیل باقی نفس الامر مال

تست و آنچه دارد از آن حق است پس مال دیگری بخل و در زینت غایت ضلالت و زیاده
شقاوت باشد ت ای که بخل گیسو را ندانی خود را بوجوه مال جریسندگی
این مال جذاست صرف کن در راه او امساك مال دیگری و الله بما تعملون
خیر و خدای هم با آنچه شما میکند از انفاق و امساك داناست لقد سمع الله قول
الذین قالوا یدرسى کتبید نحن انما کفشد ان الله فقیر و نحن اغنیاء بدی
که خدای هم در پیش است و ما نماند که این چون آمد و فریاد الله و ضاحکنا حضرت
عبیر صله و بود آمد چه دان کفشد که خدای تو می آید است که از ما فرزند میکند
حق نعم این آیه فرستاد و از روی تهدید گفت منکت ما قالوا و دینا شد و میوسم
یعنی حفظ بفرمایم که بویست که ایشان قتل را ما و عمار را بخود اسناد کردند و
قلهم الانبیاء عبیر حق و دیگر خواهم نوشت کس که سلاف ایشان پیغمبر
یا حق و نقول ذوقوا عذاب الخریق و ما می گویم ایشان از دین مرگ تا بوقت
قیام ابرقور که چشید عذاب آتش سوزنده دلتان این سخن عدلی شما را بیاورد
ای که بسبب جهیزیت که از پیش فرستاده دستها شما را کرد بدی و تعلق فعلست و دیگر
ایشان را عاقل ایشانند و فعل ایشان قتل شما بوده و عباد عجل و امثالک و ان الله
لش یطراکم للعید بدیسی که این عفو به سبب آنست که خدای تو نیست مستحکم
برندگان خود پس چون شما مستحق عذابید از روی عدل شما را محض می سازد
الذین قالوا ان الله عهدنا لانا و دیگر شنیدند قول ایشان که کفشد که بدیسی که خدای
به عهد و پیمان فرستاده بیا یعنی ما را امر کرده الان من الرسول لک ایمان بیا بر
و تصدیق کنیم و فرستاده شما را حق با شما فرمایند تا کلام الشارک و معنی که میان و می
ما و باقی که بخورد آنرا کش بی امثال را بخورند و زبان را حلال بود و در وسط سخن
مکشوف السقف نهادندی و عبیر از زمان در میان آن خانه اسناده ملجبات
کردندی و عظامی اسرار از خارج بیت و سرها در پیش انداخته مستحکم بودندی تا

وقتی که قرآن مقبول شدی و علامه قبول فرمایان آن بود که آتش سفید می بود به آفرینی
مهربان از ایمان فروخته آمد در قرآن مجیدی و بسوختن پس جهودان می گفت که در
نقشه مذکور راست که جز بیان معجزات و بید که قرآن بهین و حدیث دارد حق نعم ایشانرا
الزام و نمود که قل قد جاءکم رسول من قبلنا بالنبأ و بالذی قلتم بیک تحقیق که آمد
پیشما و ستادگان حقایق بعد پیش از ظهور من به معجزهای روشن چون عسی علیهم و قل
قلتم و هم کس چرا کشید ایشانرا یعنی زکر که صاحب مذکور بوده و بسرا و محی را آن
کم صافتر اگر هستد راست که بان که متابعه صاحب قرآن می باید کرد و آن که در کتب
پس اگر بکذب کردند ملوک باشد و قند گذشت رسول من قتل کس بدستی که بکذب
کرده شنید و ستادگان پیش از توحیان و ستادگان که ایشان جا و بالنبأ و بالذی
و الکتاب المنیر آورده بودند چنانچه های روشن و معجزهای ظاهر و با عطر زاج و بالکم
شربت و کما آنها روشن کنند حلال و حرام کل نفس ذائقة الموت هر نفسی چشیده
مرگت و زود است ای اهل کذب و ارباب تضدق که همه شما این شریک محسوسید که
توفیق اجود هم تویم القیم و جز این نیست که تمام داده شود منتهای اعمال خود را
و غیر بخواسن از قبور من زخرج عن النار کس هر که یاد و کرده اند از آتش دور
و از جلال کینه و دما ورده اند به نیست فقد قاتل کس هر آینه رسکال شدند و بمراد
رسیدند و ما الحق الذی الامتاع الغرور و نیست زندگانی این حیوان مکر و خور
ناباید حیات دنیا ممانعی تشبیه کرد که خواندن در کتب و بایست و مراد است که بکتاب
دنیا سر دم را قرب می دهد و اگر حقیقت آن را کردند معلوم شود که به هیچ می ریزد
بندیدن اعتبار خاریست بر به گذر اجل پس نیست ایمین منشین را سرود
کس مشغول شود به هیچ و زودش کتلوت فی اموالکم بخدای نعم که شما آفرینش
کرده خواهد شد در صالحهای خوش اهل نیک بعد از هجرت به احوال عیدیه دست
نعدی بمال و صلیع هر یک که در مکه داشتند دراز کرده می فرج شد و هر که از ایشان

در راه بدست می آمد در آتش عقوبت و زند بدی سوختن حق نعم آیه و ستاد که هر آینه
ستاد را باها خود بقصان و تلف و انفسکم و در نفسهای خود بجهاد با امراض و غل
و کس معن و هر آینه خواهد شنید من الذین اوتوا الکتاب من قبلکم از ایمان که کتاب
بدیشان داده اند پیش از شما یعنی پیوسته و نصاری و من الذین اشرکوا و کس می شنوید
از آن کسانی که شرک آورده اند اذی کثیر یعنی بسیار یعنی آسانی که موجب بخش
خاطر باشد هم نیست با بغیر صلح و هم به نسبت خود و آن نصیر و اگر صبر کند
بر از آن گروه و تقوا و بهین بدین کتابات ایشان و با معنی حقیقی کنار بد و آن
ذات من عزم الکفر بدستی که آن صبر و تقا از اسوارهای کارها و دست و پستی
دشمنها آن با از حقایق ایمانست و ای اخذ الله میثاق الذین اوتوا الکتاب و یاد کن
آنرا که گرفت خدای نعم عهد و پیمان آنرا که عطا کرده اند ایشانرا بقرآن و انجیل یعنی
علی سرائل و معین عهد انیت که لیتة الناس و لا کمثونه هر آینه ایشان
بیگانه اند برای مردمان کتاب که در میان محمدت صلح و نوشتند امر به
حفظ و هر دو کلی خطاب می خواند یعنی میثاق گرفت از اهل کتاب که میان کتب
بغیر با صلح و می نوشتند فیدوه و را ظهور هم پس بدینا خد کتاب را با ایمان از
پس نیست خود این کلمه شلت و شتم القات قاتل و آیه غنا قل لا و خردند
یعنی بر کین بدید بر آنچه اخذ میثاق بران بود بهاد اند که و آن ماحل و مشورتی احوار
و اساقفه بود که هر سال از عوام و سفله می گرفتند فخر یا ششرفت پس بدین نیست
که میزد یعنی بدل میکند نعم جاودانی را بخطام فانی لا تحسن الذین یفرحون
بما اتوا او یحیون ان یجدوا سبیلا یرای محمد آنرا که سادی میکند بر اشیای میاید
یعنی کردند از پیشیدن نعمت تو و ایمان بدست می دارند که سوده می شود بیا و بیا
بر آنچه کردند و حضه بغیر هم باز آمد ایشان ریان اعدا و کسود و موقع نعمت بدست
فلا تحسبنهم معانز من العذاب پس بسیار بدای بی و ای خودشان ایشانرا که

اهل رسن اند از عذاب قیامت یا عذاب دینی چون قتل و جلا و ذبح و غیره و کفر
عذاب الیم و سزاوارست عذابی در دنیا که در روز محشر و الله مثل الشوائب و
الارض و مرجانها است یا دماهی سمیها و زمینها و الله علی کل شیء قدير و حقایق
بعضی از حقایقها از متواتر و عقوبت اشرار و تواناست آورده اند که در پیش از پیوستن
که بعضی موی علی نبی و علیه چه بود ایشان حدیث عصا و بدیضا با هم میات و کبر و
سیان آورده اند و از نصاری ایجاز صبیح جمله سوال کرده احیا سونی و بار سرفی باز کنند
لین بجانب بنوة مآب صلوات آمده ای محمد ما از محجرات عیسی و موحی جنبها فتا هم و
طلب محجرات تو بدین جانب شافتم ای که صفارا ز ساری اکثر از علامتیکه که
معبود می دانیم حق بعد از آن آیه فرستاد که اگر شما طالب آیات و حدیث اید انا فی
خالق السموات و الارض بدرستی که در آفرینش آسمانها و آنچه در روی و آفریدن زمینها
و آنچه بر روی است و اختلاف الليل و النهار و آمد و رفت شب و روز و اختلاف لسان
در نور و ظلمه و انقضاء و زیادت لایات لا ولی الا الالباب هر چند نشانهاست بر وجود
صانع و وجود او و کمال علم و قدرت او و خداوندان عقل با و ان اولو الالباب الذین
یکرون الله قانما و یعقودا آنست که از روی اخلاص با دمی کنند خدا را در حالت
ایستادن و قعود و علی جنبو هم در وقت شنیدن و در زمان نیک کردن بر چهلوهایی
خود سر داد و ام در کسبت یعنی دایم با ذکر حق اند و پیوسته در روی محبت مشغول
من واجب است اگر ذکر شب و روز هم بخیر از یاد تمام در خطر نیست بلکه در
حلوله جان غیر فو کس جا ضرر نیست یا سواد از ذکر نماز است که بر آن هیات سده کانی
کند و در حسب طاعت خود یاد که معنی سکر است یعنی سیاس داری میکند بر قدر تمام
که قلم معیشت بدست و بر ریغ قعود که با داری صحت در آنست و بر لبه اضطراب و غم
که آسایش تمام نیست آنست محققان گفته اند که سر داد ذکر نیست زیرا که دوام ذکر گاهی
ممکن نیست اما فکر در لغت توری و تصویری نیست پس سر داد از آن فاکران صاحب ولائند

که مشغول مذکر دل بجا نشینا و در حالی که قائمند یعنی سوزنده با لک و فغروا و فغدا
باز آید اند از ملاهی و غلی خنجریم آسودگارند در بارگاه و جود و حال بر کف از پندار
مخمر و خیال حجاب کبر از هم بر دریده بخلو نگاه و جود آرسن به و هم و
خبر و بختیست حق پیوسته و از بختیست و سفر کردن فی خلق السموات
و الارض و اندیشه می کنند اندر روی سید لال در آفرینش آسمانها و زمینها تا آنکه ایشان
مرایشان را به نماید بجاغ حکیم و مبدع قدیم و حجت بعد و هم از آن طریق دل ایشان بر حق
از عیب بجنبه نمایند و از روی یقین بر زبان نیار گویند ربنا ما خلقت هذا باطلا
سبحانک ای یهوردگار ما بیا فریدی این مخلوق را که آسمان و زمین است آفرینش
باطل یا خلقی نکرده آفرینش و هر گاه یکی تراست از آنکه خنجر بی باطل آفرینی قضا
عذاب النار پس نگاه دار ما را بحاجت لطف حق و از عذاب آتش و زنج و زنجار
من نذخل النار ای آفریدگار برساند برستی که تو از روی عدل هر که را در آری بر وجه
و ایجا جاوید باشند و قضا خنجر بی پس بدرستی که تو از او را خراگشته و عقوبت و با لطف
من انصارت و عفت سحر کار از آن بود و نصاری و اسال ایشان نادانی که عذاب
ایشان منعقد سازند ربنا اننا سمعنا منا و یا یادی الایمان ای پیوسته ما را بختی
که ما سیدیم بیدار شده که بر آشکارا بخوانید خلق را بسوی ایمان و برین سنادی
محمداست صلوات بر او و ازین عاقل است چه بسیار که در هر صحنه را سید شده
اند و هر کس از قرآن می شنود که بیان نداده اند آنست که بر این وجه که و در
بر روی کا خود قاسم از بنای احیای کریم سنادید و ایمان آفریده ایم او فرستاده ما
فانظر لاینا و انما یسیر با مرئان کنا هان ما را مراد کبار است ما مطلقا کنا هان که
و کفر غنا سبب است و در کمال و پیوسته از ما بدیهی ما را مراد صغیر است با کنا هان
آینه و لغت قنا مع الایمان و عینک ما را با نیکان و نیکو کاران و با و اتانما و نیکو کاران
ای بدیگر کننده و صلاح آفریده کار ما به انچه ما را و عده کرده علی رسالت بر ضد

و دولت دبار می خواهم و بنا عند الله خیر لا ابرار و ابرار و ابرار خداست از الطاف
 حقیر و بهتر است بنویسند کار را از استماع فانی و ان من اهل کتاب لمن یؤمن بالله
 و هر کس از اهل کتاب که هست که می گوید بخدای بعد و بنا انزل الیک و ما امرک الیهیم
 و با حق بنیامت است که فراتست و بدان نیز که ایشان و بنیاده اند که توحید است و انجیل
 مراد از اسلام است و با حق است و با نجاشی و استماع اینها شعبین لله در حال که درین
 کار اند با استماعان سرخندار لا یشترکون با اباب الله عفا الله عنکم و بدل نمی کنند کلام توحید
 با حق بعضی جمله های اند که اینها اخبار رشوت حواری و اولیک مؤمن خالص مدد
 لهم اجرهم عند ربهم و سر ایشان است سر ایشان خیره نهاده و در پروردگار ایشان
 ان الله سميع الخسایب بد رستی که خدای بعد و حساب است آسانی و بر روی حساب
 مؤمنان خدا همدگر دنیا و آخرت امتوا ای که و مؤمنان اصبر بما سکر که خدا را
 صبر کنید بر ادای خیر بعضی با جهاد بر ادای دین و حقیقت آنست که بر مال احکام شرعی
 تا هم چنان عاقلان را مل باشد و صابر و شکیبایی نمایند و در حال دشمنان و قدم استوار دارند
 در میان محاربه و راه طوطا و ساخته و آماده باشند مقاتله اعداء الله و سر اجهه آنست که
 لشکر مسلمانیان را در تفرق اسلام اسباب و اسلحه آماده دارند تا انبای که از اسلام
 باز نماند و است و در بعضی سراطه انظار قرار نیست بعد از نماز و استماع الله
 و هر یک از خدای بعد و بر هر کاری کنند که علم که تعلیم آن شاید که شمار سکار شود
 محققان گفته اند صبر کنید بر بجا آمدن نفس نهی از جهل و استماع طاعت و مصلحه
 و بناید بر مراقبه قلوب مع الله تسلیم در بلا و مضایح این احکام و خدا و اقدام نمایند
 بر سراطه از و احیاء بوصول بحق و انقطاع از سوسنی و تقوی و بریدن بجا قنط اسرار
 النقات بر اغیار نمایان است و بنابر حجب رجوع بقای فی الله و فایز گردید بعد از قنط
 بدو و بقای بالله که بر خفاها می فاش شود که فاشا کثرین جبینی که باید بقا است
 سورة الفاتحة مدنی و فایز و صبر و صبر است

بسم الله الرحمن الرحیم
 یا ایها الناس اتقوا ربکم ای مردمان بترسید و بترسید از خشم و عذاب پروردگار
 خود الذي خلقکم آن آفریدگاری که از محض قدرت و سیوری شمار با وجود اختلاف احوال
 و اشکال و السنه من نفس واحد و از یک تن که آن آدم است خلق مینماید
 روحها و میا فرید از آن تن تنها صفت و را که خواست و اصرار آنست که حوالا از استخوان
 و پاهای جب آدم سیورید و است سنه با حوالا که کبر و کبر و کبر و کبر و کبر و کبر و کبر و کبر
 از آدم و حوالا بوسیله توالد و شامل مردان بسیار و زنان فراوان و اتقوا الله الذي
 نشاء لکون به و ترسید از مخالفت امر خدای آن خدای که در و روف است عطا و
 استعانت از یکدیگر حاجت می طلبید و می کنید و یکدیگر می هدیه آن خدای و الا حرام
 و بر هر هیزید از قطع رحم و با یکدیگر می یاری می یابید ان الله کان علیکم رؤفا
 بد رستی که خدای بعد هست بوده و باشد و شما دیدن بان بعضی از افعال و افعال الظالم
 است و هر که داند که خدای بعد نکیمان اوست باید که در حرکات و سکات خود را
 بجای آورد و بوقت عزیمت بر جای ای و بی باکی از او سر نهارد و هر که مومن بود باید که
 خدای حاضر و ناظر است در هر جای در و حوالا و حلال و حلال و حلال و حلال و حلال و حلال و حلال
 خدای حجاب در پس پرده های تفریق که تواند خفا لغت با او و اتقوا الله ای اتقوا الله
 و بد هدیه ایمان ای اولیا و اصغیا ایشان ماطهای ایشان را که حکم و مصلحت و ولایت
 تصرف کرده اند و داده اند که اولیا در مال ایمان تصرفات شانست میگردند و مثل
 آنکه گویند لا عز خود را در رینه ایشان سر داده بعبودن گویند خدای فری می گردند
 شاه بشاه حق هم فرمود و لا تشدوا الخبث بالطیب و بدل میکند مال نابالک
 بشیم و مال پاک خود یعنی فراموش کردید و مال پاک بشیم که در حق شایع است بخدای
 آن شهید مال ردی که به نسبت بشما طیب است و لا تأکلوا أموالهم الی غیره که
 و بخورید مالهای ایشان را آنچه با مالهای خود از آن گران خور که کبر بد رستی که

مال بشیم و بتبدیل آن خیاره در آن هست نزد آن خدای تعالی کماهی در این آیه در شان
یکی از عطاات نازل شده که برادرش وفات کرده بود و از وی بسیاری مایه و ولایت
عمومیت اموال و متصرف شدن چون پسندد و جریبلو و رسد و مال خود را از عظم
عمود در ادای آن بخل میکرد و رافعه ایشان بیکدیگر علیه بنوع اقتاد و این آیه و رافعه
و عطفان که بعد از آنکه من جواب در میان راند تمامی مال قسیمی را در او نه خود
و آن ختم الانفسطرا فی الیامی و اگر سبب میدادند که عدل کند و آن
نفر زید در اموال یتیمان در صحیح بخاری از عایشه روایت نقل می کند که این آیه در شان
کسی فروخته اند که بقیه در صحیح مرسل او بود و ولایت تصرف در مال آن صغیر او داشت
مخوف است که او را بقتل کج و در آن و حق خدمت و تعین کا وین حیاتی باید و و کلاه
بر انواع شتفت او را سزاوارتر می شد و هر چه مکر و طبع او بود پیش می و رفته و رفته
آند که اگر می دادند که در تعین مهر یتیمان و ادای حق ایشان از روش عدالت در
روید و آنکه ما طاب لکم من النساء پس کج ایضا می شود و شما را از زبان شفی
و نه لای و ذریه و دکان و دکان و چهار کانه تا کج می آید است انا عباد مد کوه و هر
گدام که خواهد بخواند فان حقیق الا بعد ان یسر اگر ترسد یاد اند اندک عدل بخواند
و زید میان این زبان قوا حید پس اختیار کنند بکری و ما ملک آیم لکم یا سر بکری
آن چنین اگر مالک آنست دستها شما یعنی شما را ملک در آن تصرف هست او اختیار
و احدی با سر بر آید فی ان لا یقولوا تر دیکتر است بر آنکه جیل بنماید و با خوف نور زید
را حق نکند و آنرا الشا صد فانه فوله و بدهد و زید را که در بقیه کج آید
ای کاینها ای شایر و حال آنکه هست و آنها هدی و عظیم از حق نعم جلیل
به ایشان فانه حقیق لکم حق شری پس اگر این زبان خوش جوی باشد و بخت نصر
شما را و بگذرد از هر چیزی که منتهی نفس است اگر این از وجه نفس یعنی طبعه نفس و جوی
فکله هبانی یا پس بخورید آن چیز را سازگار و جوی بکوار در مقدار آن که در

رسالت معلوم مری و چه نفس فرمود که هیچ آن بود که در وی کماهی بود و مری آنکه
ندوی رنجی و دودی باشد و لا یقولوا الشفها اموالکم و بدهد بکم در آن و بدهد
مالهای خود را خطا بیا اولیا الشوان و تمام است و بدهد مال را ایشان چه نفر
ایشانست در آن بختی و لایه التي جعل الله لکم قیاما آن مالها که در آن است خدای
نعم برای شما سبب قوام معیشت دنیا و اخرت استقام امور دین چون حج و زکات و جهاد
و صدقه و نفقات و ضیافت و تفهید فواید و طاعت و زکات و بدهد و بدهد
یعنی و ضیفه مقرر کند در آن مالها صدق و کفایت ایشان و آنکه هم و بدهد و بدهد
ایشان بدهد و حال و قوا لاهم قولا معروفا و بگوید بعد از مع مال را ایشان را بدهد
مثلا اگر تمام باشند که بدهد این مال را از آن دست و من خریدار قوام و بوقت بلوغ تسلیم جوام
کرده و زید از زید و بدهد که در آن ایشان خوش سواد و با او آشنایی و با او مانند بیا اگر
مرد اند و عدل و بی و وصایه اموال و وقایع مع و اگر بفرل و دفع و زینت امور خانه و حتی
اذا لکموا التکاح ما نکاه که برسد بحد نکاح و این نشانه از بلوغ است فان انتم هم
رشدنا پس اگر بدهد و در بقیه بعد از بلوغ از ایشان سلو را راه راست یعنی صلاح دین
و اصلاح مال فاذا فعلوا الیهتم امورهم پس بدهد به ایشان مالها ایشان که در دست
شماست و کلاه کلاهها پس قوا بخورید ای او یا مال یتیمان و تلف نکند آن روی
و مجاور از حد یعنی زیاد از آنکه قاضی فرموده باشد و بدار و دیگر از آن که در
اموال ایشان از اموال من و پیشی گرفتن آن بکری و از من بکری بکری شود یعنی بقیه
در خوردن مال یتیمان از خوف آنکه ناگاه بر او بشوید و ما از شما باز بستاند و حق کان
غیا فلیت حقیق و هر که باشد از وصایا و ولایا بگوید پس باید که دست از مال یتیمان
دارد و عفت و خوشی داری بجای آید و من کان قصه و لایا کل الماعرف و هر که باشد
از آن جماعه که مال یتیم در دست ایشان است در پیش و محتاج پس باید که بدهد و بدهد
ایشان فاذا دفعتم الیهم اموالهم فاستمعوا لهم پس بدهد بکری بکری بکری بکری

مال تا در میان حدال و خصوصیت بیدار نیاید و گفتی بالله حسنا و بدینه است بجای و کوه
نندگان با جزا دهند بر اعمال ایشان با جزا دهند بر اعمال ایشان با حساب کنند همه
و من جزا آورده اند که عادت عرب در جاهلستان بود که زانرا اسطفا و مردان خرمال
را میراث نمیدادند و مسکینه اند که مال کسی بود که با دشمن قتال نمواند کرد و بطعن بزه
و ضرب شمشیر شمشیرها در جوزه تصرف نمایند و چون حصه رساله بنیاده محمد صلی
بعد از هجرت فرموده و طریقه میراث بر همین قانون مستمر بود تا زمانی که بکتاب بنویسند
آمد و گفت او برین صابت رحم دعوت خود را لیسک احبات گفته و من از او بدختر دارم مال
لیساک گذاشت و بنا بر این وصیحه تصرف در آورده اند و عمل و صدقه از محرم و بنوا گذاشت
حصه سالکم ایشان را طلب و صورتها را بجزو ایشان باز دارند همان قانون جاهلیه
را برین آورده و حق است که طریق بابا و احباب دار و تقو دهند آنرا اند که اگر خال نصیب است
میراث الوالدان و الاقربون و غیره را اگر در دست داشته باشند و اگر نه است از مال که بکارند
بهر و مانند او و خود ایشان نزدیک و لیسک نصیب تمام مال ایشان و الاقربون و غیره را
نیز حصه هستند از آنچه والدین و اقارب بکارند مطلقا نه او کمتر از آنچه که باشد از مال
گذاشته یا بسیار حق بعد مقرر کرده برای ایشان نصیب مقرر و با تقوا و پیکار کرده و
ادحضن القسمة اولوا القرین و الیائی و المساکین لی چون حاضر شوند در وقت قسمه
موارث خویشان که میراث نمیرند و یتیمان که گناه باشند و در و یتیمان و محتاجانی
که در اینجا باشند و اقارب و غیره که پس بدهند ایشان را چیزی از آنچه مقسوم می گردد
تا دل ایشان خوش شود و مال را است که بکسار مجلس را بر سبیل صدق چیزی دهند و گفته
اند این امر بر سبیل و عیب بوده و بر آیه معلوم است و وصایا منسوخ شد و قولوا لله
قولکم معروفا و بگوید مران جماعت را بختی نیستند که موجب و جح خاطر ایشان شود
و لیکن الذین یؤتوا من خالصه و باید که بزنند آنرا که اگر بکارند از پس هر چیزی
که بخواهند عاقلان و زندان عاقلان خالصه علمتیم پس بندگان از یتیمان و ضایع شدند

یعنی

یعنی و زباید که با صغفا اقرار و یتیمان و مساکین که در مجلس بوجاهت آمده اند مراحم
فرعی دارند و تفکر کنند که اگر ایشان فرزندان خرد و عاجز باشند و بعد از وفات ایشان
بخیان مجلسی در آیند حرمان ایشان جائز است یا نه و هر آنکه عقل ایشان بعد از حجاز
آن حکم خواهد کرد پس آنچه بخود روا دارند باید که با جائز نشانند پس بدست کس
آنچه بخود نرسند فی سبیل الله و لیقولوا قولک سدید یا پس باید که از عتاب خدای
توبه نرسند و باید که بگویند یا خا ضران مجلس قسمه سخن راست و درست یعنی رجیل و وعده
نیکیان الذین یأکلون اموال الیائی ظلما بدست و آنان که از روی حیرات می خورند
و تلف می کنند مالها یتیمان از حصه بیداد و قسم اتماما کلون فی بطونهم نارا جری نیست
که می خورند در شکمهای خویش آتش را و آتشی در اظار ده و در نظر میکند که حضرت رسالت
صلو و مود که حق بعد از آنکه در قومی زکوة ها و بیرون آمد آتش از دهشهای ایشان گفتند
یا رسول الله آنها کدام طایفه اند و فرمود که نه می بیند که حق بعد می فرماید که آنها را کلون فی
بطونهم نارا و در تفسیر کبر است که روز قیامت خورند مال هم بعضیات در آید و آتش
که درون او از آن مملو است زیاده میزند و از دهن و بینی و چشم و گوش و بیرون می آید و بدست
عده هر کس ایشان است که خورند مال آنها است پس بدین عنان حال کامل ظاهر است
و سخیلون سخیرا و زود باشند که انداخته شود و بدست بندگان مال هم بعضیات معلوم خواهند
یعنی که بی زودی در آیند در آتشی و وحشته یوحکم الله فی اولادکم امری که خدای تعالی
در فرزندان شما مقادیر میراث ایشان با و نصیب می گرداند بکس خویش در باره فرزندان شما
همام میراث را برین وجه که لایق است خط الانش من مرد در باشد هر دو زن فان کن
نساء پس اگر باشد اولادست زنان خالص که با ایشان مرد بود فوق ایشان بالای
در آید و کلون نسا ما ترک پس مرا ایشان را باشد از سه بخش آنکه موقوفی بکدام است و آن
کاست و احدین و اگر باشند یک دختر و پس کلها نصف پس مالا است نصفی از میراث و
موقوفی و لا یورثه و کل واحد منهما السدس و میراث و مالا است نصفی از میراث و لا یورثه

آن گروه که منافق باشند و آنها که کفر نمایند اعتدالاً هم عذاباً الهی اما ساخته ایم از
برای ایشان در آخر عذاب در دنا که تخفیف و انقطاع نداشته باشد آورده اند که
رسم جاهلیه چنان بود که چون یکی وفات کردی و زوجه از او بار میآوردی پس موقوفی
جامه بر همان زن انداختی و او را بدین عمل در تصرف خود آوردی پس اگر خواستی تنها
کاین که موقوفی معرکه بود او را در آوردی و الا نشوهر دادی و مهر معجل از خود تصرف
کردی با او از مزج معرکه محبوب می داشتی تا هر میراث که از موقوفی بدو رسید
بودی بدین کس گذاشتی تا مردی و میراث او این کس بدی و در اول اسلام همین
قانون رعایت کردند تا وقتی که ابوقیس از یاری وفات کرد زنی که شش ماه از او بار میآورد
پس ابوقیس که زنی دیگر داشت کیشه را تحت تصرف در آورده با او محبتی بطریق مضار
آغاز نهاد و غرضش آن بود که هر چه دارد بر او دهد کیشه صور حال در حضرة رسالت
صلی الله علیه و آله و سلم بموقف عرض ساختند چه صلح فرمود که بخانه بار کرد و پای
اضطرار در دامن اضطراب کس را از حضرة عرض چه فرمان رسید کیشه باز کردید و بعضی از
ان زنان مدینه که بدان مبتلا بودند روی پدر که حضرة بنو نیا و صلح آوردند و گفتند
که کتا کهید گشت ماهه بنو نیا و جام زهر الوداین بلیه نوشیدند و لباس محتر از
این قضیه نوشتند حق بعد از روی را قایل آن وقت است ادیانها الذین آمنوا ای گروه
مؤمنان لا یجوز لکم ان ترثوا النساء که کتا و انست مرثیه را این که میراث بدی
زنا را از روی نانا است و اگر اهل ایشان تقید میراث گرفتن میکرد لا لیران میکند
که بطبع و رغبه ایشان میراث بتوان گرفت بجهة آنکه تخصیصی بشی بد کرد لا
برقی متاعاً نمیکند لفق لفق ولا یقتلوا اولادکم حبس ملاقچه قتل و در وقت حبس
هم جائز نیست ولا یقتلوهن و منع میکند این را از آن روی و گفته اند خطاب با
مردانست که از زنان یرثک آمده برای آنکه از سر نشوهر خود در گذارند ایشان را در خانه
بازی داشتند حق نعم میفرماید که زنا را محبوب من مسازید و باز مدارید لید هیوا

بعض ما انتموهن برای آنکه برید بعضی از آنچه بدیشان داده اند از مهر الا ان
بقا حبس متبینه مکر آنکه بیاید بعد از زشت روشن کرده بشوهر عدول و خصم بکسر
بای خواهد یعنی فاحشه روشن کنند حال ایشان را و فاحشه در این نیز نشوهر است
یعنی چون زن سر از زند از صحت مرد مر درار و ابود که از وی خلع طلبید و گفته اند فاحش
زناست و حد آن در جاهلیه یا در بدایه اسلام است و داد صدق نماند بود و حالا این
حکم منسوخ است و عاشر روشن بالمعروف و زینکائی کند باز زانی که مکرک فاحشه
شد اند به نیکویی در قول و فعل و نفقه و مسکن نایا سوزانند اسانرا احکام و ادا
شریعت که هیچ نگوئی بر ازان است فان که شوهرن پس اگر ایشان را اهدا صبر کند
فحقن ان نکر هو انشائین شاید آنکه کار بد باشد خیر را و یجوز الله فی محبت کثیر
و کرد اند خدای تع و بدید آوری برای شما در آن خبر مکر نیکویی و اوان یعنی توانی
عظیم بر محل مکان و ان اردتم و اگر خواهد شما بواسطه کراهت از صحت زوجه
بی و فوج شش و فاحشه از ایشان استبدال روح مکان روح طلب بدال کرد
زنی برای زنی دیگر و انتم اخذ من فطارا و داده باشید یکی از ایشان که دلعد
طلاق و دارید مال بسیار بجهت کاین و لا تأخذوا منه شیاً پس فرمودید از آنچه بداد
داده اند چیزی نه اندک و نه بسیار انا اخذت منهن ثمناً و انما منکنا ایاکیم بدیجی از آن
زن به لطل و ستم و جرای طاهر و کماهی هویدا سنا از در قول باطن استعمال میکند یعنی
همان در این ایه الف که نشوهر مهری از برای زن و ص کرده و بران گواه گرفته پس چون
استنداد آن کند گویند عای او الف که آن مهر و ص کرده و این پستان صریح است و کت
تاخذون و قد افضی بعضکم الی بعض و چگونه و کدام وجه و بجهت و نیستانید مال را
از زنان و حال آنکه رسیدن است بر جی از شما به جی دیگر ایضا کتابه از شما شری است و حد
شکم مثلاً فاعطوا و فر گرفته اند آن زنان شما در وقت عهد دمیایی محکم و عهدی استوار
که آن که انکا حسبت یعنی ايجاب و قول و در حدیث آمده که استحلتم مهر من کلمه الله

آورده اند که جمعی از جاهلان در زمان جاهلیت از فواح آبا خود با نکاح میکردند حق تعالی
انها را نیکو نپسندید و فرموده گفت ولا تنکحوا امهاتکم آباءکم من النساء و نیز می فرماید و نکاح
میارید آنکه خواسته اند پدران شما از آن نکاح در آورده الا ما قد سلف مکرر گفته شده
است قبل از تحریم که آن معفو عنه است آنرا کان فاحشه و عشاء بدستی که نکاح زن
بدر بود قبل از بهی و هست بعد از تحریم عملی نیست و ناپسندید این عمل را و اگر از
مکرر و معوض بوده و فرمودی را که از زن پدری را که از آن سلف بدستی مقبوت میگفته اند یعنی
داشتند و عشاء سبیل و پدری است این راه گفته اند مراتب فحشه است یکی
فحش عقلی و آن فاحشه عبارت از آنست دوزخ می شرعی و مقبوت عبارت از آنست سوز
فحش فی و ساء سبیل مشتمل بر آنست حرمت علیکم آنها که حرام کرده شده شما آنرا
مادران شما و این امورست عمومی دارد هر زنی که نسب مرد پدر را جمع می شود بولادت
خواه از جهت ذکر چون مادر و پدیده و پدر و پدیده و هر چند بالا رود و خواه از طرف آنا چون
مادر یا پدر هر چند بالا رود حکم مادر دارد در تحریم و بنای آنکه دختران شما نیز این عامست
هر زنی که نسب او پدر یا مادر هر چند از جهت اولاد ذکر و اناث یک چیز باز باشد در اشتهاد
و احواض و خواهران شما هر زنی که مادر در صلبی بوده باشد یا برحمی گذشت و خواهر است
نسب خواهر عام باشد پدری و مادری یا مادری پدری و عمو آنکه خواهران پدری و زنی
که باید کسی یا پدر کسی هر چند بالا رود در صلبی بوده باشد یا برحمی هر دو مورد عمو آنست
و آنچه بطریق ثلاثه مقصور است یعنی پدری یا مادری یا مادری پدری و خلاصه آنکه و خواه
مادر شما هر زنی که یا مادر کسی یا مادر مادرتا آنجا که بعد در صلبی است قرار داشت باشد و پدر
حرمی گذشت حال آنکه آنست و وقتی آن وجه مذکور امکان ندارد و بنات الا که در حوزان
بهر وجه که اخوات نباشد از جهت اولاد ایشان چنانکه دور شوند همان حکم
دارد و بنات الا که و دختران خواهر از وجه گذشت تحقیق باید و این نیز مشا و بنا
اولاد است و بنات اولاد اولاد است هر چند پادان و نهمان داخل بنات اخوت

و اما

و اما آنکه الا نکی رضعکم و حرام کرده شده اند بر شما مادران شما آنها را که شیر داده
اند شما هر چند که مادری گردید از جهت حرام نشاندن پس زنی که شیر دهد کسی را
و زنی که شیر داده باشد آن شیر دهند را که شیر داده باشد آن شوهر آن زن را که
شیر او را از زوجه یا ام ولد او رضاع واقع شود هم ام رضاعی اند و اخوات هم
از رضاع و خواهران شما از جهت شیر خوردن امام اعظم و مالک بر آنند که حکم رضاع
باشد و بسیار از شیر خوردن ثابت است و میذهب امام شافعی و حنبل هم گفته اند
بشیر خوردن صغری حکم ثابت رضاع ثابت نمیشود و اما بنات شما که مادران
زنان شما و بنات مکرر از قبل مادر و پدر نیست و رضاع هم حکم دارد و
بنای آنکه الا نکی فی حق برکم و دختران زنان شما آن دخترانی که در کنار بیت شما
می پرورند و بر و بر شما می یابند و شرط در حرمت ایشان آنست که متولد باشند مثل بنای
الا نکی فی حق بنات آن زنانی که شما با ایشان دخول کرده شوید فان لم تکنوا اولادکم
هن لیس لکم بنات شما که خلوت در آمدن باشد با ایشان این دخول کنایه از آنهاست
و الا خناح علیکم پس هر کنایه نیست بر شما در نکاح و بنات و خلاصه آنکه الله
من اهلکم و دیگران محرمات زنان لیسبت شما اند آن لیسبت شما که از آنها شما باشد
حرم حضرت رسالت صلبه زنی را بعد از آنکه پدر یا مادر یا نسب خویش آن شخص بوده
طریق داد بعد نکاح آن در مشرکان آغاز پس زنی که فحش کرد از جهت حرام است این
و و آمد که حلیه لیسبتی حرامست نزد کسی را که او را بر خور کند باشد و آن
تجمل بنات الا که و دیگر حرام است بر شما آنکه جمع کنید میان دو خواهر یا یک
الا ما قد سلف مکرر آنرا از پیش گذشت قبل از بهی تحریم که آن معفو عنه است
و برخی از مفسران بر آنند که مراد از ما قد سلف آنست که تعصیب علم جمع کرده
بود میان دو خواهر اولیا مادر بود او را حبل مادر یوسف و درین اوجلال
بوده ان الله کان عفو رحیما بدستی که خدای جم هست آمرزگار آن کسان

که از اهل ایمان که در زمان جاهلیه این عمل کرده اند و هر یک کسان که در اسلام این عمل
 بجای آورده اند و بعد از آنکه نوع کرده اند تا مل در معنی این دو اسم مختلف است بی تضاع و تکرار
 مانده و مانده است سیر ما فی غاصبان به بازار راسیده غفران تو در جبهه غایت نفیست و الحجبا
من النساء الا کما ملکک ایما نکر و حرام کرده شدن بر شما شوهر داران از زنان که اگر آنچه مالک
 آن شده است دستهای شما ابو سعید حدادی نقل میکند که در حرب جبین از شما
 او طاس مالی بی قیاس با اهل جهاد رسید و از جمله زنانی که شوهران ایشان محب
 و لب مشناخته بقید اسیری با در آمدند و چون در میان شوهر داران معلوم
 شده بود در محل و سیر ما فی غاصبان و سیر ما فی غاصبان و سیر ما فی غاصبان و سیر ما فی غاصبان
 محضات می نمودند بعد از عرض حال حضرت رسالت پیغمبر این آیه نازل شد که زنان
 که از آن چه شوهر دارند اما چون بسبب سبی ملک این شما اند و نصف در آن محضات
 بشرط اخراج از دار الحرب بی اخراج ایشان و این قول امام اعظم است و باقی آنکه
 سبی ایشان احوال می دانند کتاب الله علیه ملازم باشد و در باب مالها
 با عذر معذرت است معنی آنکه نوشتن نوشتنی بر شما و احوال که حلال کرد است
 بر شما را حقیقت محمول می خوانند معنی آنست که حلال کرده شد بر شما ما و اولاد و اولاد
 این محرمات مذکوره است و تجدید نیز محرمات ثابت شد چون بر او بعد از حال
 او و خواهر داده و برادر و نه و نکاح مطلقه و نکاح بی حلال و نکاح معتد و نکاح امه و
 تزویج محاسبه و نکاح ملاعیه و تفاسیل آنها در کتب فقه مذکور است و حق بر میان
 حلال و حرام فرموده پس رواست شما آن بنوعی با شما که محضین آنکه بطلد زنایی که
 غیر محرم باشند یعنی نکاح در آید و کابین کید با آنها می خورد در حالتی که آن اثر دفع
 منعقت باشد یعنی درین خود را بر آن نکاح در بنیاد آورند غیر مستأجن و نباشد بر
 کنندگان فما استمتعتم به منهن پس هر که خود را بر آن یافت بعد از آن که کسب نکاح فاق حق
 اجز حق پس بدید که هر های ایشان معز کرده و مغرور ساخت چه پس در مقابل

استمتاع است و لا جناح علیکم فاما از صفتهم و هیچ کس از این نیست بر شما که از وی و
 زوجانید در آنچه از یکدیگر با صفتی شوید به آنچه من بعد از بخت از پس آن مهری کفر
 کرده شده باشد از زمان عقد یعنی آنچه زن را کند از مهر و مرد در عین آن چیزی بوی
 دهد باز از مهر که کند و مرد از این مسازد و بقیه اند از صفتی در نفقه است یا در صحت
 و مفارقه آن الله کان علما حکما اندر سبی که هست دانا عیسا بندگان محکم کار در مهرها
 نکاح ایشان و من لم یکن یطوع منک طولا و هر که را استطاعت نیست از شما از وی توانای
 و توانگری آن شیخ المحضات المؤمنات اگر نکاح در آید زن آن آزاد کردن
من مملکت ایما نکر پس باید که بگوید سیر ما فی غاصبان و سیر ما فی غاصبان و سیر ما فی غاصبان
فما استمتعتم به منهن از آن که زن آن کرده اند و الله علم با ایمان و خدای تعالی
 داناست که ویدک شما و بیفاسیلی که در میان شما باشد در میان بعضی من بعض
 برخی از شما که عید و اما انداز برخی دیگر بدیع می شنید در ایمان یا شما که یکدیگر بدید
 لب و بدید همه شما آدم است علمه فالتحویق باؤن اهل من پس بخواند کتیرا که
 بد بسوزنی خداوندان ایشان چه ایشان محمول و کند فالتحویق باؤن اهل من بالمعرب
 و بدیدیم کتیرا که نکاح کرده مهرهای ایشان به یکدیگر یعنی کابین بی مضایقه و داد
 مهر بر ایشان باذن مالکان ایشان باید محضات غیر مستأجن در حالتی که آن
 کتیرا که نکاح دارند خرج خود باشند نه زن کنندگان به اشکارا و لا مستحبات اخذان
 و فرما کتیرا که دوست به نهایی فاذا اخذتم منهن پس آنکه کام که ایشان نکاح دارند و فرج
 چون را از حرام بسبب تزویج و حقیقت بصیغه مجهول خوانند و معنی آنست که آنکه کام که
 حلال می شود کرده شدند فاق این بقا حشد پس اگر بیاید به بازار ایشان لازم بود
فما استمتعتم به منهن و فما استمتعتم به منهن و فما استمتعتم به منهن و فما استمتعتم به منهن
 العذاب از صفتی که خدای تعالی مقرر کرده بعد از آنکه از وی شوهر صد تا زیاده است ازین
 کتیرا که بیجا نازد بانه و زن آنرا در غریب عامست امام شافعی هم سکون نصف عام

شکست آنکه در گذر انیم و عفو کنیم از شما گناهان خود شما از غماری تا غماری و از همه
تا حمله و از رمضان تا رمضان و لیکن خلیفه مذکور که در میان دو طرفه قرار دارد موضع
بر آنکه آن بهشت است ملحق به آنست که هر که از کباب برهیزد صغیر او معفو د
شود و در سبیل رجب بلکه طریق جواز چه شاید که حق سبحانه و تعالی از کباب عفو کند و
صغیر مواحق نماید یا بر عکس و علی الاطلاق در کباب اختلاف یعنی بر آنست که هر کبابی
که خدای تعالی آن بهی که کباب است و گفته اند هر چه ختم آن به آتش باشد چنانچه
مذکور است یا با بعضی و لغت مانتد عصبی الله علیه و آله و علم با عذاب و مکال چنانچه
و علم عذاب الهی که آن کباب است و غیر آن از گناهان صغیره گویند و در انوار آورده که اگر
اقاویل صحیح آنست که کباب گناهی است که شارع بر آن حدی مرتب ساخته باید بر پای
و بندی بنصر و اگر گفته یا حرمه او بدلیلی قاطعی ثابت شده در تالیفات کاشی مذکور
است که اگر چه بهر هیزد از کباب که اثبات غیر است در وجه و اقرار بوجود غیر سیات
شما را عفو کنیم یعنی تا ویات ظهور نفس و قلب را محو کنیم چه بعد از ظهور و غیره و خود
صفات ایشان را باقی باشد و در آن بر شما را مدخل که هر که حضرت جمعت تا کی
در تفرقه بسوزی چون شمع غرق شود در لجنه دریای جمع و دلواغی و نموده که تفرقه عیاره
از آنست که دل را بواسطه تعلق بر امور متعدده بر آید سازد و جمعت آنکه از هم بشافند
و احد بر داری چون تفرقه دلست حاصل زهر دل را یکی بسیار و یکسل زهر در
اسباب مر و دل مد که ام سلمه رحم عرض حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم
رسانید که مردان شرف جهاد و میزدند و زنان از آن مؤمنان میزدند و رجال با وجود
اجرا مضایم و حق تحصیل مکاسب و میرا برسانا از مال میراث میزدند و زنان باستغفار
حال و کفره احتیاج نصف منصب مردان که قدر راه حسرت می سپردند کاشکی مادر دانه
و حیاط داخل بودی تا از ثواب جهاد و میراث بهره مندی شدیم آیه آمد که ولا تموتوا
ما فضل الله به بعضکم علی بعض و آنرا میسرند آنچه را که الله هم آخرین داده بهانچه

از امور مالی و جاهی برخی از شما که مردانید برخی از شما که زنانید لکن خال نصیب شما
الکسب و امر مردان بهر است مقدار ثواب آنچه کسب کرده اند چون جهاد و سایر اعمال
خیر و المنها نصیب شما الکسب و میراث از میراث بهر است مقدار ثواب آنچه بر طبق عمل
ایشان دارد چون عفو و طاعت از واج پس چون هر یک نسبی معلوم و سهمی مفروض دارد
و بهر چه دیگری میسرند و اسلموا الله من فضل و مجاهد از خواست خدای تعالی و طلب
کمال اکرام و بخشش را سرادشما بر آید ان الله کان کل شیء علیها بد رسی که هست خدای
تعالی همه چیزی را دانای چون معلوم شد که وی داناست پس هر چه دهد و بهر که دهد چنان
باید و جز آن نشاید **بیت** که منطس و که توان که کرداند او مصلحت تو را برینست
در زمان جاهلیت و زید احسن لیسیر خود را می خواندند و در میراث داخل سازد و
می شد حق تعالی از آن می کرد و فرمود و لکل جعلنا مالا و برای هر یک از شما آفریدیم
عصبه و میراث خویشان تا آخر از نصیب خود کنند شما نزلت الودان و الاقران
از آنچه باز گذارید بدو مادر و خواهرها و ندان مردان و دیگر و سهم بود که باید که معافند
می کردند و سهم محال و معاهد می آوردند و هر یک از متعافین میکت جزایک و ملک
سلمی و دست شود و دست منست و دشمن تو دشمن من است تو از من میراث می گیری و من از من
تو تو غافل من باشی و من غافل تو و ان سخنان مؤکد میسوزد می ساختند و حلیف راست
از مال حلیف میزدند چون آیه موارثت نازل شد یکی از صحابه گفت یا رسول الله جمعی از ما
خلفا دارند که به اخذ میراث آن کدیکر بمان نیستند حکم اللهی در باب میراث و وفای
آمد و هیچ جاسخن معافند مذکور نشد این آیه نازل شد یکی از صحابه گفت یا رسول الله
جمعی ما خلفا دارند که به اخذ میراث یکدیگر بمان نیستند آیه دستها شما اسناد
معافند مذکور نشد این آیه نازل شد و الذین عقدت ایمانکم و آنکس که در مخالفت
نستندند دستها شما اسناد معافند یا بدی بر طریق مجاز است و سب در این اسناد

انکه مخالفان بوقت بیعت دستها بیکدیگر گرفتند و گفتند فان توفهم نصبتهم پس بدهیم
ایشان را به ایشان که سید میرا نشست و حکم آن باینکه اولاً الارحام منسوخ
گشت ان الله كان على كل شيء شهيداً بدستی که خدای تعالی هست بر هر چیزی
از عهد و موافق و مخالفات آگاه آورده اند که حبیب زوجه اسعد بن ربع رضی
باجبلیه زوجه ثابت ابن قیس برقی نشوز پیش گرفته باشوهر خود پیراهی بسیار کرده
وشوهر از عایه اضطراب طایفه بر روی او زداوشکا بیهوش پدید و بر اتفاق
بعد ملازمه حضرة رسالت بیاصله رفته و فقه گذشت را بموقوف عرض رسانید و آنحضرت
بر قصاص بر شوهر وی حکم فرمود بدین و دختر متوجه طلب قصاص شدن روی پدر
مسجد نهاده حبیب علیه السلام آیه آورد که الرجال قوا مؤن علی النساء مردان
کارگاهانند تسلط یافته بر زنان و قائم بر امور معیشت ایشان حضرة رسالت صلعم پدر
و دختر را آواز داد که ماکاری خواستیم و خدای تعالی بکارهای خواست و الذی را د الله جبار
و مفهوم آیه تفصیل مردانست بر زنان چه مردان ادب نمایند و کار فرمایند زنانه و
فضل الله بعضهم علی بعض بسبب ان چه که تفصیل کرد افروزی داد خدای تعالی بعضی از
ایشان که مردانند بر برخی دیگر که زنانند و تفصیل مردان بکمال عقل و علم و وفور حدس و فهم
است و بجهاد و کمال صوم و صلوة جمعه و جماعات و اذان و خطبه و انکساف و نماز عید
و نماز جنازه و شهادت در جده و قصاص و زیاده و میراث و امثال آن و انکه انبیا و ائمه از
مردانند از همه اکل و افضل و شریفست و بما انفقوا من اموالهم و دیگر فضیلت دارند بر زنان
بر زنان بسبب آن چنین که نفقه می کنند ایشان از راههای خویش چه در هر وجه در نفقه
فانما الحاث فانما لیس بر زنان شایسته حال که فرمان بر نکند مرخصی را بای قیام کند که
بحقوق از وراج حفاظات الغیب بما حفظ الله نگاه دارند که مرغبت از وراج را یعنی
حفظ الخب از وراج رعایت کنند در غمت و عصمت یا نگاه داشت خدای تعالی بر ایشان

واللانی تخافون نشوزهن فعتوهن و ان زنا فی کما میداند نافرمانی و تسلط ایشان را
پس بپند گویند ایشان را بکلماتی که درهای ایشان را نرم گردانند با تعلیم دهید ایشان را و آگاه کنید
از تعظیم حقوق از وراج فانهم و هن فی المصاحح و بر بدار ایشان یعنی در خوابگاهها یعنی
با ایشان در بیک جا بخواب میباشید یا نیست بر ایشان کنید و اضربوهن و زنید ایشان را
زدنی که نخواستند و نشکند و هیچ عضو از تنش نکرده اند گفته اند و عظم از بیک خوف و
نشوز است و هیچ هرگاه مظهر و نشوز و ضرب بوقت مکر از نشوز فان اطعنکم
پس اگر فرمان بر زن شما را و از آنچه مکر و مطیع شماست باز نماند فلا تقوا علیهن سبیلاً
پس مطیعید بر ایشان راه میدادی ان الله کان علیاً کبیراً بدستی که خدای تعالی هست
برتر از آنکه بظلم بر ایشان راضی شود بر کسی از آنکه مظلوم را فر و گذارد فان خفتم شقاق
یکدیگر و اگر دانید شما ای احکام و اولیا زوجین ناسازگاری و خلاف میان کرد و زن
کا تعقلاً پس بر یکدیگر اندر ای تحقق نشوز حکم من اهلله دآوری که حکم کند از کسان شوهر
تا ما فی الضمه مرد و در عجب زن و نفرت از او معلوم کند از کسان شوهر تا ما فی الضمه هر دو را
و حکم من اهلها و میبایستی دیگر که صلاحیت حکومت داشته باشد از قبیله و اقربای زن
تا او نیز مکنون خاطر زنانه از طلب صحت و صل بفرقت بداند آن بر بنیاد اصلاً اگر خواهد
حکیم بصلاح آوردن کار زوجین یوفی الله بینهما سازگاری آفکند خدای تعالی بعد میان زن
و شوهر ان الله کان علیهما حکیماً بدستی که خدای تعالی هست دانای مصالح زوجین
آگاه از مصالح حکیم والعبد لله ولا تشركوا به شئاً و بر پند خدا را و انبیا بیکدیگر
بوی چنین را از قسم و عیاری و بالوالدین احسانا و نیکی کنی کند با مادر و پدر و نیکی
کردن بقول و فعل و بدی القربی با خویشیان و بصله رحم و الکیامی و المساکین
و البغیان بد لوزاری و کفر سازی و بادر و ایشان بصدقات و زکوة و الخاردی القربی
و الخراج و با همسان خویشاوند بشفقت و مرحمت با همسان بیکانه یعنی که خویشی
ندارد با همسان کافر و جد جویز با چهل سرای مقرر کرده اند و مطلقاً حق همسان را اراده

خیر باشد بر ایشان و دفع ضرر از ایشان و در صحیح مسلم بر پایه انس رم وارد شد که لا
یدخل الجنة عبد الاثر جاره و بواقیه امام قسری رم فرموده که هرگاه که حارث از بنو سبیح
است که با او احسان کنی پس حق همسایه نفس را که دست بطریق و بی کفر و تکذاری و حوط
متفرقه و خیالات ردیه را باز داری و با همسایه دل که روح است نیکویی نمایی و از آنجا که
مکونات و مجاورات با موجودات منع فرمایی و همسایه روح را که سرسبب از غلبه موطن
و بحالی مکاشفات مانع شوی و از همسایه وارثان که از سر و هو معکم ایمان غافل نکر دی
و یقین دانی بت همسایه و همشین و همزه همزه اوست در دل که باطل شد همزه اوست
در انجمن فرق و نهان خانه جمع با الله همزه اوست ثمر بالله همزه اوست و الصاحب بالحب
و دیگر نیکویی کنید با همشین و هم صحت صاحب کشف فرموده مراد صاحبست و این
می تواند بود که رفیق سفر باشد یا شریک در تعلیم و علم امواج حرقه یا همشین و هم صحت
صاحب کشف فرموده مراد صاحبست و این می تواند در مسجد و مجلس و غیر آن که نیکویی
با او بر پایه حق صحتست و بنیای آن بر مهر بانی باشد و این السبیل و باز هر که ربان
و مهمانان و بنا ملک است ایمانکم و بایندگان و پرستان که در دست تصرف شما اند آن الله
لا یحس من کان محتالا فخورا بدرستی که خدای تعالی دوست قشدار دهد که با باشد خاند
بنکر گزند دارد از عوالم دین و قارب همسایگان و مهمانان و بندگان و با ایشان
نیکویی کنید فخورا تا زنده خود ستایند که نه حقوق الهی مودی سازد و نه
با خلق بر دزدان الذين یحلمون و دوست دارد خدای تعالی آنکه بحال میورند آورده اند
که جمعی از یهود و نصاری از روی بصره می گفتند مال خود را بر این مرد یعنی حضرت رساله
صلوه و یاران او تفقه میکنند که اندک زمانی با فر و ماند و محتاج کردید و مال کار معلوم
نیست که نه کجا خواهد کشید این آیه نازل شد که خدای تعالی ما را از دوست قشدار دهد
یحمل اند و یأمر من یأمر الناس بالحق و امر میکند هر دما را به بحالی و یقیمون ما انهم می
الله من فضله و می پوشند از خلق آنچه خدای تعالی با ایشان داده است از نعمها

خوشن یا سراد بیان رفقه و صفه حضرت رسالت صلبه که حق سبحانه و تعالی با ایشان
عطا فرموده بود در تفرقه و کرامی پوشیدند و اعتدال الکافین و آماده کرده ام
برای هر که عطای الهی بافت حضرت رساله انبیا صلبه می پوشند صوابا هم
عذابی خوار کنند که عذاب دوزخ است الذين یقفون اموالهم برایا الناس
و برای آنان نیز که بر عداوت حضرت رساله صلبه تفقه می کنند برای آیدین مردمان
ساحای خود را و ایشان مشرکان مکه بودند که بدین شیوه آن حضرت لشکر جمع می کردند و برای
خود را خرج ایشان می نمودند باین اتفاق که اتفاق ایشان منتهی بر با و جمع بود و در
تفقه بود یکوید که با فقه خود از جهات اخلاص اعراض تفقه می کند و لا یؤمنون بالله
والیوم الآخر و دیگر و بدان روی حقیقه بجای نه و نه و باز پسین که فیا منست و
من یکن الشیطان و هر که باشد دیوراند یعنی ابلیس که فریاد فریاد و مراد را
و در سائر این بدستار نیست در دین و هر آینه در آخره نیز با او خواهد بود قال الله نعم
الفرین و حکیم الهی می فرماید بت هر که ایجا که فرین نقاست آن سر این همشین توانست
دوستی جو که جان بفراید در دوزخ عالم ترا بکار آید و یوراهم نشین خویش مکن نفس
بدرافتش مکن و ما اذا علیهم لواءا من الله و الفرین و جدی بودی بر کاران وجه
چیز زبان داشتی مرا شایا اگر ایمان آوردی خدای تعالی و بر و رفیق و جزای ایمان او را
تصدیق کردی و انفقوا امانا فهم الله و بیرون کردند حق خدا را بیغرض و برای از همه
داده است خدای تعالی بد ایشان و کان الله بهم علما و هست خدای تعالی با ایشان را قال
افعال و احوال ایشان دانا و جزا و اخراج حال ایشان خواهد داد ان الله لا یظلم شیئا
ذرة بدرستی که خدای تعالی غم نکند هم سنگ ذره ذره و وزن و ذره را موزن سرخ گویند
از نهان صغری فی عمق نظر بنکر نه ظاهر شود و انهم آفت که در چیزی است که شیعاع
افتاب از دوزخ خان در افتاد در هوا ظاهر کرد و او را چندان و فرقی نبود حقیقه این سخن

ما لغاست در نفی ظلم یعنی نرا نواب محسن هم سنگ دزد که خواهد بود و نه بر غدا
بوزن دزد خواهد بود و واضح است که در عمل کار و ساقو بمقدار دزد ظلم واقع نشود و آن
تلك حسنة ايضا عفاها و اگر باشد بمقدار دزد یکی در دیوان مؤمن ثواب آفرانده
کردند و بر قوم و نفقات من لدن اجر عظیم و بدو هدیه از نواب عمل از دزدان خود
به فضل و رحمت بی اسحقاق مکسر عظامی بزرگ و بی اندازه عطا گفت که خداوند کتاب
آلست و مزید بر آن فکرت ای خدایا این چگونه خواهد بود حال کفر و ظلمه و فتنی که یاریم ما
من کل امیه بشهید اگر که همی از ام گذشت کواهی که آن بغیر ایشان خواهد بود و بر افعال
و اقوال خود کواهی دهد و جناب علی هون لا شککنا و یاریم از ای محمد بر آن که در از است
نو کواها اقامه شهادت کنی بر ایمان مؤمنان در لطائف قشربندی که است که بغیر را
صلو شفیع امت ساخته اند شفیع امت نیز می سازند و معرفت که شهادت نبوی خواهد
کرد که بحال شفاعت باقی ماندند و میزند که واقع شد در کواهی نیما و آن روز قیامت است
یوم الذین کفروا دوست دارند آنان که کافر شدند بخدای هم و عَصُوا الرَّسُولَ وافر ساقی
کردند رسول و برا تو تسوی بهم الارض انکه راست کرده شود بر ایشان زمین یعنی
دفن کنند ایشان را چون مردگان و مسجوت نکردند با کنا نیست از انکه ایشان از زمین دارند
و حال که دند چه زمین که بحال راست شوند و لا یؤمنون الله حدیثا و نه پوشند یعنی قادر بنا
بر انکه از خدای هم پوشند سخن را نه انما الذین آمنوا ای کسانی که گرویده اند بخدا و رسول
لا یقرءوا الصلوة و انتم سکاره ای که نماز مگردید و حال که شما مستان باشید از خمر
و سایر مسکرات این منی از عین نماز نیست چه آن عباد نیست ما مومنان بلکه منی است از
الکتاب مسکن که مانع است از وی عبادت روزی جمعی از اصحاب در خانه عبد الرحمن عوف
رم بشارت خبر که در آن وقت مباح بود اشتغال داشتند و در زمان اندازی و هم پوشی صحاب
از آن شام با سماع صحابه کرام رسید و به نماز برخاستند و امام ایشان از غایب سکرت سوره

کافران حرف را که در چهار موضع مثبت است حذف نمود این آیه نازل شد که در وقت غلبه
سکر نماز مشغول مشنود حتی تعلموا اما نقولون تا وقتی که بدانند آن چیز را که در نماز می خوانید
حققان کوبند خطاب می کند بسوی قوی روحانیه که رفم ایمان شهودی بر صفحه جان دارند
که تریبک مشنود نماز و بیت در مسجد جامع و فتنی که مستان باشند از سکر عقله و شهوة تاریانی
که از مستی هوا هشیار شده اند که چندی گونید و پشت اسید که با که می کنید المصلی یا حی یا
بیت ای که در مستی هستی مانده ای دایما در خود پستی مانده ای در سر میان و جدگی
رسی چون نفوذ زیدان مستی مانده و لا حیث الا غیری سبیل و نزدیک مشنود نماز در حالی
که جنب باشند و محتاج بغسل مکرانکه باشند در را یعنی مسافر باشند و یا شما آب نبود
در آن حالت به تنیم نماز نمایند که دیگر هیچ وجهی نباشد نماز کردن حتی نفس در نا وقتی
که غسل کنید و بعضی گفته اند مراد از صلوة موضع آنست یعنی جنب در مسجد نباید مکرانکه
راه بدان باشند و آن کتم مرضی و اگر باشد در وقت جنابت بیمار آنست که در آن
از استعمال آب نرسد او علی سفر باشند در سفر ارجاء احد من القایطه یا باید
یکی از شما از خلا اجای و محدث شده باشند بخروج یا از احد السبلین اولاستم
النساء یا مسوده باشند زانرا امام شافعی بر آنست که چون بعضی از بدن مرد مالهی رنی
شود از غیر مجازم و اخیه صغیره و صولاس هر دو منقض گردد و مالک و حنبل بر آنست
که لمس لشهوة و صومی بشکند و بغیر شهوة ناقص نیست و امام اعظم به مباشره فاحشه
فاحشه را که تماس فرجین است بی جانی و انتشار ال ناقص و صومی داند و بر هر قدر خجسته
باشد یا بیمار یا مسافر یا محدث بلمس و غیره فله یحذف اما فقیهوا صعبا پس نباید آنرا
بر قصد کند خاک پاک را حکم تیمم در یکی از این اوقات نازل شده و ابشر من یؤتی المصطلق
آنست که شبانه سیاه اسلام در مرتلی بی آب و زود آمدن بودند و پیش از صبح بیت رحلت
داشتند تا وقت نماز خود را آب رسانند و قضا را عفو عا بشهر دم که شده و بیت بواسطه
آن در توقف افتاد ناور شد و مردم بعضی محدث و بعضی جنب بودند و شکایه از حکایت



بتر صدیق برونند و او خیمه عالیه در آمد و دید که حضرت رسالت پناه صلیه سر در کنار
وی نهاده در خواب است صدیق زبان بطعن صدیق بکشد و بسراکشان تیر طعن بر تیر
گاه او زد ناگاه سید عالم صلی الله علیه و سلم بسیار شد و بر مضمون حال و ملال صحابه
اطلاعی یافت متوجه عالم غیب گشت و مقارن توجه آنحضرت حبر بل امین در رسید
و حکم آورد که چون آب نه می یابید فتمموا صعبا طیبیا قصد کنید حیمه را از اجزای
ارض که پاک باشد و دست بر آن زنید فاشکها بوجوهکم و آنیکم کس مسح کنند تمام رویهای
خویش و ببارید دستهای خود را بدان تا مرق ان الله کان عفوا غفورا بد رستی که خدای
بهم هست در گذارند از شما و تخفیف کند امر زنده کسانی را که نیم کند المرء الى
الذین اوئوا ایا عیسی و یحیی و عیسی نسوی تا که داده اند ایشان را نصیباً من الکتاب
بهتر از علم تفرقه کثیر من الضلاله میخیزد که راهی را یعنی بدل میکند هدایت را بضلالت
و هدایت ایشان آن بود که نبوت و صفت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم
عارف بودند و ضلالت آنکه بعد از بعث آنحضرت انکاری نمودند و بر یهود ان تضلوا
السبیل و می خواهند که راهان آنکه تها را که کند والله اعلم باعدانکم و خدای مع دانای
بدشمنان شما که می بودند و کفی بالله و لیا و کفی بالله نصیب و بسند است خدای تو دوست
شمارا و مستولی امور شما پسند است خدای بهم دوست شمارا و مستولی امور شما پسند است
خدای بهم یاری دهند شمار دشمنان من الذین هادوا بعضی از آن کسان که بدین مهودیه
مذنبین شدند اند یخرجون الکلم عن مواضعه می گردانند کلمات او تغییر میدهند از
اماکن آن مراد تخفیف لغت پیغمبر است صلوه تا تاویل کلمات تفرقه تفریق را یبلغ خود
یا تغییر کلام پیغمبر صلوه یا آیتان آیه رجم آورده اند که رجم از یهود به لازمست حضرت پیغمبر
صلوه یا آیتان آیه رجم آورده اند که رجم از یهود به لازمست حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
و سلم می آمدند و چون آنحضرت را از امری سؤال کرده بودند بقول تلقی می نمودند و از
مجلس ایشان مضرف شده همان کلمات متبرکه ایشان منخوف می ساختند لاجرم